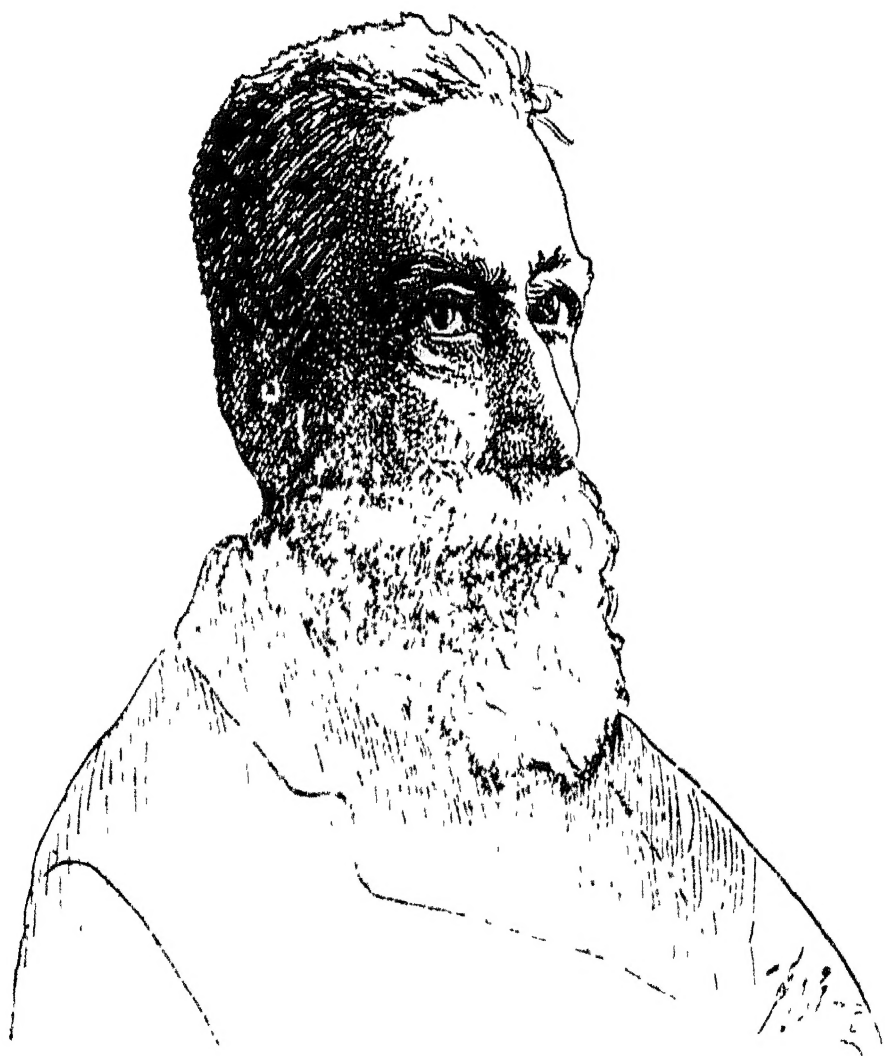


2065



آماطول فرانس [تولد او در ۱۸۴۴ و وفاتش ۱۱۹۴]

مقدمه مترجم

در ترجمهٔ حال مصنف کتاب

آناطول فرانس مسلماً بزرگترین رجال علم و ادب و فکر و تحریر
رن اخیر فرانسه محسوب است و برای اینکه از هر نوع مبالغه‌ئی احتراز شده
اشد میتوان گفت که یکی از اعظم حکما و متفکرین و نویسندگان قرن
خیر تمام ممالك دنیا است :

یکی از مختصات سبک تحریر وی سادگی کلام و روشن نویسی است و
بن سبک که مشکلترین جمیع طرق تحریر است از صفات مخصوصه آثار قلمیه
همه بزرگان است زیرا برای ساده و روشن نویسی مطلب و مواد و سرمایه
فکری لازم است .

علت مغلق نویسی غالباً آن است که کاتب از جهة فکر فقیر و ناتوان است
و چون بدقت در آثار مغلق نویسان بنگریم و الفاظ و معانی را با یکدیگر
مقایسه نمائیم میبینیم که فکر آنها رتبه نازل تر از الفاظ و کلمات است. وقتی که
قائل بجهات مختلفه مسئله‌ئی بخوبی واقف نیست و از تفهیم و شرح و بسط
قضیه نحوه ساده و روشن عاجز است قهراً بیان او مبهم و مغلق و مشکل میشود
برخلاف نویسندگان قوی‌الفکر توانا که از هر قسم تصنع و تکلفی برکارند و
در عین آنکه جمیع نکات لطیفه محسنات بدیعه و صنایع جمیله نویسندگی را

رعایت مینمایند با نهایت سادگی و وضوح معانی را در قالب الفاظ میریزند و هیچگاه جانب سهولت و سلامت را وانمیگذارند آنگونه که عالم از آن بهره ور شود و عامی از فهم آن عاجز نیاید .

دیگر از خصائص ~~تجربیه~~ آناتول فرانس ~~سبک طنز~~ استهزاء است . کمتر نویسنده‌ئی مانند او از عهدہ آرآمده که در مواضعی که معمولاً با کمال سنگینی و احترام و قیافه عبوس و خشن مورد مباحثه واقع میشود با آهنگ مضحکه و مسخره و وجبات آمیخته به لېچند و شوخی صحبت کند و باشیرینی بی اهمیتی آن قضایا را اثبات نماید ولی استهزاء و طنز آناتول فرانس عموماً بی گناه و ساده است اساساً لېچند و طنز همیشه خالی از کینه و خشم است و اگر هم فرضاً مقرون بکینه و خشم باشد ظاهراً احساس نمیشود .

طنز و استهزاء آناتول فرانس در قضایا و مباحث حاکی از شفقت و محبت و دلسوزی است نوع اش را حقیر وضعیف و دینوا و بیچاره میشمرد و آنها را نازیجه امواج حوادث گوناگون می بیند این است که با آنکه صورۃ میخندد دلسر بحال آنها سوخته قاراً آنها را دوست میدارد سر مهم زار دلسی آناتول فرانس همین رأفت و دلسوزی بحال مردمان است . خود او میگوید : «نویسندگان بزرگ روح پستی ندارند سر بحال آنها است که از جسم فلسف هم جسدان خود را دوست داشته از مشاهدۃ مصائب و آلام آنها متأثر و متألم میشوند و میکوشند بلکه بتوانند از بدبختی های مردم نگاهدارد است بفقرا و بیسواران که بازی کزندگان رقت آور ملعبه حیات یا ممثلین مضحک مسخره غم انگیز سر نوشت خود را در رحم و شفقت دارند اساس مهم حسن قریحه مرون است » .

در کتاب پیر نوزیر (Pierre Nozière) میگوید

* ج *

« رنج و درد بزرگترین مربی بشر است زیرا که پیدایش اقسام هنر و شعر و اخلاق بر اثر احساس رنج و الم بوده است اگر دود و غم نبود هیچگاه حس شهامت و شفقت بروز نمیکرد و زندگی که بهترین مصرف ان فداکاریست قدر و قیمتی نمی یافت. خلاصه عظمت مقام و جلالت قدر رنج و الم است که عشق را نامحدود کرده و موجب بیکرانی او قیامش را نامحدود کرده است »

در کتاب عقاید (ژروم کوانیار) از زبان این شخص بدیگری میگوید :

« فرزند سخنان مرا آویزه گوش کن حقایقی که زاده فکر انسانی است عظیم و بلا اثر است تنها قلب میتواند گلهای اسرار خود را در عالم خارج بشکفاند زیرا که هر چه را طرف محبت خود قرار دهد بجان میآورد و در او روح حیات میدمد. تخم نیکی را احساسات در عالم پاشیده است این فضیلت و هنر هیچوقت از فکر ساخته نیست. برای طی طریق خدمتگذاری بنوع باید همیشه عقل را نار سنگینی پنداشت و از آن صرف نظر کرده ببال شوق این مرحله را پیمود کسانی که در بوته فکر فرو میروند در مقام این پرواز سخت عاجز میمانند. »

در بسیاری از موارد بعدی بشر را ضعیف و بیچاره می بینند که بتمام بدی های او چشم عفو و اغماض مینگرد و آنچه را سایرین شرور و مقاسد میخوانند او بدبختی و بینوائی مینامد و چون در میدان بحث سخافت آراء مردم را میبید بعوض آنکه بغضب درآید نا نهایت دلسوزی با حکیم ایرانی حافظ شیرازی هم آواز شده با لحن طنز و استهزائی چنین میسراید که « جنگ همتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند » زیرا از جمله عقاید ثابته راسخه آناتول قرانس که مکرر عبارات گوناگون اظهار داشته این است که در محوطه افکار بشری هیچوقت حقیقت مطلق و یقین قطعی وجود ندارد جمیع

مباحث بشری مورد تأمل است و هیچیک مفید قطع و یقین نیست و بقول عمر خیام
«الآن که محیط فضل و آداب شدند گفتند نسانه‌ی و درخواب شدند» چون
چنین است باید نسبت به رطایفه و هر فکری مداوا و معاشاة داشت و از هرگونه
تعصب و تعزیری برکنار بود.

آناطول فرانس مطالعات بسیار نموده و بشعب مختلفه معارف و مباحث بشری
آشنا شده بر اوضاع و احوال جمیع قرون اطلاع حاصل نموده از آثار قدما
نویسندگان یونان و شرق و لاهوتیون و استدلالیون و مجادلات قرون مختلفه
گرفته تا آخرین مباحث و مواضع علمیة معاصرین همه را جلاچی نموده است
در نتیجه همین زیاد دانستن است که تاقه الامر هیچ چیز ندان شده و گفته تا بدانجا
رسید دانش من که بدانم همی نه نادانم « باین معنی که در صحت جمیع قضایا
شک و تردید کرده حتی بسیاری از بدیهیات و قضایای که سا برین از مسلمیات میدانسته
اند او از غواض و امور مشکوک که شمرده است

آناطول فرانس پسر یک نفر کما فی روش پاریسی است و از صغر سن در محیط
کتاب نشو و نما یافته و شاید قبل از توانائی بر خواندن همان قفسه‌های پر از کتاب
منظره عجب و اسرار آمیزی برای او تواید نموده و این قفسه‌ها را منابع اسرار
و رموز انگاشته باشد البی اناطول فرانس از طریقت در فضای تمدنهای از میان
رفته و محیط مذاهب فاسدی و روموش گشته و زرکشان گذشته و اهواء خاموش شده که دران
قفسه‌های غبار آلود آثاری از خود ابداع کرده اند شد یافته است علاوه بر آنچه از کتب
آموخته یکی دیگر از اموری که اثر بسیار در رخی قوای معقول و شد و نمو روحانی
آناطول فرانس داشته این است که در پاریس زندگی نموده است باین معنی که نه
فقط کتاب خوان و کتاب دوست بوده بلکه علاوه پاریسی و پاریس دوست

هم بوده است و در آن شهر عظیم که بقول خود او تمام کوچه های انرا می شناخته و هر سبك انرا دوست میداشته لایتقطع مطالعات مهمه داشته است و هر دم بعجائبی ر میخورده است عبارتة اخرى توانسته است که قسمت مهمی از تحصیل و مطالعه خود را در مدرسه بزرگ جهان بنماید و در الوان و اشکال گوناگون آن پایتخت پر هماهو هزاران سیر و سیاحت کند و علاوه بر مطالعه دفاتر نویسندگان سلف در کتاب بزرگ حیات اسراری بیاموزد و شگفتی ها بیابد. بالجملة آناتول فرانس هر نوع کتابی را بدقت خوانده است اما متأسفانه در بین انهمه کتب متنوعه حتی يك کتاب هم نیافته است که با هزاران دلیل و برهان محتویات سایر کتب را رد ننماید بالاخره واضح است که کسیکه همه این کتب را دیده در وضحت تمام انها شك نموده هیچ فکری را مقنع نمی یابد و از غایت دلنشنگی بفریاد میابد که در محوطه افکار حقیقت مطلق وجود ندارد و مانند عمر خیام ایران از همه مباحث اظهار افسردگی نموده و « عمری بگذشت و هیچ مفهوم نشد » میخواند این است سر طنز و استهزائی که همه جا از وی دیده میشود بلی مصنف کتاب « طائیسن » و داستان « عصیان فرشتگان » هر وقت نظری بدینا و مافیها میافکنند نمیتواند خود داری نماید و بی اختیار میخندد و در هر مبحثی که بدقت مینگرد از روی کمال دلسوزی و حسن نیت با قیافه استهزاء تبسمی نموده میگوید « چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند » ولی باید دانست که با آنکه اهل شك و تردید است و از متشککین شمرده میشود در عقاید خود ثابت و راسخ و غیر متزلزل است ، ترجمه حال آناتول فرانس چندان مفصل و مبسوط نیست و دوره زندگی از حوادث و سرگذشت های عجیب خالی است در شانزدهم ماه آوریل ۱۸۴۴ میلادی مطابق ۲۷ ربیع الاول ۱۲۶۰



هجری قمری در شهر پاریس در منزلی در ساحل رودخانه سن و قسمتی از آن ساحل موسوم به ساحل مالاکه (Qnai Malaquais) متولد شده است. نامش آناتول فرانسوا فرانس (Onatole François France) و نام اصلی خانوادگی اوتیبو Thibaut است مقالاتی را که در اوایل عمر مینوشته آناتول تیو امضا میکرده و فرانسوا نام اول یعنی نام شخصی پدر او است و چون پدر او را همشهرانش از ابتدای جوانی با اسم فرانس که مصغر فرانسوا است میخواندند بتدریج باین اسم شهرت یافته و بسرش نیز کلمه فرانس را اختیار کرده و باین نام مشهور آفاق شده است.

پدر آناتول فرانس یکنفر کتابفروش پاریسی بوده که در ساحل [مالاکه] منزل و دکان داشته و شخصاً نیز هنرمند و اهل تتبع و ذوق بوده و غالباً شبها در دکان کتابفروشی خود اهل علم و ادب و تاریخ را گرد خویش جمع می آورده و با ایشان از هر در سخن میگفته است . شاید لسان آناتول فرانس این باشد که الولد سربایه سرمایه من و پدر هر دو کتاب بوده است با این فرق که پدرم کتاب میفروخته و من کتاب مطالعه میکنم و میویسم علاوه او غالباً در انجمن ادبی پدر حاضر بوده و مباحثات شیرین و دلکش ایشانرا می شنیده و حافظه خود میسپرد و این نویسنده بزرگ از آن ایام خوش خاطره های لطیفی در ذهن داشته که در ضمن بعضی از کتب خود بشکل قصه و داستان از آن یادگارهای دوره طفولیت و آغاز جوانی تا نهایت لطف و شیرینی کلام سخن میگوید و بتذکران عهد رنگین خاطر خود و خوانندگان را خوش و خرم مینماید .

آناتول فرانس تحصیلات خود را در مدرسه استانیسلاس Collège Stanislas پایان رسانیده بعد برای گذران معاش دست بکار طبع و نشر چند مجله ادبی

زده از جمله منشی و سرد بیر مجله شاسور بیللیو گراف (Chasseur bibliographe) شده و در آن مجله تحت عنوان مطالعه کتب (Revue des livres) مقالاتی بامضای آناتول تیبو مینگاشته و نیز از جمله نویسندگان مجله تئاتر بوده است (Revue théâtrale) همچنین در چند مجله دیگر هم مقالاتی مینوشته از آجمله در سال ۱۸۶۷ میلادی [۱۲۸۴ هجری] در مجله گازت ریمه (Gazette Rimée) دو مقاله برصد امپراطوری ناپلئون سوم نوشته است

این نویسنده بزرگ بمناسبت نشو و نما در میان کتاب از همان ایام کودکی عشق مفرطی بمطالعه و جمع آوری کتاب و خرید و انتخاب و تزیین آنها داشته و تا آخر عمر این عشق هوسان در او باقی بوده و غالب ایام او بخواندن و یاد داشت برداشتن و نصف اوراق گذشته است و خود او میگفته که بهترین لذت من در زندگی جمع آوری صور و افکار و احساسات است و این کار با جمع و مطالعه کتب بهتر صورت میگیرد . در اینجا بی مناسبت نیست شرحی را که آناتول فرانس در باب کتاب نوشته عینا ترجمه نمائیم و آن این است :

« بقول لیتره Littré لغوی معروف کتاب مجموعه ایست از چندین جزوه

حاوی صفحاتی خطی یا چاپی این تعریف بهیچوجه مرا قانع نمیکند سلیقه من کتاب در حکم کار خانه بوالعجبی است که هرگونه صور سحر آمیز از آن خارج میشود و موجب اضطراب اذهان و تغییر حال قلوب میگردد بعبارت واضحتر بگویم کتاب بمنزله دستگاه فانوس سحری است که مارا در صور ایام گذشته فرو میرد و اشباحی از عوالم فوق طبیعت از پیش چشم ما میگذراند کسانیکه زیاد کتاب میخوانند عادت استعمال کنندگان حشیش همه وقت دستخوش خواب و خیالند این سم لطیف که بمروور در مغز ایشان ریشه میدواید درک محسوسات عالم حقیقی را از ایشان میگیرد و در مقابل صور خیالی چندی را در مد نظر ایشان

جلوه گر مسازد که بعضی از آنها مخوف و بعضی دیگر دلکش و سرتا با لطف و جمالند کتاب. اقیون مغرب زمین است و قاتل جان ماست روزی خواهد رسید که تمام ما کتابدار خواهیم شد و آن روز دیگر روز خانم کار همگی است .
» همانطور که عاشق دلسوخته بدرد ورنج خود علاقه مند است ما نیز باید کتب را دوست بداریم چون کتاب قاتل ماست و برای ما گران تمام می شود محبت آنرا از این نظر بر خود واجب بگیریم من که این کلام را میگویم و بمهلك بودن آن عقیده دارم آنرا میپرستم و بدون هیچ ملاحظه قسمت عمده عمر خود را صرف آن کرده ام .

» بلی کتاب کشنده ماست زیرا که هم عدد آن روز افزون است و هم انواع آن. اسان مدتها را بی کتاب سر کرده و این ایام درست همان دوره هائی بوده است که بانجام کارهای بزرگ و مفید موفق آمده و از توحش به تمدن قدم گذارده است.

» این مردم با اینکه هیچگونه اوراقی در دست نداشتند باز از شعر و اخلاقیات خالی نبودند سرود ها از حفظ داشتند و احکام دینی و اخلاقی خود را از بر میخواندند در ایام خردی پیرزنها برای ایشان قصه پوست خر و گربه کفش دار (۱) را که بعدها از آن برای دوستداران کتب طبع ها کرده اند نقل می نمودند .

» اولین آثاری که از کتاب دیده میشود سنگهای بزرگی است که بر روی آن با اسلوی اداری و دینی کتیبه هائی نقش کرده اند
» از آن تاریخ مدتی دراز میگذرد چه ترقی موحشی در کار انسان پیش آمده در ظرف قرون شانزدهم و هجدهم عدد کتاب مضاعف شده و حالیه از

صد برابر نیز گذشته است امروز در پاریس تنها بغیر از جرائد روزی پنجاه جلد کتاب طبع و نشر میشود و این خود نشانه هرج و مرج مهیبی است که تصور عاقبت آن انسانرا دیوانه میکند انسان محکوم است که هیچوقت بحال اعتدال نماند بلکه پیوسته از افراط بتفریط یا از تفریط بافراط بیفتد. در قرون وسطی چهل عمومی موجب وحشت عامه بود و تولید یک سلسله امراض فکری میکرد که حالیه از آنها اثری بجا نیست. امروزه میتوان گفت جامعه بشری در نتیجه مطالعه بطرف یکنوع فلج عمومی سیر مینماید آیا رعایت اعتدال بحکمت و تناسب مقرون تر نیست ؟

« دوستداری و مطالعه کتاب بجاست ولی نباید ازهر دستی کتاب گرفت بلکه در این کار هم لازم است دقت و لطف طبع را از دست ندهیم و کتبی را که برای مطالعه میخواهیم انتخابات نمائیم و زبان حال ما بیان آن امیری باشد که شکسپیر در یکی از تئاترهای خود از او سخن میگوید یعنی مثل او کتابدار خود نگوئیم. « میلم این است که کتابهایم را بدقت صحافی کنند وصحبت آنها بامن از عشق باشد » آناتول فرانس در نتیجه مطالعه شب و روز مخصوصاً مماوست در قرائت آثار زیبای بویسندگان فصیح یونان و روم قدیم و اساتید ادبا و شعرای فرانسه و حکمای دوره حدید مثل مونتئی (Montaigne) و داروین Darwin و اسپنسر Spencer و تن Taine و رنان Renan هم باسلوب درست کلام آشنائی تمام پیدا کرده و هم نافکار حکمتی قدیم و جدید معرفت حاصل نموده است میتوان گفت که هر قدر تزلزل او در قبول افکار و آراء زیاد تر میشده و در عقاید گذشتهگان شك میکرده بستگی او بلفاظ جمیل و اسطقس کلام قدما بیشتر میگرددیده مخصوصاً چون دل بستگی فوق العاده بجمیع آثار زیبایی و جمال داشته و طبیعت را سراسر محاسن و لطائف مپنداشته

سعی نموده است که سبک تحریر زیبا و دلربای قدما را که به طبعی نزدیک بوده تقلید نماید و مثل ژنرور عسل از نوشته های شیرین ایشان شهادت لطف و ذوق بگیرد و آنها را در نگارشهای خود بکاربرد انصاف این است که آناتول قرانس بتصدیق دوست و دشمن از عهده اینکار بخوبی بر آمده و در روان نویسی و استحکام کلام و فصاحت سخن بمقامی رسیده است که در عصر خود نظیر نداشته و در انشاء لغت فرانسه ئالت ولتر (Voltaire) و راسین (Racine) شده است و ژول لومتر (Jules Lemaître) ادیب نقاد معروف

او را بهمین مناسبت عالی ترین گل حسن قریحه لاتینی E xtrême fleur du génie latin لقب داده است .

آناتول قرانس اولین کاریکه در ادبیات شروع کرده نوشتن رساله ئی بوده است در باب شاعر معروف آلفرد دو وینی Alfred de Vigny یعنی در سال ۱۸۶۸ میلادی (۱۲۸۵ هجری) دیوان اشعار بنام « ایات زرین » (Poèmes Dorés) از وی منتشر کرده است نثر از این اشعار و مجموعه اشعار دیگری که نام « نوس کورنثین » (Noces corinthiennes) در ۱۸۷۶ میلادی (۱۲۹۳ هجری) از وی طبع و نشر شده است و چند ققره اشعار متفرقه که در جرائد بطبع رسیده جمیع آثار قلمیه او به نثر است شاید در چهل سال اخیر عمر خود ابداً شعری نگفته باشد بقول خود او شعر و شاعری يك نوع نغمه سرائی است که باید بحکم طبع بخودی خود از قلب صادر شود و این از مختصات دوران جوانی است پس از سپری شدن عهد شباب دیگر نغمه سرائی حاکی از شوق قلبی نیست بلکه یکقسم تصنع و تکلف است و اولی آن است که شعر و شاعری متروک شود که : و دع الذکر لایام الصبی , فلا یام الصبی نجم افل

خلاصه در نثر نویسی در طراز اول نثر نوبسان قرون مختلفه فرانسه بشمارد



بلقب «پادشاه نثر» ملقب است.

چندی در کتابخانه سنا مشغول کار بوده و از ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۱ (۱۳۰۴) در روزنامه «تان» (Temps) پاریس مقالات مینوشته باینمعنی که هر هفته بعنوان تقریظ و نقد ادبی و اظهار عقیده را جمع باثار ادباء و سایر مواضع مقاله ئی در آن روزنامه منتشر می نموده است این مقالات در چهار مجلد بنام «حیات ادبی» (La vie littéraire) در سنین ۱۸۸۸ و ۱۸۸۹ و ۱۸۹۱ و ۱۸۹۲ م هر سال يك جلد آن چهار مجلد بطبع رسیده است . مقدمات و تقاریظ بسیاری بر کتب سایر نویسندگان و مؤلفین معاصر خود نگاشته است . خلاصه سنین اول جوانی را به تعلم و تحریر مقالات تاریخی و نقد ادبی و اشعار و قصص و غیره گذرانیده بعد از آن دوره تلمذ را تمام نموده تا آنکه در سنه ۱۸۸۱ (۱۲۹۹) یعنی در سن سی و هفت یکی از بزرگترین تصنیفات خود را بنام «جنایت سیلوستر بونارد» Le Crime de Sylvestre Bonnard که لفظاً و معنأً از شاهکارهای جاوید بشمار است منتشر نموده بانوسیله مبرهن ساخته که آغاز استادی او فرا رسیده است و از آن تاریخ بعد بطور متوسط هر سال یک جلد کتاب از قلم او صادر شده است .

فهرست آثار آناتول فرانس مفصل و در مواضع مختلفه است از قبیل قصص و حکایات و تاریخ و تقاریظ و نقد و اظهار نظریه راجع باشخاص و ادوار و آثار مختلفه و غیره

زیلا فهرست تصنیفات مهمه وی با تاریخ صدور هر يك نگاشته میشود:

تاریخ صدور	عنوان کتاب
1879	Jocaste et le chat maigre
1880	Balthazar

☆ یب ☆

عنوان کتاب	تاریخ صدور
Le crime de Sylvestre Bonnard	1881
Les désirs de Jean Servien	1882
Le livre de mon ami	1885
Thaïs	1890
L'étui de nacre	1792
Les opinions de M. Jérôme coignard	1893
La rôtisserie de la reine Pédauque	1893
Le lys rouge	1894
Le jardin d'Epicure	1894
Le puits de Sainte - claire	1895
L'orme du Mail	1897
Le mannequin d'oisier	1897
L'anneau d'améthyste	1899
Monsieur Bergeret à Paris	1901
Pierre Nozière	1899
Clio	1899
Histoire comique	1903
Crainquebille Putois Riquet etc.	1904
Sur la pierre blanche	1905
Les contes de Jacques Tournebroche	1907
L'île des Pingouins	1908
Les sept femmes de la barbe - bleue	
Nautres contes	1909
Les Dieux ont soif	1912
La révolte des anges	1914
La vie littéraire (چهارجلد)	1888 - 1889 ^{۱۰} - 1891 - 1892

* یج *

عنوان کتاب	تاریخ صدور
La vie de Jeanne d'arc (دوجلد) ۱	1908
Le génie latin	1913
Le Petit Pierre	1918
La vie en fleur	1922

بسیاری از این کتب اگرچه بکلی خیالی و افسانه‌ای بنظر میاید ولی آمیخته باحقیقی است باضافه در هر یکی از این کتب یکی از اشخاص کتاب شخص آناتول فرانس است یعنی یک نفر لسان حال مصنف و مترجم افکار و عقاید و احساسات شخصی او است در چهار جلد از این کتب یعنی

Petit Pierre و Livre de mon ami, Pierre Morel و La vie en fleur یادگارهای ایام طفولیت و اوایل جوانی خود را مذکور داشته و هر یادگار را با شکل مختلفه تجزیه و تحلیل نموده است

در ۲۴ دسامبر ۱۸۹۶ میلادی (۱۸ رجب ۱۳۱۴) بعضویت آکادمی فرانسه منتخب شده است در ۱۸۸۶ (۱۳۰۳ - ۱۳۰۴) مادر و در ۱۸۹۰ (۱۳۰۷ - ۱۳۰۸) پدرش فوت کرده است و آناتول فرانس از این پدر و مادر در طی کتب خود یادگارهای شیرین نقل میکند و نسبت بانها اظهار علاقه فوق العاده مینماید .

در سی سال اخیر عمر خود بافکار اجتماعيون و افراطيون تمایل بوده ولی از همان حد تمایل خارج نگردیده و هیچگاه داخل حزبی نشده و در تمام عمر از دخول در مشاغل عمومی و هیاهوی زندگی احتراز داشته است با آنکه قویاً با افکار اجتماعيون و از آن میان افکار افراطيون تمایل داشته از انقلاب و خونریزی اظهار نهایت وحشت میکرده است . در کتاب « خدایان تشنه اند » که

در ۱۹۱۲ (۱۳۳۰) نوشته این قضیه بخوبی مبرهن میشود عقیده آناتول
قرانس بر آن بود که افکار اقراتیون برای محافظه کاری و کهنه پرستی در حکم
معدل و بمنزله خمیرمایه ترقی است.

در آغاز جنگ عمومی از پاریس مولد و منشا خود مهاجرت نموده در
دهی موسوم به « بشاری » (La Bechellerie) در ایالت « تور » (Tours)
اقامت گزید و در همانجا در شب ۱۲ اکتوبر ۱۹۲۴ (۱۳ ربیع الاول ۱۳۴۳)
در سن هشتاد سال و چند ماهگی وفات نموده و ۱۸ اکتبر (۱۹ ربیع الاول)
همان سال بنفقہ دولت فرانسه با مراسم عزای ملی در پاریس مدفون شده است
۱۷ تیر ۱۳۰۹ مطابق ۱۱ صفر ۱۳۴۹ مشهد دکتر قاسم غنی

عصیان فرشتگان

فصل اول

فصلی که در طی چند سطر تاریخ یک عائله فرانسوی از ۱۷۸۹.

تا ایام حاضر را در آن، مندرج است.

منزل اسپارویو در جنب کلیسای سن سولپیس (۱) واقع و سه طبقه عمارت شامخ آن این خیاطیکه از محل وقوع سبزه میزند و باغی که آنستلا بعد آنستلا بواسطه بناهای مرتفع و نزدیک بهم متدرجا از فضای آن کاسته شده نباشده است. هنوز هم سرهای پرمرده دو درخت شاه بلوط بزرگ که از آن سر بر افراشته اند دیده میشود در این منزل است که از ۱۸۴۵ تا ۱۸۵۷ میلادی آلکساندر بوشارد استاد ویو که مرد صاحب عشیره بزرگی بود زندگی نمود. آلکساندر بوشارد اسپارویو در حکومت ژویه (۲) نایب رئیس مجلس شورای دولتی بود و در دارالعلوم علوم اخلاقی و سیاسی عضویت داشت و مصنف کتابی است موسوم

۱ — Saint Sulpice : کلیسائی است که در محله سن ژرمن در شهر پاریس واقع است این کلیسیا در قرن هفدهم میلادی بر روی خرابه های کلیسائی که از سدهای قرن دوازدهم بوده بنا شده و بالاخره در ۱۷۴۵ میلادی بدست معماری موسوم به سرواندونی بشکل حاضر ساخته شده است.

۲ — Le gouvernement de Juillet : مقصود سلطنت لوی فیلیپ است که در نتیجه انقلاب ماه ژویه ۱۸۳۰ میلادی در فرانسه پیدا شده است.



به بحث راجع بمؤسسات مدنی و مذهبی ملل ، که کتابی است در سه مجلد و متأسفانه ناتمام مانده است .

این مرد عالم متبحر که یکی از علمای خیال باف سلطنت مطلقه آزاد است وارث نام و ثروت و مفعزش عبارت بود از فولژانس آدولف بوسارد اسپار ویو که در ایام امپراطوری ثانوی (۱) عضو مجلس اعیان شد و او بسیار بر میراث پدر افزود و اراضی خریداری نمود که بعدها خیابان امپراطریس [۲] میبایستی از آن بگذرد و خطابه مشهوری برله سلطه دنیائی پاپا القا نمود .

فولژانس سه پسر داشت که اکبر آنها مارک آلکساندر در قشون داخل شد و در خدمت نظام شهرتی بسزا یافت زیرا سخن پرور ماهری بود . پسر دوم گکائتان که هیچ قسم استعداد مخصوصی بمعرض شهود نیاورده بود اکثر اوقات در دهات زندگی میکرد و در آنجا وقت خود را بشکار و تربیت اسبان و موسیقی و نقاشی میگذرانید . سومین رنه که گویا از طفولیت قبابی ولایت و حکومت باندامش دوخته شده بود از شغل قائم مقامی استعفا داد تا شریکه اجرای قوانین فری (۳) که بر علیه مجامع مؤمنین بود نشده باشد و بعد ها در زمان ریاست جمهور مسیو فالیر (۴)

۱ — Le Second Empire : مقصود امپراطوری ناپلیون سوم است که از ۱۸۰۲ تا ۱۸۷۰ در فرانسه دوام داشته است .

۲ — مقصود ملکه اوژنی Eugénie زن ناپلیون سوم است .

۳ — Jules Ferry : یکی از رجال سیاسی فرانسه که در سنین ۱۸۳۲ و ۱۸۹۱ م. میزیسته و از جمله مفاخر او خدمات شایانی است که در دوره وزارت معارف خود در راه تشکیلات معارفی و ملی نمودن تعلیمات ابتدائی نموده است .

۴ — Armand Fallières : یکی از رجال سیاسی فرانسه که از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۳ رئیس جمهور آن مملکت بوده است .



چون رجعت ایام دس (۱) و دیوکلسین [۲] را مشاهده نمود تمام عالم و حمیت خود را وقف بر خدمت کلیسا که مورد صدمه و آزار بود نمود. از ابتدای معاهده (۱۸۰۱ م) - بین پاپ و دربار فرانسه (۲) تا آخرین روزهای امپراطوری دوم تمام اسباب و یو هابرای اینکه اسوه حسنه محسوب شوند مرتباً به کلیسا میرفتند با آنکه باطناً اهل شك و ریب بودند معذلك دیانت را وسیله حکومت می پنداشتند. آقایان مارك و رنه اولین اولاد عشره خودشان بودند که علائم صدق و ایمان از اعمالشان ظاهر بود سرتیب مارك از وقتیکه هنوز سرهنك بود فوج خود را فدائی قلب مقدس مسیح قرار داده و با يك حرارت فوق العاده ای اعمال مذهبی را بجا می آورد که با آنکه نظامی هم بود ناز حلب توجه میکرد در صورتیکه مسلم است عبادت و تقوی که رائیده عرشش باید نامید قلب صاحب منصبان جمهوری سوم (۴) را محل ظهور ترابی خود قرار داده است. بلی

۱ — Décius یا Déce — امپراطور روم که از ۲۴۹ تا ۲۵۱ میلادی سلطنت نموده و در دوره سلطنت خود بسیار مسیحیانرا در شکنجه و عذاب داشته است. دس در حنك باگوت ها كشته شده است.

۲ — Dioclétien — امپراطور روم که از ۲۸۴ تا ۳۰۵ میلادی سلطنت کرده و هشت سال آخر عمر خود را از سلطنت كناره کرده باز را گذرانیده است و در ۳۱۳ م فوت نموده است — دیوکلسین یکی از جابره ایست که بسیار مسیحیانرا در معرض صدمه و آزار داشته بطوریکه مسیحیان سالهای آخر سلطنت و عمر او را دوره شهدا مینامد.

۳ — Le Concordat de 1801. معاهده ایست مشتمل بر هفده ماده که در ۱۵ ژوئیه ۱۸۰۱ بین پاپ « پی » هفتم و ناپلئون نیایارت منعقد شده است این معاهده تا سال ۱۹۰۵ میلادی برای روابط بین حکومت فرانس و دربار پاپ و کلیسه کا تو لیکمی بوده است.

۴ — La Troisième République — مقصود جمهوری فعلی فرانسه است که در ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ میلادی اعلان شده است.



دیانت و عقیده هم دستخوش تغییرات و تبدلات است در عهد قدیم عامه مردم عقیده مند بودند ولی طبقه اشراف و اغنیای تحصیل کرده و باسواد عقیده نداشتند . در زمان امپراطوری اول (۱) قشون از صدر تا ساق بکلی لامذهب بود امروزه عامه مردم بهیچ چیز عقیده ندارند طبقه اغیا میخواهند با عقیده باشند و گاهی هم موفق میشوند که آنها آقایان مارک و رنه داسپارو و موفق شدند ولی برعکس برادرشان مسیوگائتان که جوان مرددهاتی محسوب میشد هیچوجه باین سعادت نائل نشد . برای اینکه عبارت زشت « آزاد فکر » استعمال بشود با اصطلاح متعارفی میگوئیم مسیوگائتان « لادری » بود و خودش هم برخلاف رعایت حفظ ظاهر که بحکم آن میبایستی عقیده درونی را مکتوم و مستور داشت خود را لادری مینامید . بلی در این قرن که ما در آن زندگی میکنیم طریقه عقیده داشتن و بی عقیدگی هر دو بعدی متعدد است که تاریخ نویسندگان آینده در تعداد و طبقه بدی آن سرگم خواهند شد و جای عجب نیست زیرا منصفانه از خودمان میپرسیم که آیا ما هیچ توانسته ایم بنحو خونتري چگونگی عقائد زمان سیماک (۲) و آمبرواز (۳) را تشخیص دهیم ؟

رنه داسپارو و در حالیکه مسیحی متعصبی بود قویا به افکار آزادخواهانه ئی

۱ — Le Premier Empire — مقصود امپراطوری نابلیون اول است که در ۱۸۰۴ تشکیل یافته و در ۱۸۱۵ سرنگون شده است

۲ — Symmaque — یکی از فئولهای رم و آخرین مدافع و ولایت روم غربی در مقابل دیانت مسیحی است در ۳۴۰ میلادی متولد شده است و در ۴۱۶ فوت نموده است . سیماک باسن امپرواز کشیش میلان مشاحرات بسیار داشته ولی عاقبة الامر سن آمبرواز موفق شد که از انالار مجلس سنا مجسمه فتح را بردارد

۳ — Saint Ambroise — یکی از آباء کلیسه لاتینیه و رئیس اساقفه شهر میلان ایتالیا که در سنین بین ۳۴۰ و ۳۱۷ میلادی میزیسته است سن او گوستن بدست او تعمید یافته است این اسقف قویا ضد سیماک بود که میخواست در سنای روم بنا و مدح نام فتح را بجا ندارد .



هم که اجدادش مانند میراث مقدسی برایش گذاشته بودند علاقه مند بود .

اگر چه ناگزیر شده بود که بر ضد جمهوری لامذهب و پیرو ژاکوبین‌ها (۱) قیام نماید ولی هنوز خود را جمهوری طلب معرفی مینمود و بنام حریت بود که استقلال و سلطهٔ کلیسای مسیحیه را مطالبه میکرد .

در ایام مناظرات طولیه راجع باشکاک مذهب از حکومت و روزهای مصادمات راجع بصورت ارداری اشیاء و تثمین ذخائر کلیسای [۲] مجامع کشیش‌ها و مجادل مومنین در منزل او انعقاد می‌یافت .

در موقعی که در تالار سبز رنگ بزرگ عمارت بزرگترین رؤسای حزب کاتولیک از اخبار واساقفه و صاحب منصبان قشونی و اعضاء مجلس اعیان و وکلاء و روزنامه نگاران مجتمع میشدند و قلوب همه حضار بایک اطاعت رؤفانه یا تسلیم مجبورانه ئی متوجه رومیة الکبری بود و آقای داسپاریو بمرمر بخاری تکیه داده در مقابل قانون عرفی قانون شرعی را چشم ناظرین میکشید و فصیحانه از غصب حقوق کلیسای فرانسه اظهار تنفر میکرد دو صورت صمد و لکم قدیمی هم باین جمعیت جدید چشم دوخته بودند صورتی که در طرف راست بخاری یدست داود (۳) نقاشی شده بود صورت «رومن بوسار» کارگزار اسپاریوئی

۱ — Jacobins — اعضاء جمعیت انقلابی که از حملهٔ رؤسای آن روس پیر خونریز معروف انقلاب فرانسه بوده است این جمعیت در ۱۷۹۹ پس از سلطهٔ پاپلیون بنا پارت نکلی از میان رفته است

۲ — کتابه آرقانون ۹ دسامبر ۱۹۰۵ فرانسه است که معاهدهٔ ۱۸۰۱ را لغو نمود تمام روابط بین مذهب و حکومت را مقطوع ساخت و بموجب آن قانون دولت فرانسه هیچ مذهبی را رسماً مذهب رسمی مملکت نمی‌شمارد .

۳ — Louis David — نقاش معروف فرانسوی که در ۱۷۴۸ م در پاریس متولد شده و در

بود که باقیافه خشن و محیلی که اندکی آثار خنده هم از آن ظاهر بود بانیم
ته و شلوار پیچازی دیده میشد اینصورت مثل این بود که خنده ئی در لب
داشته باشد و شاید خنده اش هم بجا بود زیرا همین مرد رند بود که اساس
ثروت عائله خود را بواسطه خریداری املاک کنیسه تأمین نموده بود. صورتیکه
در سمت چپ بخاری بدست « ژرار » (۱) تصویر شده بود صورت پسر آن مزددهقان
یعنی سرکار « بارن امیل اوسارد اسپاریو » بود و مشاهده میشد که به البسه مثل لباس
ولائم و اعیاد مجلس و یکسایه نشان زن است. این سرکار بارن از ولایه دوره امپراطوری
و در سلطنت « شارل » دهم (۲) از اعضاء مجلس اعیان و مهر دار مملکت فرانسه بود و در سنه
۱۳۰۸ در حالیکه وکیل کنیسه بود و اوراد و اذکار « ژان دارک » (۳) عذراء بر زبان جاری
داشت از دنیا رفت. رنه داسپاریو در ۱۸۸۸ « ماری انطوانت کوپل » دختر بارن

۱۸۲۵ در تبعید در شهر بروکسل فوت نموده در دوره انقلاب فرانسه رئیس فنون مستظرفه و بعد
در دوره امپراطوری اول نقاش ناپلیون گیر بوده است.

۱ — Gérard — نقاش معروف فرانسوی (۱۷۷۰ — ۱۸۳۲) است که از جمله
شاهکارهای اوتابلوی « پسی شه » و تابلوی جنگ « آوسترلیتز » ناپلیون گیر است.

۲ — Charles X — پسر لوی پانزدهم و برادر لوی شانزدهم و لوی هجدهم پادشاه فرانسه
است که در سنه ۱۷۵۷ متولد و در ۱۸۳۶ فوت نموده است. بعد از فوت برادرش لوی هجدهم
در ۱۸۲۴ پادشاه فرانسه شد ولی بواسطه سوء تدبیر که از جمله تعرض بآزادی مطبوعات و
مطلق العنان ساختن کشیشهای یسوعیین و تقویت تشکیلات روحانیون مسیحی است منفور ملت شده
بر او شوریدند و لوی فیلیپ را بسلطنت انتخاب نمودند شارل دهم از فرانسه مهاجرت نموده در
غربت هم مرد

۳ — Jeanne d'Arc — دختر فرانسوی که در ۱۴۱۲ میلادی متولد شده و در ۱۴۳۱ یعنی
در سن نوزده سالگی در شهر رونی فرانسه در آتش سوزانده شد. است در آن ایام انگلیسها در خاک



کوپل صاحب معامل آهن « بلن ویل » (۱) « ایالت لوآر علیا » (۲) را ازدواج نموده بود .
 مادام رنه داسپارویو از ۱۹۰۳ رئیس جمعیۀ مادران مسیحی است .
 این زن وشوهر کامل العیار که دختر بزرگ خود را در ۱۹۰۸ م بشوهر داده
 بودند هنوز سه طفل دیگی در منزل نزد خود داشتند (یک دختر و دو پسر) .
 جوان ترین همه «لئون» که طفل شش ساله ئی بود اطاقش در جنب اطاقهای
 مادر و خواهرش «برت» واقع بود . موریس که بزرگترین اولاد بود در یک عمارت
 کوچک مرکب از دو اطاق واقع در آخر باغ منزل داشت و در این عمارت باندازه ئی
 حریت داشت که حیات خانوادگی برایش قابل تحمل باشد . موریس روی هم رفته
 پسر قشنگ و زیبائی بود تصنع زیاد و خود سازی هم نداشت تبسم کمی که بیشتر
 از یک گوشه لبش را خبر نمیکرد شاید خالی از دلربائی نبود .
 موریس در سن بیست پنج سالگی جا افتادگی سالخوردگان را داشت و حکمت
 سلیمانی را متمثل مینمود .

از آنجا که یقین نداشت که از همه آفتاب و زحماتی که انسان در زیر این گنبد
 کبود متحمل است ادنی تقعی نوبی عاید شود هیچ وقت هیچ قسم زحمتی بخود

فرانسه فرانسویان مشغول جنگ بودند ژاندارک که دختری بسیار مؤمنه و صادق بود و اغلب حال خلسه و
 انجذاب باوروی میداد وقتی در حال خلسه ندائی میکائیل را شنید که او امر کرد که برنجات فرانسه
 قیام نماید ژاندارک از طرف پادشاه وقت « شارل هفتم » بفرماند می عده ئی معین شده با انگلیزها
 جنگید و مکرر فتوحات نموده و « آورلثان » را از دشمن باز گرفت عاقبۀ الامر گرفتار قبایلی شد
 که او را با انگلیزها فروختند انگلیزها ژاندارک را در محکمۀ مذهبی که در تحت ریاست اسقف « بووه »
 تشکیل شد او را محاکمه نمودند و حکم تکفیر او از محکمۀ روحانیون صادر شده ویرا زنده در آتش
 سوختند این دختر که به باکره اورلثان ملقب است ارجملۀ قدیسات مذهب کاتولیک است .

۱ - Blainville - نام محلی است در فرانسه ۲ - Haute Loire - نام مقطعه ایست در فرانسه

نمیداد . از قدیمترین عهد طفولیت این آقا زاده بر خود فرض دانسته بود که از تحصیل و تعلم احتراز بجوید و برکت همین بیگانه گی بتعالیم مدرسه ای بود که دکترا در علم حقوق و محامی محکمه استیناف شده بود .

مورس نه در محکمه مدافعه از حق می نمود و نه اقامه دعوائی میکرد نه هیچ میدانست و نه میخواست هیچ بداند و از این نظر نهایت تناسب را با استعداد فطری خود داشت و ساعی بود که دماغ كوچك خود را در زیر بار دانستنی ها بتعب نیندازد گویا تمیز فطری و هاتف درونی خوشی چنان بوی پند داده بود که کم بفهمد بهتر از آن است که بدفهمد .

بقول آقای پاتوبل کشیش خداوند تمام خیرات و مواهب تربیت مسیحیه را باو
مطافرموده بود. از صغر سن در طی تربیت خانواده گی نعمت ایمان و عقیده باو
اضافه شده و پس از تخرج از مدرسه متوسطه و دخول در مدرسه حقوق نیز در کمالات
چون مجتهدین علوم در فضائل مانند اقرار کنندگان بمعاصی و در صبر و تسلیم
چون زنان مرضعه مجملات از هر جهت آراسته و پیراسته بود. بعد از دخول در حیات
اجتماعی و سیاسی در موقعی که کنیسه فرانسه شدیداً در مورد عقاب و بکال بود
مورس در تظاهرات جوانان کاتولیک از دیگران عقب نبود و همکام چیز و تسعیر
اموال کنیسه در سد معابر عمومی و سنگر بندی محلله خود همتی سرا نمود و بکهک
و همدستی رفقایش اسبان عرابه رئیس اساقفه را که از قصر خود رانده شده بود باز
کرد. باین وصف ناید گشت که در اینگونه پیش آمدها ابرار غیرتش بحد اعتدال
و میانه روی بود و هیچوقت در صفوف اول دسته شجاعی که سران را به بی اطاعتی
مقتضرا و عصیان شرافتمندانه تحریض میکردند و بعمال خزانة پلیدی و ناسزا القا
مینمودند (۱) دیده نمیشد.

بارن آلکساندر داسپاریو در عالم حرص و ولعی که بکسب تمام معارف بشری داشت و برای اینکه عملاً کمال و تنوع قوای دماغی خود را بمعرض شهود رساند و هم برای ابراز اہت و تجملی کہ متناسب با وسائل مادی و مالی اش باشد کتابخانہ ئی ترتیب داده بود کہ حاوی سیصد و شصت ہزار مجلد کتاب مطبوع و نسخ خطی بود و قسمت اعظم آن از بندیکتن ہای (۱) لیگورہ (۲) بدست آمدہ بود . در وصیت نامہ خود مخصوصاً قید کردہ و وراث خود را مامور کردہ بود کہ پس از فوت او بمروور زمان بر مقدار کتب بیفزایند و ہر کتاب مہمی کہ در علوم طبیعی ، اخلاقی ، سیاسی ، اجتماعی ، فلسفی و یا مذہبی نظہور برسد بر کتاب خانہ اضافہ نمایند مخصوصاً مبالغہ مکفیہ تعیین نمودہ و پسر ارشد خود « فولرانس آدولف » را وصی قرار دادہ بود کہ بلوازم تکثیر کتب کتابخانہ قیام نماید .

قولئاس آدولف هم باحرام بدرنامدار كاملا وصايارا اجراء نمود
پس از اوان كتابخانه عظيم كه بيش از سهم الارث يك نفر اولاد ارث نر
بود بين سه پسر ودودحار « نارن » مشاع ماند و « رنه داسپارويو » كه منزل

۱ — Bénédictins — پیروان مذهب سن بنوا Saint Benoît که در ۵۲۹ میلادی
 ر ایتالیا تاسیس شده است علماء و آدای بزرگ در این مذهب پیدا شده و غالبی از عظامی
 قرون وسطی از پیروان این مذهب اند .

۲ - Ligugé - نام ناحیه می در فراسه که در نزدیکی پواتیه واقع است .

کوچه « گارانسیر » (۱) سهمی اش شد برای حفظ و نگهداری کتابخانه معین گشت ، دوخواهر او « خانم یوله دسن فن » و « خانم کویسار » چندین بار تقاضای فروش کتابخانه و تصفیه حساب آنرا نمودند و چنان عقیده داشتند که کتابخانه دارائی مهم ولی بیفایده و عقیمی است ولی رنه و گائتان سهم دوخواهر را خریده و کتابخانه را از اسب تفرق محفوظ داشتند . حتی رنه داسپاریو کوشش داشت که مطابق نوایای مؤسس چیزی بکتابخانه بیفزاید اما سال بسال از مقدار و اهمیت خرید هایش کاسته میشد زیرا چنان معتقد بود که محصول دماغی و آثار معقوله در اروپا رو بقصان است .

باوصف این گائتان بنفقه شخصی خود روز بروز برغزای کتابخانه می افزود و مقداری کتب منطبعه در فرانسه یا در ممالک خارجه که بذوق خود خوب میدانست خریداری میکرد و اگر چه برادرش ادنی فضیلتی هم برای او قائل نبودند ولی انصاف این است که خالی از حسن قصاوت نبود و بیروت وجود این مرد بیکار و کنجکاو مجموعه های کتابخانه دارن آلسکساندر تقریباً مطابق مفتضیات و حوائج عصر به بود .

کتابخانه اسپاریو هنوز هم در علم لاهوت و شراعی و تاریخ یکی از قدس گترین کتابخانه های خصوصی تمام اروپا محسوب است . انسان در این کتابخانه میتواند علم حکمت طبیعی یا عبارت اصح علوم حکمت طبیعی را بانواعها تحصیل نماید کذلک علم ماوراء طبیعت یا علوم ماوراء الطبیعه را یعنی چیزیکه متصل و مربوط بطبیعیات است و سرحد شروع آن همان طبیعت است متهی باسم دیگری نمیتوان موسومش ساخت بعلم آنکه غیر ممکن است چیزی را که ماده ندارد و جز خواب و خیال چیزی بیش نیست . باسمی موسوم ساخت . و نیز در این کتابخانه ممکن

است آثار فلسفهئی را که بحل و فك و انحلال و انفكاك وجود مطلق و مجرد وقت صرف کرده اند و برای تعیین شئی غیر معین و تحدید شئی غیر محدود جان کننده اند مورد اعجاب قرار داد بلی هر چه تصور شود حتی تازه ترین و زیبا ترین آثار فلسفه عملیه (۱) عصر حاضر در این توده كتب و رسائل مقدسه و غیر مقدسه دیده میشود .

بعضی از کتابخانه‌های دیگر شاید بواسطهٔ عدد مجلدات و نفاست کتب از جهت قدمت یا از جهت اصل و منبع بدست آمدن کتب و یا بسبب زیبایی و حسن

۱- Le Pragmatisme: که عربی‌های مصر و سوریه «الفلسفة العملية» و «الفلسفة الایمیرکبه»

ترجمه نموده اند مراد فلسفه نازم‌ایست که زعیم آن ولیم جیمس (William James) آمریکایی است. نزکرترین اصل این فلسفه این است که انسان بهیچ حقیقت فلسفی نباید اعتراف و ایمان بیاورد مگر آنکه آن حقیقت نافع و مفید برای افراد نوع بشر باشد و هر گاه چیزی بشکل حقیقت جلوه گر شود در صورتیکه مصلحت افراد یا نوع باشد باید آنرا حقیقت ندانسته قبول نمود و فرص دیگری کرد که با مصالح بشریه موافقت داشته باشد. چون مشکل است در طی چند سطر غرض از فلسفه ولیم جیمس را بیان نمود لذا سه مثل میزنیم که احتمالا مراد آنان طریقه فلسفی معلوم شود :

مثال اول : راجع باصل اسان دوفرص شده است . یکی فرض فلسفه شو وارتقا که انسان را یکی از اصناف حیوانات شمرده میگوید تفاوتین تصور و تکامل از درجات یست بمقام فعلی رسیده است . فرض دوم = آن است که انسان مخلوق مستقل غیر مغیری شمرده شود و لگوئیم هر آران سال است که بهمین حالت بوده وهر آران سال دیگر هم کماکان خواهد بود از نقطه نظر فلسفه عملیه در مقابل این دو فرض باید ملاحظه کنیم کدام یک اصلاح یعنی انفع است باعتبار بیروان فلسفه عملیه فرض تطور و ارتقا را که اسان را راقی و قابل تکامل میدانند نافع تر رای دشر می شمارند و میگویند بر فرض آنکه فلسفه شو و ارتقاء دلائل محسوسه علمی هم نداشته باشد باید آنرا قبول کرد

مثال دوم : راحم به جبر و اختیار : دو فرض است یلی آنکه فرض شود

بدون شك نسخ خطی نزرگترین غنای این مجموعه عظیم را تشکیل میداد مخصوصاً از چین‌های قابل توجه‌مکانیب غیر معروف «گاساندی» [۱] واپ «مرسن» (۲) و «پاسکال» (۳) بود که بیش از پیش روح قرن هفدهم را آشکار می ساخت همچنین کتب توراۃ عبری و کتب احادیث و سنت بنی اسرائیل و رسائل خاخام‌های یهود اعم از مطبوع یا خطی یا کتب اصل آوامی و سامری که روی پوست گوسفند یا روی ورقه‌های درخت انجیر آدم نوشته شده نباید از نظر محو شود تمام این نسخ نفیسه قدیم و گرانبها را که در مصر و سوریه بدست عالم شهیر موسای دنیائی جمع آوری شده بود اسکندر داسپاریو در ۱۸۳۶ در موقعی که آن عالم بلغت و معارف یهود در اواخر ایام خود با یاری و بدبختی در پارس جان میداد بقیمت نازلی خریداری کرد.

کتابخانه اسپاریو در طبقه دوم منزل کهنه واقع بود. کتبی که نزعم انها اهمیت زیادی نداشت مانند کتب تفاسیر پروتستانت های قرن نوزدهم و قرن بیستم توسط مسیو گائتان هدبه شده بود بدون صحافی و جلد در اعماق اطاقهای زیر

۱ — Gassendi — عالم ریاضی دان و فیلسوف مادی فرانسوی (۱۵۹۲ — ۱۶۵۵)

که معروفترین حرافکرهای قرن هفدهم است — گاساندی از تانن فلسفه ایقوری و از معارضین شدید فلسفه آرسطو است فلسفه مادی وحسی گاساندی را میتوان مصای فلسفه تجربه و اختیار فلسفه معاصرین شمرد.

۲ — Mersenne — عالم مذهبی فرانسوی (۱۵۸۸ — ۱۶۴۸) ازدوستان دکارت که دارای

تجربیات علمیه در حکمت طبیعی است

۳ — Blaise Pascal — عالم حکمت طبیعی و ریاضی و فیلسوف فرانسوی که در ۱۶۲۳ متولد

و در ۱۶۶۲ در ۳۹ سالگی فوت نموده است پاسکال که یکی از نوابع و مفاخر فرانسه محسوب

است علاوه بر افکار فلسفی در حکمت طبیعی و ریاضیات صاحب اکتشافات علمیه است.

سقف انداخته شده بود . فهرس کتابخانه بصمیمه چند نسخه متعم عبارت از ۱۸ مجلد نزرک بود که طبع رسیده و کتابخانه ار هر حیث دارای نظام کاملی بود ، مسبو ثولین ساریت کتابدار که عالم بخطوط عقیقه و مردم فقیر و افتاده‌ئی بود و برای امرار معاش در خانواده‌ها درس میداد در ۱۸۹۵ بنا بتوصیه اسقف « اگرا » (۱) بسمت معلمی موریس حوان معین شد و در ضمن کتابداری کتابخانه اسپاریو نیز باو محول گشت . مسبو ساریت که شخص فعال و تأثیریت و نظم و دارای حوصله فوق‌العاده‌ئی بود شخصاً تمام کتب این مجموعه عظیم را طبقه بندی کرد ، طریقه‌ئی را که مسبو ساریت مطابق سلیقه خود برای طبقه بندی کتب معمول میداشت فوق‌العاده مبهم و پیچیده بود علائمی را که کتب میگذاشت مرکب از آن همه حروف درشت و ریز و حروف لائینی و یونانی و آنقدر از قلم عربی و رومی و نشانهای يك ستاره و دو ستاره و سه ستاره بود و آنهمه علائم مختلفه که در حساب برای بیان مقادیر و جذور بکار میرود اضافه میسود که تحصیل آنها بیشتر مستلزم وقت و کار بود تا تحصیل یکدوره کامل جبر و مقابله . تنها مسبو ساریت بود که میتواندست این نوع طبقه بندی را بفهمد و از خود او که گذشت دیگر کسی پیدا نمی شد که مایل باشد . برای فهم این رموز و اشارات تاریک و مبهم ساعات طولانی صرف کشف قوانین عدد نماید . از اینجهت از محالات اندی بود که کسی بدون کمک ساریت در این سیصد و شصت هزار مجلدیکه تحت اداره او بود نتواند کنایه را که نان احتیاج داشت بیابد ، این بود نتیجه همه مواظبتهای ساریت اما خود او نه فقط از این وضع ناراضی نبود بلکه کمال خرسندی را هم از این ترتیب داشت . مسبو ساریت که باخواجه اش را دوست میداشت و با عشق مفرطی هم دوست میداشت .

ہر روز صبح ساعت ہفت لکنا خانہ میرفت و روی میز تحریر بزرگی کہ از

چوب درخت کابلی ساخته شده بود مشغول طبقه بندی میشد . یاد داشت هائی که بخط خود نگاشته بود و تمام جعبه عظیم الجثه اورا قی را که در نزدیکی دستش واقع بود پر کرده بود ، روی آن جعبه مجسمه گچی آلکساندر اسپاریو گذاشته شده بود که موهائی پریشان و قیافهٔ عالی و دهانی گرد و سینه‌ئی عریان و مانند « شاتو بریان » (۱) در هر طرف صورت نزدیک بناگوش قطعه ریشی داشت .

ظهر تمام مسیوساربت برای صرف باهار بکوچهٔ تنگ و تاریک « کانت » (۲) میرفت که در دکان شیر فروشی مشهور بدکان چهار کشیش (۳) چیزی بخورد . در این دکان بود که در قدیم « بودلی » (۴) « تئودر د بانویل » (۵) شارل آسلینو « (۶) « لوی منار » (۷) و یکفراز اعظم اسپانی که کتاب « اسرار پاریس » (۸) را بزبان اسپانیولی ترجمه نموده بود

۱ — Chateaubriand : نویسندهٔ شهیر فرانسوی مصنف کتب روح الصرايه آتالا — آخرین این سراج ها و غیره علاوه بر مشاغل سیاسیه هم از قبیل سفارت و وزارت امور خارجه و غیره داشته است (۱۸۴۸ — ۱۷۶۸) .

۲ — Rue des Canettes : نام کوچه ئی ارکوچه های نزدیک کلیسای سن سولیس .

۳ — Quatre Evêques, — در میدان مقابل کلیسای سن سولیس سقاخانه تاریخی است که مجسمهٔ چهار مرکشیش و خطیب در آن فرانسوی در آن سقاخانه حجاری شده است و آن چهار خطیب عبارتند از « بوسوه ، فلون فلیشه و ماسیون » . این سقاخانه باین مناسبت سقاخانهٔ چهار کشیش نامیده میشود — این دکان بواسطه وقوع در قرب این سقاخانه شیرروشی چهار کشیش نامیده میشود .

۴ — Charles Baudelaire — نام شاعر فرانسوی است (۱۸۶۷ — ۱۸۲۱)

۵ — Théodore de Banville — شاعر فرانسوی است (۱۸۹۱ — ۱۸۱۳)

۶ — Charles Asselineau — نام ادیب و محقق فرانسوی است (۱۸۷۴ — ۱۸۲۱)

۷ — Louis Menard — عالم شیمی دان و نویسندهٔ فرانسوی که کولودیون را کشف کرده و باضافه اشعار فلسفی و تاریخی اراو باقی مانده است

۸ — Les mystères de Paris — کتاب معروف اوژن سو که در سال ۱۸۴۲ م بطبع رسیده است .

لکتابخانه میافتاد از این نگاه‌های مدوزی [۱] مستثنی نبودند. و اگر اتفاقاً بی‌اهمیت‌ترین کتاب کهنه‌ئی را کسی میبرد مثل این بود که قلب او را بکنند برای اینکه ازدادن کتاب حتی ناشخصیه کاملاً ذیحق بودند امتناع نموده باشد مسیوساریت هزار دروغ بزرگ و کوچک بقالب میزد و معتنی هم نبود که حسن اداره خودش بدنام شود و یا در مواظبت او شکی بهمیرسد مثلاً کتابی را که لحظه‌ئی قبل باکمال علاقه زیر و رو کرده و روی سینه فشرده بود میگفت حالا معلوم نیست کجاست یا اصلاً گم شده است و اگر ناگزیر و لاعلاج کتابی را میبایست بکسی بدهد بیست بار قبل از تسلیم قطعی عبارت کنند آنرا پس میگرفت دائماً بر خود می‌ریزد که مبدا یکی از اشیائی که ناو سپرده شده مفقود شود بلی حافظ سیصد و شصت هزار مجلد کتاب سیصد و شصت هزار دلیل دائمی برای خوف و واهمه و دغدغه خاطر داشت، گاهی شب غرق در عرق سرد از خواب میسرید و ناله‌های وحشتناک می‌کشید و علت این بود که مثلاً در خواب دیده روزه‌ئی در یکی از طبقات قفسه‌ها ناز شده است. مختصر از نقطه نظر مسیوساریت لکلی مستهجن و خلاف حق و محزن بود که کتابی از محل خود خارج شود، این محل ممدوح ساریت گاهی مسیورنه داسپاریو را که تفصائل کتابدار جامع خود کاملاً واقف نبود بغصب ورده ساریت را کهنه دیوانه می‌نامید.

۲ — Méduse — یکی از غولان اساطیر یونان مذکور است که زانند

مدور بسیار خوش سیما بوده و موهای قشنگی داشته ولی بعدها رتبه النوع می‌برد و او را زنجیده موهای او را بدل بماران می‌بندید و چشمان او قوتی داده که هر کس نظر می‌پسود او را مندل سبک می‌ساخت

بعدها پرتو پهلوان اساطیر سر او را برید

شب این روز ساعت هفت پس از آنکه بر حسب معمول تمام کتابهاییکه از قفسه ها خارج شده بود مجدداً بجای خود گذاشته شد و پس از اطمینان باینکه هر چیز مرتباً سر جای خود قرار دارد ساریت از کتابخانه خارج شد و در راس محکم بست . حسب العاده دردکان شیرفروشی چهارکشیش غذائی خورد روزنامه «صلیب» را خواند و ساعت ده بمنزل محقر خود واقع در کوچه رگار (۱) برگشت و از آنجا که پیرمرد ساده لوح بیخیال و سبکرو حی بود با کمال راحت خاطر خوابید و صبح ساعت هفت بعادت دیرینه لکتابخانه رفت و در دهلیز کتابخانه مثل همیشه کولبچه قشنگش را از تن کبد و ستره کهنه ئی را که در دولابچه بالای دست شور بمینخ آویخته بود برداشته بدوش گرفته ناطق کاری که مدت ۱۶ سال شش روز در هفته در آن اطاق در تحت نظر مجسمه آلساندر داسپاریو مشغول طبقه بندی کتب بوده داخل شد و خواست قبل از شروع بکار سرکشی از همه حجرات بماید این بود که رو بحجره اول که از همه بزرگتر بود رفت قفسه های بزرگ این حجره حاوی علوم لاهوت وادیان و خرو حی های آن حامل مجسمه های گچی مفرغی شکل شعرا و خطبای عهد قدیم بود و در درگاه های دو بجره دو کوره بزرگ که نقشه زمین و آسمان بودند قرار یافته بود خلاصه مسیو ساریت وارد این اطاق شد ولی در اولین قدمی که برداشت بحال تعجب و انده اش متوقف شد بنحوی متعجب بود که نه میتوانست در آنچه می بیند شک کند و نه میتوانست قبول نماید و آن این بود که در روی پارچه آبی رنگی که بر روی میز منسبط بود مقداری

و کمترین صدائی دران موضوع بگوشش نخورده بود عاقبة الامر مسیو ساریت وارد اطاق کار مسیو رنه داسپار ویو شد تا قضیه را بعرض او برساند مسیو رنه داسپار ویو با لباس داخلی اطاق و شب کلاه و وحنانی که حاکی اران بود که مردی است جدی و از شنیدن ترهات خسته و دلگیر شده و تاب شنیدن نیاورد ویرا پذیرفته و پس از اصغای عرایض با این کلمات که حاکی از رحم و دلسوزی و هم آمیخته بطعن و بی محبتی بود او را مرخص نموده گفت :

- آقای ساریت خولم ! زیاد خود را بزحمت نیندازید و یقین بدانید که کتابها امروز صبح در همانجائی بوده که دیروز جنابعالی گذاشته اید.

مختصر کلام شاید آنروز مسیو ساریت بیست دفعه تحقیقات نموده و چیزی دستگیرش نشد و ننجوی مضطرب الحال و مشوش بود که شب تکلی خواب از سرش پریده بود صبح روز بعد ساعت هفت چون وارد اطاق مجسمه ها و کرات شد از اینکه همه چیز را بجای خود یافت خوشوقت شده آه طولانی که دایل بر استراحت خاطر بود از نهاد بر آورد ولی چه فائده که باز ناگهان بقسمی قلبش شروع بطپیدن نمود که نزدیک بود بترکد زیرا بغتاً کتابی را بنظر آورد که روی رف بخاری افتاده بود و آن کتاب صحافی شده تازهئی بود و هنوز کارد چوب شمشادی که با آن ورقهای آن بریده شده بود در درون آن کتاب جای داشت و اما موضوع کتاب یحیی بود راجع بدوآیه از آیات سفر تکوین تورات که مسیو ساریت آنرا در اطاق زیر شیرانی انداخته و هیچوقت از آن بیرون نیاورده بود این کتاب که از جمله هدایای مسیو گائتان بود تا آنوقت مورد مطالعه واقع نشده بود بعبارة اخری هنوز کسی که جاکویرا بان مقام نرسانیده بود که راجع بکتابی که در خصوص سفر تکوین نوشته شده تحقیق و تقشیش نماید تا ببیند هریکی از این دو برادر شریک در کتابخانه یعنی برادر موحد و برادر مشرک چه سهمی دارند ، این کتاب دارای این علامت

[$\frac{A}{4}$ ۳۲۱۴ ر] بود ، و چیزی که بیش از همه چیز ساریت را باعث جذب انداخته بود این بود که میدیدد دقیق ترین سبک نمره گذاری هم از پیدا کردن کتابی که در جای خود نیست عاجز است .

متعاقب آنروز در مدت یکماه روزی نبود که روی میز مملو از کتب مختلفه نباشد. بدون ترتیب و نظام مجلات یونانی و لاتینی با کتب عبری مخلوط و در هم بود.

گاهی مسیوسارایت باخود میاندیشید که این حوادث ناگوار بدست بد کارانی واقع میشود که شبها برای دزدیدن نسخ نادره و گرانها از منازند کتابخانه بدرون داخل میگردند ولی نه اثر منفذی در کتابخانه میدید و نه باوجود دقیق ترین جستجوها چیزی گمشده مییافت بلی همان انبوه شدن کتب روی میز بود و بس و هیچوقت هیچ چیز از کتابخانه گم نشده بود وحشت واضطراب فوق العاده ساریت را نمیتوان بتعبیر و توصیف آورد باخود میگفت ممکنست بوزنه ای از همسایکان از سقف از راه بخاری بکتابخانه بیاید وتشبه بکتاب خوانها نماید و در تأیید این فکر بخود میگفت که واضح است بوزنه ها قادر بتقلید در آوردن تمام اعمال انسانی هستند .

مخصوصاً از آنجا یک به واسطه نقاشی های «واتو» (۱) و «شاردن» (۲) بخوبی با حلاق و عادات این حیوانات آشنا شده بود چنان می پنداشت که بوزینه ها در صنعت در تقلید حرکات انسان یا تظاهر با حلاق بشری شبهه اند به «ارلکن ها» (۳) و اسکارا

۱- Watteau نقاش و حکاک فرانسوی (۱۶۸۴-۱۷۲۱) •

۲- Chardin - نقاش فرانسوی (۱۶۹۹-۱۷۷۹)

۳- **Arlequin** مقلدی که لباسی مرکب از قطعات شکل مثلث و ربك رنگ داشته و نقاب بصورت میز و شمشیر چوبی نکر می بسته. ابتدا این نوع مقلدها در تئاترهای ایتالیا، نزی میکرده اند بعد سایر ملل هم تقلید نموده اند.

ها! نام این بوزینه ادگار است و آیا میدانی که فروشی است ؟
پیرمرد کتاب پرست مسیو ساریت که بایک دنیا کینه و خشم آمده و چنان پنداشته
بود که عنقریب بادشمنی که برش همه خندیده با دیو بدکاری که هادم کتابخانه بوده
مواجه خواهد شد چون خود را مقابل با این موجود ضعیف ناتوان مغموم و مأیوس
دید و اشتباه خود واقف گشت بسیار محزون شده و سیخت و سبب در آمد و
گویا از رؤیت آن صورت شلیه بانسان که بواسطهٔ حزن و رنج شباهتش بانسان
بیشتر هم شده بود خنجر و شرمنده و مکرر و غمناک شده سر زین انداخته و در
حالی که بوزینه را مخاطب قرار داده بود گفت :

- عفو کند .

(فصل چهارم)

فصلی که بایک ایجاز سحرمانندی ما را با آخرین مراحل عالم

محسوس و دنیای حواس پرتاب میکنند

دوماه از این مقدمات گذشت و بهم خوردگی کتابخانه بهمان منوال باقی بود .
وقتی مسیو ساریت بیاد «فران ماسون» ها یعنی اعضای فراموش خانه ها افتاد زیرا
جرائدی را که وی بان مأوس بود همیشه مملو باخبار جنایات این طایفه بود آقای
«پاتویل» کشیش عقیده داشت که این قوم شوم که بسیاه‌ترین شرارتها و اشنع فسوق
قادرند بایهودیان همدست شده بر آند که جامعه مسیحیت را بکلی زیر و زبر کنند .
در آن موقع حزب «فران ماسون» باعلی مدارج قدرت و نفوذ رسیده بر همه
دوائر مهمه دولتی تسلط داشتند مجلسین و کلاء و شیوخ را آنها راه میبردند پنج نفر
از اعضاء هیئت وزراء فران ماسونی بودند کذلک بر دایره ریاست جمهور دست
یافته بودند . فران ماسونی ها که در سوانق ایام یکی از رؤسای جمهور را [۱]
بجرم وطن پرستی بقتل رسانیده بودند بطوری همدستان و شهور جنایت خود را
از میان برده مفقود الاثر میساختند که اثری از آثار آنها مشهود نمیشد . کمتر
واقع میشد که ایامی بگذرد و تمام شهر پاریس از خبر يك قتل سری که در کانونهای
فساد این حزب طرح آن ریخته شده بود بوحشت بیفتد . این قضایا از حقایق
مسلمه‌ئی بود که مجال تردیدی در آن ممکن نبود . اما مسئله ایجاب است که اینها
بچه طریق داخل کتابخانه میشوند ؟ این است مشکلی که مسیو ساریت از فهم آن

۱ — مقصود سادی کارنو Sadi Carnot رئیس جمهور فرانسه است که در ۱۸۹۴ میلادی در شهر

لیون بدست یکنفر انقلابی ایتالیائی مقتول شد .

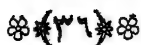
عاجز بود ، بعلاوه کار آنها در کتابخانه چه چیز است ؟ بچه دلیل همه حملاتشان باثار مقدسه عهد عتیق و منابع عیسویت است ، مشغول طرح چه نقشه های کافرانهئی هستند ؟ ابر غلیظ غامض و مبهمی همه این مسائل مدهشه را فرا داشت ساریت کتابدار که کاتولیک متدینی بود پس از آنکه احساس نمود سروکارش با فران ماسونهاست سخت بو حشت آمده از خوف در ستر مرض افتاد .

تازه رمقی یافته بود که مصمم شد شبیرا در کتابخانه که محل وقوع این معماهای وحشت آور است بگذراند باشد که این شیادان زبردست و مخفی را بتواند بغفلت بگردد ، البته این اقدام متهورانه بسیار از آن پیرمرد جدون گران می آمد و جای عجبی نیست که آن بینوای علیل مضطرب الروح باجن طبیعی که داشت مقهور خوف و وحشت باشد ، خلاصه ساعت به بعد از ظهر هشتم ژانویه در حالیکه تمام شهر از برف پوشیده بود او آتشی در تالار مزین به مجسمه های شعراء و فلاسفه قدیم برافروخته در کرسی بزرگی در کنار بخاری جا گرفته لحافی روی در زانو گسترانید ، روی میز مدور که در پهلویش واقع بود چراغی میسوخت و يك فنجان قهوه سیاه و يك طیانچه که از موریس استعاره شده پهلوی چراغ گذارده شده بود ، ساریت سعی کرد چند سطر از روز نامه « صلیب » بخواند ولی بطوری شش دانك حواسش پرت بود که خطوط روزنامه را برچشمش میرقصیدند مدتی در جلو خود خیره خیره ایستاد و چون حز سایه چیزی ندید و بغیر از هزه باد آوازی شنید خواش برد ، وقتیکه بدار شد آتش خاموش شده و اوی کریمه چراغ کشته شده فصارا متعفن ساخته بود تاریکی های اطرافش مثل این بود که بر از روشنی های شبیه به شیر و درخشش های متالق باشد و چنان احساس نمود که چیزی در روی میز در حریت است . اگرچه

نرس از طرفی و سرما از طرف دیگر تا مغز استخوانش کارگر شده بود ولی معذاك چون قوت تصمیم و اراده بر خوف و هراس غلبه داشت پسا خاسته نزدیک میز رفت و دست بر روی میز مالید راست است که نمیتوانست چیزی به بیند حتی روشنی های متعلق و شیر مانند هم از میان رفته بود ولی در زیر انگشتان چنان احساس نمود که کتاب حجیمی باز است چون خواست آنرا به بندد کتاب مقاومت نموده از روی میز برجست و سه نوبت سخت بسر کتابدار غیر مختاط فرود آمد ساریت از هوش رفته بر زمین افتاد

پس از این حادثه روز بروز بروخامت اوضاع افزوده میشد مجلدات بیش از پیش از قفسه های معین خود بیرون میامد و گاهی مستحیل بود که بتوان کتب را بجای خود برگردانید باین معنی که مفقود الاثر میشدند هر روز مسیوساریت بضایعات جدیدی واقف میشد کتب « بولاندى » [۱]ها بکلی ناجور شده سی مجلد از مجلدات تفاسیر ناقص بود ، باینوا ساریت که دیگر شناخته نمیشد صورتش چنان خشك شده بود که از نحافت بزرگی مشتی و از زردی مانند لیموئی بنظر میامد گردنش خارج از اندازه قد گشیده شان هایش پائین افتاده بود ، لباسهائی را که در تن داشت مثل آن بود که بمیخی آویخته باشند چون بدان شیر فروشی چهار کشیش میرفت هیچ اشتها بخوردن نداشت و با چشمی لملال سر برافکنده بدون اینکه قادر بدیدن باشد چشم بطرف شربت تیره و تاری که چند دانه آلوچه در آن شاور بود میدوخت و سخنان نانا گبنار دون را که میگفت بالاخره بترمیم

۱ — Bollandistes — یعنی بیروان بولاندى که عارثه از جماعتی کشیش و مذهبی که غالب آنها از یسوعیین هستند این جماعت از قرن هفدهم مشغول نوشتن تاریخ حیات قدیسین مسیحیه شده و حوادث روزانه آنها را جمع نموده اند بماسبت آنکه ژان بولاندى یکنفر یسوعی از اهالی بلژیک اولین کسی است که در قرن هفدهم شروع بان کار نمود اینستکه بعدی ها بولاندى نامیده شده اند .



نقاشی های « دلا کروا » [۱] در کلیسای سن سولپس موفق شده است اصلا نمی شنید .

مسئورنه د اسپار ویو چون عرایض غم انگیز و وحشت آور کتابدار بدبخت خود را میشنید با برودت در جواب میگفت :

— مسیو ساریت این کتابها فقط معلوم نیست کجا گذاشته شده ولی گم نشده است درست جستجو کن بدقت تفتیش نمایند خواهی کرد .

و چون بر میگشت برود آهسته میگفت :

این ساریت ببنوا بد نخی میرسد .

آقای باتویل کشیش هم می فرمود :

بعقیده من دیوانه شده و شعورش بجا نیست .

۱ — Eugène Delacroix : یکی از نقاشان قرن نوزدهم فرانسه است (۱۷۹۹—۱۸۶۳)



محبوبه امپراطور ناپليون سوم بوده حالا همان زفيرين باگيسوانى انبوه و درهم برهم و صورتى غمزده و خاك آلوده و چشمانى سرخ و پلك برگشته و چانه پراز موهاى بلند درپائين نردبان سراپايستاده و سبك كوچگى در دست داشت كه خوراك نقاش در آن بود زفيرين كه از باباگيناردون پير تر بود متجاوز از نصف قرن بود كه باوى زندگى ميكرد.

با آنكه نور بخط منحنى و بنحو بسيار ضعيفى از درز پنجره تيره دار و مشبك بدرون معبد ميتايد معذلك رنگ آميزى نقاشيهائى « دلا كروا » تلالو و درخشش مخصوصى داشت والوان بديعه گوشت و پوست مردمان و نرشتگان تابلوها از صورت سرخ و براق و فربه باباگيناردون كوى سبقت مير بود. اين نقاشيهائى ديوار معبد فرشتگان كه در ابتدائى پيدايش مورد ملامت و تحقير واقع شده بود حالا در زمره آثار اساتيد درآمده قرين كارهاى فانانا پذير « رونسس » (۱) و « تنوره » (۲) شمرده ميشد.

باباگيناردون آن پير مرد ريش بلند و پر مو شبیه بروزگار كه شغلش محو و اباده آثار هوش و قريحه بشرى است تابلورا ميتراشيد كه بعد مرمت نمايد. گائتان بو حشت آمده فرياد زد:

آقاگيناردون مواظب باش احتياط كن زياد تاواش.
گيناردون اورا مطمئن ساخته گفت.

آقاى اسپارويو ابدآ واهمه نكيد من باين اسلوب نقاشى نميكنم هر من

۱ - Rubens : نقاش هلامادى (۱۵۷۷ - ۱۶۴۰) كه يكي از بزرگترين اساتيد نقاشى است.

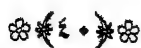
۲ - Tintoret : نقاش ايطاليائى از اهالى ونيز (۱۵۱۲ - ۱۵۹۴) كه از حمله اساتيد نقاشى و نيز محسوب است تصاوير مذهبي و تاريخى و سبارى از او باقى مانده است.

عالم‌تر از اینهاست من در صنعت نقاشی پیرو «سیما بوه» (۱) و «ژیونو» (۲) و «باتوانژلیکوه» (۳) هستم من مقلد «دلا کروا» نیستم . در این نقاشی «دلا کروا» مقابله و ضد و نقیض بسیار است و از این جهت اثری که حقیقه مقدس و روحانی باشد از آن محسوس نیست بلی «شناوار» گفته است که مسیحیت در نقاشی فریبندگی و آب و تاب رادوست دارد . راست است این گفته شناوار است ولی «شناوار» مرد نابکار و بعقیده‌ویی ناموسی بود مرد لامذهبی بود . . . آقای اسپاروبو ملاحظه کن بدمن باین شکافها صمغ می‌چسبانم این حاشیه‌ها را که در کار سوا شدن از یکدیگر است اصلاح می‌کم و س دیگر بتابلو دست نمی‌زنم . خرابیهای راحع بفشار دیوار و یا تکانهای زلزله در جای بسیار مختصری محدود است زیرا این نقاشی رنگ و روغنی و لاکی که روی یک طبقه اندوده بسیار خشکی کار شده است بیش از حد تصور محکمست . وقتی که دلا کروا این دیوار را نقاشی میکرد خودش را دید، بدم که باچه حال شتاب زدگی و حرارتی چه وجات مصطربانه مشغول نمونه سازی بودگاهی باک میکردگاهی چیزی میافزود. دست قوی استادانه دلا کروا بعضی کودکان کار بی‌اهم داشت و همین نقاشی که ملاحظه میکنید با استادی و زر دستی یک نفر نانه و بی تجربه‌گی های یک طفل دبستان انجام یافته است . واقعاً بسیار شگفت آور است که این تصاویر تا بحال

۱- Cimabué : ام نقاش و معمار ایتالیائی است . سیماپوه از اهالی فلورانس و یکی از معماران کلیسای فلورانس است استاد ژیوتو بوده و تابلوهای نقاشی معروفی از او باقی مانده است و در - نین این ۱۲۴۰ و ۱۳۰۱ میلادی میزیسته است .

۲ - Giotto : نقاش فلوراسی (۱۲۶۶ - ۱۳۳۶) شاگرد سیمو و واز دوستان : ادب
شاعر معروف ایتالیایی است - ژیتو یکی از اساتید بزرگ عصر تجدید فون مستطرفه است و
نقاشی‌های دیواری، فس اودر کلیسای (صلب مقدس) در شهر فلورانس دینه میشود

۳ - Beato Angélico : نام پکی ار نقاشان ایتالیائی است (۱۳۸۷ - ۱۴۵۰) .



باقی مانده است. بابا گیاردون بالاخره سکوت نموده مشغول صمغ چسبانیدن شکاف شد. گائتان که اسیر تابلو فرورفته بود گفت :

واقعاً چقدر این تابلو استادانه و مطابق اصول ترکیب شده است ! سابقاً آنچه در این تابلو میدیدند مواضع نو در آمد و جالب توجه بود در صورتیکه امروز می بینم بسیاری از رموز قدیمه نقاشی ایتالیا در آن بکار رفته است بابا گیاردون از بالای نردبان بلند خود گفت :

بلی من میتوانم با کمال مفاخره صحت نظر خود را ابراز نمایم زیرا بر زندگی آنرا دارم دلا کروا در عصر کفر و زندقه زندگی مینمود از آنجائی که از صنعتگران دوره تدنی و انحطاط بود هم با عظمت بود و هم از خود راضی بود و بهمرفته از قرن خود بیشتر می ارزید ولی نقصی که داشت این است که لامذهب بود صفای قلب نداشت عییف نبود و ندیهی است برای اینکه قادر بر ثبوت و تصویر ملائکه باشد لازم بود فضائل و مکارم فرشتگان و نقاشان اعصار اولیه را دارا باشد بعبارة اخری صفت پاکدامنی یعنی آن فضیلت عالیه ئی را که من در همه عمر حتی القوه و بعون الله دارا بوده ام اوفاد بود

زفرین که همانروز بابا را در دوی پلکان دیده بود که او کتاوی جوان دختر نانوارا که دختری چرکین و در عین حال نورانی و فتان بود و حکم تابلوی معروف به « عروس نامزد » را بران (۱) را داشت میبوسید و از حسد میسوخت تاب نیاورده فریاد زد

— خفه شو میشل توهم مثل سایرین خربری دیش بپاسی •

۱ — Rembrndt : نقاش بزرگ هلندی که در لید متولد شده و در شهر امستردام فوت نموده است (۱۶۰۶ — ۱۶۶۹) — را بران یکی است از ملا معارض دنیا محسوب است و تصاویر او از گرانها ترین تابلوها است

را در این تابلو نمایش داده است^۱ من هرچه بدقت همه این معبد را می نگرم
جز منادیان حرب و حمله غضب آسمانی و عمال قهر الهی چیزی نمی بینم صحیح
است که خداوند از طرفی چنان اراده فرموده که مورد خوف و خشیت باشد
ولی از طرف دیگر هم میخواهد مورد رجا و محبت واقع شود بهترین بود
که در نقاشی این دیوارها رسل رحمت و سلام هم تصویر میشدند مثلاً چقدر
خوب بود ملك ساروفیم که لبان یلغمس را باكو مطهر نمود [۱] یا «رفائیل» (۲)
که «توی» (۳) پیر نا بینارابصیرت بخشید یا جبرائیل که سر تجسد ان الله را بمیریم
بشارت داد یا فرشته ئی که حضرت بطرس (۴) را از قیود سلاسل آزاد ساخت یا ملائکه

۱ — اشاره بفصل ششم کتاب اشعای نبی که میفرماید فرشتگان سرافیا را دیدم که حمد خداوند
مینمودند « پس گفتم وای بر من که هلاک شدم چون که مرد اپاك لبم و در میان قوم ناپاك لب میشنیم
و حال آنکه پادشاهی را که خداوند لشکر هاست نا چشمم دیدم لکن یکی از سرافیا پرواز کنان
نزد من آمد و در دست خود آختری که آرا ما ابر از اندج گرفته بود داشت و دهانم مالیده گفت
که اينك این برلهايت مالیده شده است و عصيات دفع و گناهات عفو کرده شده است » (آیه ۷ و ۶ و ۵)
۲ — Raphael — نام یکی از ملائکه مقربین و بعقیده مسیحیان یکی از هفت فرشته ئی که لدی
العرش حاضرند

۳ — Tobie — از قصص کتب عهد عتیق است که بکسر یهودی بسیار مؤمن و مقدسی از قبیله
نفظالی بنام «توی» در ایام اسارت نینوا بسیار نسبت بهم مده ان خود خیرات میسوده است این
شخص در پیری کور شد و ملك مقرب «رفائیل» به پسر او طهر شده دستور داد که بجه وسیله دو ناره
بدر خود را بیآید.

۴ — Saint Pierre : «بطرس حواری» اول مؤمن نبی و اولین ابها که در حدود ده سال
قبل از میلاد متولد شده شغلا صبا ماهی بوده است عیسی مسیح کلبه ملکوت سموات را ناو داد
اورا رئیس کنیسه خود قرار داده پس از شهادت عیسی بطرس در یهودیه و حلیل و آسای صیر و رم
به تبلیغ و نشر دیات مسیحیه پرداخت و در حدود سنه ۶۷ میلادی در عهد سلطنت نیرون در شهر رم
مصلوب شده است.

گرو بونی که جسد قدیسه کاترین (۱) را بقله جبل سینا [۲] بردند هم دیده میشدند مخصوصاً بسیار مستحسن بود که انسان در اینجا فرشتگانی را که خداوند برای مردمی که بنام او تعمیم دیاخته اند موکل قرار داده است به بیند زیرا بر هر یکی از ماها ملت حاقظی موکل است که مواظب تمام اعمال و حرکات و مایه تأیید و تسلیت و نگاهداری ماست بلی کاش ممکن میشد این ارواح لطیفه و این صورفتان را هم در این معبد مشاهده نمائیم^۱

گائتان در جواب گفت :

آقای کشیش هر کس نظرو سلیقه ئی دارد و بنحوی در قضایا قضاوت میکند دلاکروا مرد رقیق الاحساس و لطیف العاطفه ئی نبوده است و «انگر» (۳) آن نقاش پیرمرد که میگفت نقاش دلاکروا بوی گوگرد میدهد یعنی خشن و رزمی است حق داشت زیرا این فرشتگان را ببیند که چه جمال در خشان و داربا و ضمناً مرموز و تاریکی دارند این موجودات ذو نسلین را مشاهده نمائید که تا چه حد زمخت و از خود راضی و خود پسند اند این جوانان غضب آلوده را تماشا کنید باچه قیافه و هیئتی تازیانه انتقام روی هلیودور بلند کرده اند . این نو جوان پهلوان عجیب و غریب را نظر کنید چگونه آگشت بکفل آن نبی عظیم [۴] میرساند

۱ — Sainte Catherine — جزو احادیث مسیحیان است که مسیح به کاترین ظاهر شده او را نامزد خود اختیار کرد و انگشتی ناگشت او کرد کاترین در حدود سنه ۳۰۷ بر تبه شهادت رسید.

۲ — Sinai — نام شبه جزیره کوهستانی و تله ئی در عربستان درین دو خلیج سوئز و عقبه — در تورات مذکور است که خداوند در سیاه در وسط رعد و برق قوانین خود را موسی ابلاغ فرمود.

۳ — Ingres — نقاش فرانسوی که شاگرد دآوید و ده و لی در نقاشی پیرو و مقلد رافائل نقاش ایتالیائی است (۱۷۸۰ - ۱۸۶۷) میلادی.

۴ — اشاره بمصارعه فرشته یعقوب که بشرحی که گفته شد در تورات مذکور است که چون فرشته بر یعقوب غالب نیامد کف را آن او را لمس کرد.

، ، ، ، ، ، پائویل کشیش قطع کلام نموده گفت :

ها ! دیگر بس است . آنچه از تورات مستفاد میشود این بهاولان مصارع فرشته‌ئی شبیه بسایر فرشتگان نیست . اگرهم نباشد فرشته محسوب شود فرشته ایست که شغارش آفریدن است باینمعنی که پسر یگانه وابدی خداوند است . تعجب من اینجاست که قدوسی القاب کشیش سن سولیس که تزیین این معبد را باقای (اوژن دلاکروا) واگذار نموده چرا باو گفته است که مصارعت وتلاش رمزی نبی با آن ملک بی نام ونشان درشب تاری واقع شده است بنابراین این نقاشی بکلی خارج از موضوع است زیرا این رمزی از تجسد عیسی مسیح است . ارباب هنر هر قدر بزرگ باشند باز برای اینکه بگمراهی نیفتند بایستی از کشیش متبحری علم صور وآثار قدیمه مسیحیت یعنی علم ایقونات [۱] را بیاموزند وکسب اطلاع نمایند والاحتمالاً برطریق ضلال خواهند رفت . مسیو ساریت شکی نیست که شما خوب میدانید که مسئله صنعت مسیحی موضوع کتب عدیده ومبحث مجلدات کبیره است .

مسیو ساریت مانند کسیکه هیچ نبیند چشمان کم نور خود را میچرخانید زیرا امروز روز سوم آن حادثه شبانه کتابخانه بود باینحال چون قدوسی ماب کشیش محترم کلام را باو متوجه ساخت همه فوایشرا جمع اوری نموده چنین جواب داد .
در اینموضوع باید کتاب مولانوس موسوم به « تاریخ صور و آثار مقدسه » چاپ « نوئیل پاگو » را که در ۱۷۷۱ میلادی در شهر لوون (۲) بطبع رسیده است مطالعه نمود یا کتاب کاردینال فردریک بورمه موسوم به « تصاویر مقدسه » یا

۱ - ترجمه لغت Iconographie - کلمه Eikon در یونانی یعنی « صورت » وقدمای اعراب

آز ایقونیه وایقونات ترجمه کرده اند . ۲ - Louvain - یکی از بلاد دالعلم ممالکت بلژیک که

دارالفنون آن یکی از قدیمترین معاهد علمی اروپا محسوب است .

کتاب « علم ایقونات » دید رون (۱) را خواند ولی کتاب اخیر باید با احتیاط مطالعه شود .

مسیو ساریت پس از ادای این صحت ساکت شد و دوباره بفکر مصائب وارجه پر
کتابخانه فرو رفت .

پائویل کشیش در دنباله سخنان خود گفت :

باری چون بحکم ضرورت لازم بوده از غضب قدسی فرشتگان هم مشاغل می بود در این معبد آورده شود این است که باید تحسین کرد که دلا کروا به تقلید رافائیل [۲] مجازاتی را که فرشتگان خداوند به هلیود و داده اند در اینجا نمایش داده است بلی هلیود و از طرف سلوکوس [۳] پادشاه سوریه مامور شد که کوزهییکل [۴] قدس شریف را برآید و فرشته ئیکه زره زرینی در بر داشت و لباس خوش زین و یراقی سوار بود ظاهر شده و برآنا میگرد و دو ملک دیگر یضرب

۱- Didron - یکی از علمای علم آثار عتیقه فراسوی (۱۸۰۶-۱۸۶۷) میلادی •

۲- Raphaél Sanzio — نقاش و معمار و حجار برک ایتالیائی دراون بیهو از بلاد کوچک ایتالیا متولد شده و در دربار پاپ ژول دوم و لئون دهم بسیار محترم میزبسته بان که در عنوان شباب مرده مقدار زیادی آثار صنعتی بسیار نفیس اراوانقی مانده است (۱۴۸۲ — ۱۵۲۰ میلادی) — رامائیل و لئونارد دوسه و میکال آرز از بزرگترین نوابغ فنون جمله عهد تجدد محسوبند .

۳— Séleucus — مقصود سلوکوس چهارم یعنی سلوکوس فیلوپاتور Philopator است که یکی از پادشاهان سلوکی سوریه بوده بواسطهٔ وزیر خود هلیودور بقتل رسید. است (۱۵۶ — ۱۷۴ قبل از میلاد)

۴— Temple — هیکل — معبد قدس شریف که در زمان حضرت سلیمان بدست معماران و ارباب صنعت ملیقی از ۱۰۱۳ تا ۱۰۰۶ قبل از میلاد مسیح با شاه و در سنه ۷۰ میلادی بدست طیطوس سردار رومی خراب شد، است نقشه ساختمان آن شبیه ساختمانهای مصریان و فنیقیان بوده است و فوق العاده تزئین شده و مقدار زیادی طلا و نقره و عاج در آن بکاررفته بوده است.

تأویانه اورا مضروب ساختند . هلیو دور بنحوی که دلا کروا دراین تابلو نمایش میدهد بر زمین افتاد و دودهای ویرا بلعید . بسیار بجا و مناسب است که این سرگذشت برای ضباط اداره پلیس حکومت جمهوری درس و پندی بشود و سبب تنبه عمال زیانکار حجز اموال مقدسه گردد . بلی همیشه نوع هلیو دورها موجود خواهد بود ولی باید بدانند که هر دفعه ئی که دست بمال کنیسه که متعلق بفقر او بیچارگان است دراز کنند بتازانه غضب الهی سیاست میشود و فرشتگان آنها را کور میکنند . دلم میخواست که این نقاشی یا بهتر از این مجموعه عالیتری که بدست رافائل در همین موضوع تصویر شده است باتمام جزئیات بشکل تابلوهای کوچکی درست میشد و در مدارس عوض جواز بین اطفال تقسیم میگردد .

مورس جوان خمیازه ئی کشیده بمسیو گاتان گفت:

عمو من همه این حقّه بازاریها را بیمزه و بیمعی می یابم من از «ماتیس» [۱] و متزینگر (۲) خوشترم میاید .

این صحبت مورد توجهی واقع نشد و بابا گیناردون از بالای نردبان دهان باز کرده بدین نحو آغاز سخن نمود:

قطر قدمای نقاشانند که گویا بمشاهده آسمان موفق شده اند . جمال و زیبائی جز در اعصار بین قرون سیزدهم و پانزدهم دیده نمیشود آثار ناپاک صنعتگران عهد و نیت نفوذ شومی بر عقول قرن شانزدهم داشت و اوکار جنایات خیز و صور وقیحه و نجاسات مزعجه و کثافت کاریهای غریبی بشعرا و نقاشان القا

۱ — Henri Matisse — یکی از حجازان اخیر فرانسه که در صنعت ارا فراطیون محسوب است

(دائرة المعارف برطانیا جلد ۲۴ صفحه ۵۱۱)

۲ — Metzinger — ترجمه حالش ممکن نشد .

نمود. جمیع ارباب هنر عصر تجدد بدون اینکه شخص « میکل آنژ، [۱] هم استثنا شود یکدسته خنثی بوده اند.

بابا گیناردون پس از این صحبت چون دید گالتان در شرف رفتن است هیئت نجیبانه ثی بخود داده بالحن محرمیت و صمیمتی گفت :

آقای گائتان اگر از بالا آمدن پنج طبقه خسته نمیشوید یکوقت بکلبه محقری بیایید دوسه پرده دارم که در خیال فروش هستم شاید مطبوع طبع شما واقع شود جنس خوب مرغوب خالی از غشی است. از جمله يك «بودون» (۲) کوچکی بتو ارائه خواهم داد که از غایت دلچسپی و نفاست آب بهداشت خواهد افتاد.

هنوز این حرفها ناتها برسیده بود که گائتان از در خارج شد و در حالی که از پله های کلیسا پائین میامد که داخل کوچه پرنسس شود رو بمسیو ساریت که پهلویش بود نموده مثل اینکه بخواهد تنقیری را که از سخنان و نظریات بابا گیاردون راجع بقون مستظرفه برایش حاصل شده باو اظهار نماید وبقسمی تند و بیطاعت شده دلش بهم آمده بود که اگر مسیو ساریت با او نمیبود ممکن

۳- Buonarroti Michel-Ange - قاش حجار معمار وشاعر ااطالائیکه در شهر کاپروز

از ایالت توسکان متولد شده و در شهر رم فوت نموده است (۱۴۷۵-۱۵۶۴ میلادی) آثارش که تقریباً در تمام شعب فنون جمله و صنایع مستظرفه سرآمد و زرب دست بوده یکی از بزرگترین ارباب هنر تمام ادوار تاریخیه دنیاست شاهکارهای معماری او عبارتند از گنبد کلیسای سن پیر در رم مقبره ژول دوم - شاهکارهای حجاری مجسمه حضرت موسی در یکی از کلیساهای رم و مجسمه حضرت داود - در نقاشی تصاویر دیواری معبد سیکستین در واتیکان رم از شاهکارهای جاوید بشمار میرود. اشعار او نیز از جمله فشرگترین اشعار ایتالیائی محسوب است

۱ - Baudouin. — نام بیج نر از امرای اروپ و پنج نفر از پادشاهان قدس شریف و دودمر امپراطور لاتینی اسلامبول است که اولی آنها یعنی بودون اول امپراطور اسلامبول از جمله قوادحک چهارم صلیبی است.

باشد بسیار کم لها است ، بلی قشنگترین لباسها چون با خطوط زیبایی اندام موزون بشری مقایسه شود زشت ولی قیمت است زیرا لباس برای بدن رسیده و قابل تمتع انسان در حکم بدترین تحقیرها و شرم آورترین ظلمهاست .

گائتان در حالیکه با کمال بی اعتنائی روی رود خانه کوچه گارانسیر که یخ بسته بود پا گذاشت دردناله سخنان خویش میگفت :

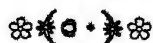
این باباگینا ردون واقعاً مخنون نالکاری است که زبان طعن ارباب هنر عهد وثیت میگشاید و از اعصاریکه خدایان خوب در آن حکمفرما بودند مذمت مینماید و برعکس از عهدیکه نقاش و حجاران محتاج ناموختن همه چیز بودند تمجید میکند. در صورتیکه حقیقت امر اینست که دیالت مسیحیه دشمن فنون مستطرفه بوده است زیرا نمایش و تصویر عریانی را ممنوع ساخته است. صحت حقیقی عبارت از جلوه و ظهور طبیعت است مظهر کامل و عالی طبیعت هم بدن انسانی است و این بدن بدن عریانست نه بدن پوشیده و در تقاب با ناسارت بزمره آمده گفت :

اجازه بدهید توجه فرمائید یکموع جمال روحانی و یا بعبارۀ اخری حسن باطنی هست که از زمان قرآن الیه کو تا عهد هیپولیت و لاندن (۱) صفت مسیحی گائتان بدون اینکه حرفهای او را شنیده باشد تا کمال هیجان مثل اینکه سنگهای آن کوچه کهنه یا بره های پربرفی را که روی سرش میگدشت مخاطب خود قرار داده باشد میگفت:

اما موضوع قدما ممکن نیست راجع بهمه آنها بیک نحو قصاوت نمود زیرا
ابداً با یکدیگر شباهتی ندارند این گیناردون کهنه دیوانه سیار خط مبحث میکند

۱- Hypolyte Flandrin : - نقاش مذهبی فرانسوی که در لیون متولد شده و در شهر رم

• فوت عموده است (۱۸۰۹ - ۱۸۶۴م)



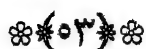
« سیمابو » یکنفر « یزانیینی [۱] » خراب و ناقصی است . «ژیوتو» هوش و فطانت بسیار نشان میدهد بطوریکه میتوان حدس زد استاد بزرگی است ولی قادر باظهار مافی‌الضمیر نیست و مانند اطفال برای تمام اشکالی که میسازد یکقسم سردست میکند .

قدمای تهاشان ایتالیا چون ایتالیائی هستند لطف و بشاشت مخصوصی دارند قدمای ارباب صنعت «ونیز» ذوق مخصوصی در رنگ آمیزیهای دلربا دارند ولی همه این صنعتگران ماهر طابع اند و چاپ میکنند و کارشان بصنعت تذهیب شبیه تراست تا بهر نقاشی . این « بئاتو آنژلیکو » که تو اسم او را میبری محققا قلب و تخته شستی نقاشی اش بیش از آن حدیکه بسلیقه من بگنجد حساس و لطیف است اما موضوع صنعتکاران فلاماندی بکلی مسئله دیگری است آنها زبردستند و در اتقان صنعت حکم رنگ و روغن کاران چینی را دارند . سبك برادران دوان ایک (۲) « فوق العاده عالی است با وجود این در تابلوی « پرستش بره (۳) » من قادر بکشف لطائف و اسراری که بان ستوده شده است نیستم تمام اجزای این تابلو بلاشك کامل است ولی در عین حال همه چیز آن عادی و متعارفی است و

۱ — Byzantin یعنی از اهالی یزانیس یا ییرو صنایع یزانیس — ویزانیس نام قدیمی شهر قسطنطنیه است که امروزه اسلامبول نامیده میشود . مدینه یزانیس را اعراب یزنطیه یا ییزنطیوم گفته اند .

۲ — Van Eyck : — دام دو برادر نقاش فلاماندی : « هوروان ایک » (۱۳۶۶ — ۱۴۲۶ م) و « ژان وان ایک » (۱۳۸۰ — ۱۴۴۰ م) این دو برادر از پیشروان صنعت نقاشی فلاماندی هستند .

۳ — I. adoration de l' agneau : موضوع یکی از تابلوهای وان ایک نقاش است — اما پرستش بره یا خروف کنایه از پرستش عیسی مسیح است زیرا بمناسبت ییگناهی وهم بهماست اینکه قربانی نوع بشر شده و برآره و یا خروف نامید اند .



برای کمک و نصرت ما کمر بسته‌اند و مانند حفاظ خستگی ناپذیر و حراس ثقات دائماً نگران احوال مايند.

موريس که در آن موقع احتياج شديدی برای بدست آوردن مبلغی داشت و در فکر بود که حيله ئی ينديشد که حس شفقت مادرش را تهيج کند و پولی را که ميخواست از او بگيرد در جواب پاتويل گفت:
البتة همینطور است که سرکار ميفرمائيد.



ریشار سیمون [۱] «مکاتیب گاساندی با» گابریل نوده (۲) «که شتم ۲۳۸ مکتوب غیر معروف بوده همه از میان رفته است. این دفعه صاحب کتابخانه بوحشت افتاده بعجله بتالار فلاسفه و کرات رفت و در آنجا بیچشم خود سعه ضایعات کتابخانه را مشاهده نمود که در چندین قفسه قسمتهای نزرگی خالی مانده است لذا بجستجو ابرامده همه دولایچه هارا باز کرد ولی جز جاروب و حوله های گرد تکائی و قنابل ضد حریق چیزی نیافت آتش را بهم زد کولیجه قشک مسیوساریت را که در جنب و غسل آویزان بود تکان داد ولی چه فایده هرچه بیشتر جستجو کرد کمتر اثری حاصل شد مخصوصاً بخود آمده که فقدان مکاتیب گاساندی چه مصیبت عظمائی است زیرا نصف قرن بود که تمام دنیای علم و ادب ببالک بلند و اصرار طبع و نشر این مکاتیب را تقاضا میکردند ولی مسیود اسپارویو جهاتی استدعای عمومی را اجابت نکرده حاضر نشده بود که نه خود باحرای این امر صعب قیام نماید و نه سایرین انجام آنرا محول کنند زیرا در این مکاتیب نکاتی ملاحظه نموده بودند که از رشادت فکری مفرطی حکایت میکرد و بسیاری از مواضع بحدی وفیجانه آزاد بود که دیانت قرن بیستم قوه تحمل آنرا نداشت لذا احسن شقوقی که اختیار نموده بود این بود که آن اوراق را مسکوت عنه بگذارد در حالیکه شاعر بود که در قبال مملکت خود و عالم تمدن مسئولیت عظیمی را عهده دار است مسیود اسپارویو بالحن خشنی از مسیوساریت پرسید :

چطور مواظب نبوده اید که چنین گنج گرانهایی را از شما بدزدند

• Richard Simon — یکی از خطا و معسرین معروف کتب مقدمه که در ۱۶۳۸ میلادی

متولد شده و در ۱۷۱۲ فوت نموده است — ریشار سیمون یکی از اولین شارحین و معسرین معقول

فرانسه است و قویا مورد معارضه نوسوه بوده است •

۶ — Gabriel Naudé — یکی از ادبای فرانسه که کتابدار ریشلیو و مازارین بوده (۱۶۰۰ — ۱۶۵۳ م)

حالا ہم مسیو ساریت چگونہ لدون ہیہ چگونہ اقدامی باقی ماندہ ئی ؟ چرا فکر ت را بکار می اندازی بلکه بتوانی این کنوز ثمینہ را دوبارہ بدست آوری ؟ آخر بجانب ، بتکاپو بیا ، تکانی بخود بدہ ، راہ حالی پیدا کن ، موضوع اتقدر اہمیت دارد کہ بزحمتش بیارزد .

مسیود واسپارویویس از همه این سرزنشها نگاه خمکی بساریت انداخته از کتابخانه بیرون رفت .

مسیوسارایت از نو در تمام جاهائی که تا حال شاید صدمرتبه تفتیش کرده بود
بجستجوی کتب و نسخ خطی مفقود برآمد جاهائی را گشت که ممکن نبود در
آنجاها احتمال کتاب پیدا کردن داده شود حتی سطل زغال سنگ را و قطعه چرم کرسی اش را هم
رسیدگی کرد بعد چون صدای توپ ظاهر بگوشش رسید حسب العاده مثل آلت مکانیکی
لا رون رفت در پای پله کان شاگرد قدیمی خود موریس برخوردده سلامی بهم زد
و بدل کردند ولی سارایت حالتی بود که مردم و اشیاء را مثل آنکه از پس ابرها
به بلند میدید ،

کتابدار غمزده هنوز درمداخل عمارت بود که موریس وبرا خوانده گفت:
— مسیوساریت تافراموشم شده است خوب است گوئید کتاب کهنه هائی را
که در اطاق من ریخته اند بردارند .
ساریت پرسید .

سداویت پر سید .

۔ چہ کتاب کہہ ہائی موریسس ؟

موریس جواب داد:

— مسیوساریت بمنوام نکوم کدام کتاب کچه هارلی یک مقدار کتب پوسیده
عبری است لایک پشته کاغذ کهنه ، اسباب زحمت شده است بطوریکه دیگر کسی
در اطاق جلو قادر نیست بخود تکانی بدهد .

که بوصف نیاید مورد ملامت خواهم شد . صمیمی ترین اشخاص حزب شاه پرست که سالها کاتولیک های خولی هستند ولی مسیحیهای بسیار بدی میباشند بمن حمله ور خواهند شد . . . خلاصه مسیو ساریت من تحت مراقبت ومواظبت عده ئی هستم که جاسوس صفت در کمین منند وشما پیشنهاد میکنید که این معمای مضحك این فاجعه عجیب وغریب این امری را که من وشما هر دو در آن مورد سخریه ایم بدست روزنامه نویسهای بدجنس بدهم برك الله پس میخواهید مرا ملعبه ومضحكه قرار دهید ؟ . .

در پایان این گفتگو هر دو بر آن متفق شدند که تمام قفلهای کتابخانه را تغییر دهند و در این زمینه برآورد ها کرده یکعده عمله طلبیدند و مدت شش هفته از صبح تا شام بانك چكش وصفیر بر ما و صریر سوهان بود که از عمارت داسپارو بو نگوش میرسید .

آتشی در تالار فلاسفه و گرات شعله ور بود و بوی روغن داغ دل اهل منزل را بهم میزد . بعض قفلهای قدیمی و مستعمل قفلهای عجیب وغریب و مشکلی بدرهای تالار و گنجینه ها زده شد . قسمی که جز قفلهای تو در تو و دارای حروف و رموز کلونهای احتیاط تیرهای آهنین زنجیرها و زنك اخبار های کهر بائی چیزی دیده نمیشد تمام این نازك کاریها وحشت میاورد زیرا از هر طرف لوحه های قفل بود که میدرخشید و از هر سمت غریو و صریر زبانها ها که گوش را می آزد برای باز کردن هر تالار و هر گنجینه و هر قفسه ئی میباشد بعدی آشنا بود که جز مسیو ساریت احدی بر آن وقوف نداشت ، که ساریت لغات عجیب وغریب و اعداد مفصل انباشته شده بطوریکه در ایضروف و نوشحات مرمر و اعداد مرمر و مکعب و مثلث سرگرم شده بود . در صورتیکه خودش قادر به باز کردن درها و قفسه ها نبود هر روز صبح آنها را بکلی مفتوح مییافت گناها هم بهمان حال آشفته گئی

و غاوت زدگی و سرقت شدگی باقی بود.

شبی یکفر آزان پلیس در رود خانه کوچه سر واندونی رساله ئی تصنیف « سالومن ریناک » (۱) که موضوع آن بحث راجع اتحاد ذات و یکی بودن « براناس » (۲) و مسیح بود یافت و چون علائم کتابخانه داسپار ویو را بر آن دید صاحبش مسترد داشت . مسیورنه داسپار ویو بدون ابکه التفاتی بمسبوق کردن مسبو ساریت بکند بفکر افتاد بایکی از رفقای وکیل عدلیه خود که مورد اطمینان باشد مشاوره کند و شخص مورد اطمینانی که بنظرش رسید مسیو دزوبل مستشار محکمه عدلیه بود که چندین کارهای از رگرا محاکمه کرده بود . مسیو دزوبل مرد کوچک اندام گرد بسیار سرخ پوست و بسیار کچلی اود قسمی که سرش از غایت صافی مثل گلوله عاجی بلیارد نظر میرسید یکروز صبحی دزوبل وارد کتابخانه شد و چنان وانمود کرد که بصفت شخص کذاب پوستی وارد کتابخانه شده است ولی بزودی معلوم شد که ابدأ سر رشته ئی از کتاب ندارد در حالیکه تمام مجسمه های فلاسفه قدیم از هر طرف روی کله اش منعکس شده بود انواع واقسام

۱ — Salomon Reinach — . بحث و مدقق و عالم به آثار عتیقه فراسوی که

در سنه ۱۸۵۸ میلادی متولد شده است .

۲ — Barrabas — قسمی که در اناجیل مذکور است موقعی که عیسی را برد
پنطیوس بیلاطس (Ponce — Pilate) بردند در همانوقت یک نفر یهودی نام برا باس
بواسطه اینکه شورش نموده و قتل نفس کرده بود بدو در حس بود بطیوس بیلاطس به یهودیان
گفت بماسست عید فطر میخواهد یک نفر مقصرا عفو کند آیا اگر مردم بین مسیح و براباس
مغیر شوند کدام یک را اختیار خواهند کرد یهودیان گفتند ما میخواهیم مسیح را برداریم
و براباس را آزاد سازی و بدیبطریق براباس قائل و مقصد از حبس و مجازات بجات یافت
در صورتیکه مسیح مطلوب و معصوم بدار روت — در ادبیات انرا دین مسئله رای بیان جول
خلق است که گاهی بحدی کور و نابینا میشوند که براباس را بر مسیح ترجیح میدهند

گفت که نه خواب داشت و نه خوراک زیرا هر ساعت از ساعات شبانه روز خواه باد باشد خواه باران در مقابل منزل داسپارویو دیده میشد و هیچ چیز ممکن نبود از اشعه نافذ نگاههای او مستور بماند چون مین یون چشم بکسی میدوخت آن شخص چنان مینداشت که نگاه او با عمق و حدودش نفوذ نموده تا مغز استخوانش تحت نظر و در معرض شهود واقع شده است و چنان تصور میکرد که به فقط عریان است بلکه استخوان بندیش هم دیده میشود . این بود اثر یکی از لحظات مین یون که آنی توقف ننموده دائماً در حرکت بود، دیگر طاقت همه طاق شده زبان به شکایت گشوده بودند . موریس جوان سالحن تهدید آمیزی اخطار میکرد که هرگاه این وضع و ترتیب ادامه یابد و منصل مثل این باشد که عکس ویرا بر میدارند ناگزیر خانه پدری را ترک خواهد گفت . مادر و خواهرش برت شاکي بودند که این نگاههای تند فروتنی و عفت روحی آنها را مجروح میسارد ماد موازل « کاپورال » پرستار « لئون داسارویو » ی کوچک قسمی آزرده خاطر بود که بوصف نماید، مسیو ره داسپارویو خود نیز بتنگ آمده دیگر قادر نبود از آستانه در منزل بگذرد مگر آنکه کلاه را روی چشمانش رود آورد از آنکه از نظر کنجکاو آنان پلیس محفوظ بماند و هر دم بر انا ساریت که سبب و علت همه این مصائب شده است نفرین میکرد، دوستان محارم خانواده از قبیل پاتویل کشیش و عمو گائتان بسیار کم رفت و آمد میکردند زائرین قطع مراد نموده بودند کسبه و دو تسلیم مال التجاره شان تردید داشتند فقط کالاهای تجارتخانه های بزرگ آنها هم نزحمت و اشکال حرث میکردند در مقابل منزل نایستند ولی طبقه بی که بیش از همه رنجیده خاطر بودند حدمه بودند که واسطه این تفیش دچار زحمت بسیار شده بودند، پیشخدمت میترسید که در تحت نظر پلیس بعد از ظهرها بزن کفش دوز در موقعی که تنها نزد خود کار میکرد ملحق شود و از این

و ساجت پیشنهاد هائی کرد و از اصرار و خواهش چیزی فروگذار نمود اما ژیلبرت تا آنجا که حدس زده میشد برای القای میل و شهوت بیشتر و بهتر ساخته شده بود تا احساس میل با وصف این خوب میدانست که سرنوشت او عبارت از دوست داشتن و نرد محبت با ختن است این بود که بطیب خاطر و با مسرت سرنوشت خود را پیروی میکرد ، موريس هم بنظر خصوص طرف کرهش نبود ولی البته اگر موريس يتيم ميبود بيشتر طرف توجه او واقع ميشد زیرا بحکم تجربه ميدانست که دلباختگی به پسر عائله با نام و نشانی گاهی موجب چه زیانهای است و تا چه حد ممکن است اشتباه شمرده شود .

موريس بر سبیل ختم مقال و اخذ نتیجه گفت :

— میل دارید ؟

ژیلبرت چنان وانمود کرد که اصلاً گفته او را نمی فهمد و در حالیکه نداشت قطعه کوچك نان قدی را بین لبان آویخته بود با وضع متعجبانه ئی چشمان خود را بموريس دوخته پرسید :

— چه میگوئید ؟

موريس گفت .

— خودتان خوب میدانید مقصودم چه چیز است ،

مادام دزول چشم پائین انداخته قدری جای خورد و جوایی نداد زیرا هنوز عفت و پاکدامنی اش در مقابل وسوسه مغلوب نشده بود ،

معذلك موريس درین آنكه فنجان خالی را اذستش میگرفت گفت :

— شنبه ساعت پنج نمره ۱۲۶ كوچه رم (۱) طبقه روی زمین در دست راست

زیر طاق سه نوبت انگشت بدر کوید.

مادام دزویل باعتمادات ووقار نظری باین آقا زاده انداخته باقدم عزم و اراده بحوزه زنان محترمهائی که مسیو «لوقول» عضومجاس شیوخ (سنا) طریق بکار انداختن جعبه های تفریح مصنوعی مستعمرات فلاحتی «سنت ژولین» رابرایشان تشریح میکرد منضم شد.

شنبه بعد موریس دراطاق کوچه رم بانتظار مادام دزویل نشست ولی عبث منتظر ومعطل بود زیرا ابداً اسگشتان ظریفی سه نوبت بدر زیر طاق نکوید چندانکه موریس بنضب آمده زنان بسب و لعن اوگشوده ناخود اورا لیمعنی و شتر مینامید. بلی چون موریس عبث انتظاری برده وامیدش بیأس مبدل شده بود غیرعادلانه این کلمات را بر زبان میراند ولی انصاف اینستکه مادام دزویل مستوجب این ناسزاها نبود زیرا ابداً وعدهائی نداده بود که خلف نموده باشد اماچه میتوان کرد مامردم مفطور برآنیم که اعمال دیگرانرا از نقطه نظر سرور یادردی که شخصاً از آن احساس میکنیم قضاوت نمائیم.

پانزده روز از آن مجاوره که کنار میت چای بین موریس و مادام دزویل واقع شده بود گذشت که نار دیگر موریس وارد تالار یندیرائی مادرش شد و قوری هم دیر آمد زیرا موقعیکه اورسید تقریباً نیمساعت از ورود مادام دزویل گذشته بود موریس چون اورا دید بسحو برودتی سلام نموده دور ازاونشست وچنان تظاهرمینمود که بدقت بسخنان مطرح در آن جمع گوش میدهد، بانگی رسا ودلکش در تالار بلند بود که میگفت

... دودشمن هم آورد قوی پنجه بطوری هردو در عملیات جنگی شایان

تمجید بودند که نتیجه جنگ غیر معلوم و وحشت آور بود. سرتیپ بول که در

صلابت رأی از نوادر شمرده میشد مثل این بود که بزمین کاشته شده باشد ژنرال میلیتوی که در چابکی حرکات فوق عادت بشری محسوب میشد با سرعتی در اطراف حریف قوی عزم و عنود خود مشغول حرکات مختلفه بود که ناظر را خیره ساخته گیج مینمود.

جنگ با خونریزی موحشی ادامه داشت و همه ماها غمگین بودیم...
گوینده این حرفها ژنرال داسبارو بود که مناورات عسکریه پائیز را برای خانمها که از کثرت هیجان بلرزه آمده بودند حکایت میکرد و با مهارتی که در سخنوری داشت همه را مجذوب ساخته بود. بعد گفتگو را بمقایسه اسلوب جنگ فرانسوی و طریقه آلمانی سوق داده خصوصیات هر یک را شرح میداد و با کمال بیطرفی محاسن هر یک از دو طریقه را تبیین میکرد از جمله بدون واهمه و تردید اظهار داشت که هر یک اردو سبک دارای محسباتی است و نیز در آن مجمع با حضور بانوان حیرت زده و متعجب که چنان مضطربانه بسخن او دلداده بودند که صورتهای عبوسشان بلند و طولانی شده بود گفت که فرانسه و آلمان مساوی القوه اند ولی پس از آنکه تدریجاً نحوه و احتیاط جزئیات دو طریقه را شرح داد معلوم شد که طریقه فرانسوی چابک، زیبا، قوی، بالطف، خوشمزه و سرور بخش است در صورتیکه طریقه آلمانی واضح بود که سنگین و غیر ماهرانه و مقرون بجنبان است. چون سخن بدینجا کشید صورت خانمها گرد شده و با تبسم پر از فرحی روشن شد. ژنرال برای آنکه در پایان مقال این امهات و زوجات و اخوات و عشیقات را مطمئن البال نماید چنان افاده مرام نمود که وضع و ترتیب ما فراسویان طوری است که عند الحاجة میتوانیم طریقه آلمانی را هم بکار برده از آن استفاده نماییم در صورتیکه آلمانها قادر بمبادله بمثل یعنی اجرای طریقه فرانسوی نیستند.

صحبت با اینجا رسیده بود که مسیو « لو تروک دو روفک » که در آن موقع مشغول تاسیس جمعیه وطنیه بنام (شمشیر بازی برای همه) بود و علی قول خودش مقصد از تاسیس آن چنان بود که فرانسه جوان شود و مزیتش بر همه دشمنان آشکار گردد و میگفت که باید اطفال را از مهد بان جمعیه وارد ساخت از در در آمد و ژنرال را بگوشه ئی برده او را بریاست افتخاری این جمعیت دعوت نمود. در طی اینمجا ورات موریس چنان وانمود میکرد که ششدا نك حواسش متوجه مکالمه ایست که بین عجزه بسیار شیرینی با لائیت کشیش مرشد خانمهای اعضاء جمعیه (خون مقدس) دایر بود. خانم عجزه که چندی بود بواسطه عزا های پی در پی و امراض گوناگون در معرض امتحان و افتتان واقع شده بود میخواست بداند بچه سبب انسان در این دنیا بد بخت است و این عبارت از جاب لائیت کشیش پرسید :

این بلایا و رزایای آسمانی را که سبب اتلاف نفوس کثیره بشر است بچه نحو تعلیل میفرمائید ؟ دلیل این همه طاعون و قحطی و سیل و زلزله چیست ؟

لائیت با تبسم آسمانی جواب فرمود :

ولی لازمست که حق تعالی گاهگاه خود را بخاطر ما بیاورد ، از وجنات چنان ظاهر میشد که موریس بسیار مایل باستماع این مجاوره است ولی بعد معلوم شد که مفتون و دلباخته مادام فیلو - گراندن شده است این خانم جوان رعنا بود ولی طر تاوا و با کدامنی و سادکی طعم جمالشرا از میان برده و من حیث المجموع بی تمکش ساخته بود زن بسیار پیر و سلیطه و بد گوشتی که در لباس سیاه رنگ قفر و ینوائی تکبر و خود پسندی یکی از زنان بزرگ عالم سرمایه داری مسیحیت را نشان میداد با آهنگی مکر گفت .

این بود که با آنکه صورت لابلایانه حرکت میکرد در باطن بخود نوید میداد که چون ایندفعه تجدید مطلع نماید شاید مسئولش مقرون بنجاح و رسیدگی شود در زیر مجسمه ئی افسانه ئی آلكساندر داسپارو ویر مرد ضعیفی که حکم شبیحی را داشت با کمال صمت و سکوت آنها را استقبال نمود این شخص با با ساریت بود که بارنگ و روی پریده و چشمان مجوف و قیافهٔ حاکی از خوف و وحشت که حالت عادی و طبعیش شده بود نزدیک آنها آمد .

مورس گفت :

ت بلی با من ای لطفی کرده اید، مدتی انتظار شمارا کشیدم نیامدید، مرا بدیخت کرده اید.

پس از يك لحظه سكوت كه دوآن بين زفير محزون وملایم خيق النفس از شعب ریوی باباسارایت شنیده میشد موریس باحرارت گفت :
- شما تقصیر دارید .

خانم :

- چه تقصیری؟

موریس

— ازایکے ہامن کنار نمپائید۔

خانم:

- هنوز هم در فکر آن هستید؟

موریس :

- الله .

خانم:

پس آنچه گفتید جدی بود.

موریس :

- در نهایت درجهٔ جدیت ،

ژیلبرت از عواطف صادقانه و وفای موریس اطمینان حاصل نموده نجات
متأثر شد از طرفی هم چنان خیال میکرد که بحد کفایت و حتی القوه مقاومت
کرده است لذا آنچه را پانزده روز قبل مضایقه نموده بود در اینموقع وعده داد
قبول کرد .

خلاصه آنکه دو دلباخته نزدیک پنجره ای مخفیانه در پشت کره بزرگ

فلکی که روی آن علائم مناطق و صور بروج متقوش بود و در حالیکه نگاهشان به بروج اسد و سنبله و میزان دوخته شده بود با حضور هزار مجلد تورات روبروی مصنفات آباء یونانی و لاتینی و در مقابل آثار « هومر (۱) » « اشیل (۲) » « سوفوکل (۳) » « اوری پید (۴) » « هرودت [۵] »

۱ — Homère (او میروس) : اشهر شعرای یونان که مصنف ایلیاد و ادیسه فرض شده شرح حال و مولدش معلوم نیست تا آنجا که بعضی از مورخین حدیث حتی در وجود او تردید کرده آند و برخی قسمتی از اشعار منسوب به ناو را از او دانسته و بقیه را از شعرای غیر معلوم میدانند هفت شهر از بلاد یونان هر یک او را منسوب بخود دانسته اند شاید در از میر متولد شده باشد و بنا بر آنچه معروف است این شاعر بزرگ نا پینا بوده و مثل گدایان از شهری شهری میرفته و اشعار خود را که عبارت از ارجوزه ها و افسانه های ملی و داستان پهلوانان و خدایان بوده میسروده است . هومر پادشاه شعرای قدما محسوب است و تقریباً تمام شعرای یونان و روم بسیار از اشعار منسوب با او اقتباس و استفاده نموده اند .

۲ — Eschyle : — یکی از بزرگترین شعرای یونان و دنیا که پدرفن تراژدی یونان ملقب شده است (۳۲۵ — ۴۵۶ قبل از میلاد).

۳ — Sophocle : — شاعر بزرگ تراژدی نویس یونانی که در ۴۹۷ یا ۴۹۵ قبل از میلاد مسیح متولد شده و در ۴۰۵ قبل از میلاد در آن فوت کرده است — گفته اند که یکصد و سیزده یا یکصد و بیست و سه تراژدی نوشته ولی بیش از هفت تراژدی باقی مانده و هر هفت از شاهکار های بزرگ محسوب است .

۴ — Euripide : شاعر تراژدی نویس بزرگ یونانی (۴۸۰ ق — ۴۰۵ یا ۴۰۶ قبل از میلاد) علاوه بر آنکه در شعر از آسانید است در فلسفه و علوم هم مقام عالی داشته . معروف است که کینه مخصوصی نسبت بزنان داشته ولی با وصف این دو دفعه زن گرفته است و معروف است که در قدونیه سکان آورا بلعید هاند و بعضی نوشته اند که زبان او را گشته اند — راسین شاعر بزرگ فرانسوی بسیار سبک او را تقلید کرده است .

۵ — Hérodote — مورخ شهیر یونانی که لقب « پدر تاریخ » ملقب است — هرودوت مسافرت های بسیار نموده و افسانه های بسیاری در طی تواریخ خود از ملل مختلفه ذکر کرده و در حدود ۴۸۴ قبل از میلاد متولد شده و در حدود ۴۲۵ قبل از میلاد مرده است .

« ثوسیدیدز (۱) » « سقراط [۲] » « افلاطون (۳) » « ارسطو [۴] » « دمسطن (۵) »
 « سیمسرون [۶] » « ویرژیل [۷] » « هوراس (۸) » « سناک (۹) » « اپیکت (۱۰) » از
 یکدیگر عهد عشق و غرام گرفته روی دهان یکدیگر بوسه طولانی آبداری مبادله نمودند.
 بعد از این بیاد مادام دزول آمد که هنوز چند زیارت دیگر دارد که باید

۱ — Thucydide — بزرگترین مورخین یونانی مصنف « تاریخ جنک پلو پونز » در حدود
 ۴۶۰ قبل از میلاد متولد و در حدود ۳۹۵ قبل از میلاد فوت نموده است.

۲ — Socrate — حکیم معروف یونانی (۳۹۹ یا ۴۰۰ — ۴۶۸ قبل از میلاد)

۳ — Platon — حکیم معروف یونانی شاگرد سقراط (۳۴۷ — ۴۲۹ قبل از میلاد)

۴ — Aristote — حکیم معروف یونانی (۳۲۲ — ۳۸۴ قبل از میلاد)

۵ — Démosthène — معروفترین خطبای یونانی (۳۲۲ — ۳۸۴ قبل از میلاد) که
 پادشاه سخن میداد. شده است و شاید بزرگترین خطبای تمام قدام باشد.

۶ — Ciceron — فصحیحترین خطبای روم در سال ۱۰۶ قبل از میلاد مسیح متولد شده و در
 ۴۳ قبل از میلاد مقتول شده است و از بزرگترین نثر نویسندگان رومین قدیم است.

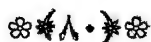
۷ — Virgile — مشهورترین شعرائی لاتی که معاصر و تحت رعایت او گوشت امپراطور
 روم بوده (۷۰ — ۱۹ قبل از میلاد).

۸ — Horace — شاعر معروف لاتینی (۶۴ — ۸ قبل از میلاد) معاصر و اردوستان و گوست

است « الوال » شاعر فرانسیسی در شعر بسیار ناواقفانه کرده است

۹ — Sénèque — دو سناک در تاریخ معروفست یکی سناک معروف نادیب که در روم معلم علوم ادبیه
 بوده (۶۱ ق م — ۳۰ بعد از میلاد). دیگری سناک معروف فیلسوف که پسر سناک ادیب است
 و در روم معلم « نرون » جبار معروف بوده وقتی اربطر برون افتاده او امر داد، است که رگهای
 خود را قطع نماید و بعد معفوشد، رگهای او را واره استه اند و چند سال بعد از این حادثه ناچار
 صغف و کم خوبی رسته است — سناک از معاریف فلاسفه رواقیون است.

۱۰ — Epicure — یکی از حکمای رواقیون قرن اول مسیحیت که در افروغیا یا فریجیا (آسیای
 صغیر مرکزی) متولد شد و در عهد برون در رم بحال اسارت میزیسه است. — کلمه « اپیکت » یعنی
 بنده آسیر و اسم اصلی او معلوم نیست.



میسریده است . موریس چیزی ندیده بود ولی میتوان گفت که مانند زن بوده
که وزش بادی احساس کرده باشد.

موریس مسیوساریت را بین بازوان هیپولیت وزن خادمه که بهوای سر
وصدا دویده بودند رهانمود.

سرپرست مرد شکافته شده بود.

زن خادمه گفت :

- بسیار خوب است که خون میاید شاید این جراحی سبب باشد که صدمه
بمغز اصابت نکرده باشد .

مادام دزوبل دستمال خود را برای جلوگیری از سیلان خون داده و دستور
داد با آرنیکا رفاده نمایند.



(فصل نهم)

فصلی که سرگفته شاعر پیر یونانی که در هیچ چیز شیرین تر از ربه النوع « شهوت (۱) زرین نیست » در آن آشکار میشود .

با آنکه شش ماه تمام بود که موريس از مادام دزول بر خور دار بود هنوز هم دوستش میداشت بلی راست است که مجبوراً در همان ایام عسلین از یکدیگر جدا شده بودند زیرا از طرفی موريس بواسطه بی پولی مجبور شده بود همراه مادرش بسویس برود و بعد هم در قصر اسپار و یو در عائله زندگی کند و از طرف دیگر ژیلبرت تابستانرا نزد مادر خود در « نیور (۲) » گذرانیده و در فصل یائیز ناشوهر در یکی از سواحل کوچک « نورماندی [۳] » بسر برده بود و در اینمدت یش از چهار یا پنج مرتبه بوصال یکدیگر نرسیده بودند. پس از آنکه زمستان که فصل عشاقش باید نامید دواره آنها را در شهر در زیر خرقة ضخیم غیوم شتاگرد هم جمع آورده بود موريس هفته ئی دو بار در عمارت کوچه رم بوصال دلدار خود نایل میشد و جز او احدی را هم آغوش خود نمیساخت . واقعاً هیچ زنی تا این اندازه عواطف دائم و مقرون بوقا بوی القا نکرده بود چیزی که مخصوصاً بر لذت موريس میافزود این بود که تصور میکرد مورد محبت و عشق ژیلبرت است و آن دلارام و برا نمی فرسند نه اینکه بگوئیم قرینه مخصوصی برای این تصور داشت ولی صحیح و طبیعی میشمرد که ژیلبرت

۱ — Aphrodite : — ربه النوع حس و جمال و عشق و تناسل که به لا تینی « وبوس »

نامیده میشده است

۲ — Niort . — نام یکی از بلاد کوچک فرانسه

۳ — Normandie . — یکی از ایالات مملکت فرانسه .

با داشتن او دیگر بکسی دل نبازد . چیزی که غالب اوقات سبب رنجش موريس ميشد اين بود كه ژيلبرت عادة ويرا مدتي بانتظار ميگذاشت و دير تر از موقم معهود ميامد و كم بآيش ولي غالباً دقائق طولاني ويرا چشم ار در ميگذاشت . خلاصه كلام روزي از روزها شنبه ۳۰ ژانويه از ساعت چهار بعد ازظهر موريس با كمال تدلل و ظرافت لباس خواب گل دوزي شده ئي در بر كرده از اطاق كوچك سرخ رنگ نزديك آتش سوزاني در انتظار مادام دزويل نشسته توتون شرقي ميكشيد و دقائق و ثواني ميشمرد و مثل آنكه خواب ببندد باخود ميانديشيد كه چون ژيلبرت از در درآيد بابوسه هاي آبدار و اعتناق مخصوص غير مالوفى ويرا در آغوش كشد چون ربع ساعتى گذشت و از ژيلبرت اثرى پيدا نشد جمل عتاب آميز دوستانه و درشتى درست كرد كه بوى القاء نمايد و بعد چون ساعتى انتظار بيهوده ارد عهد كرد كه با تحقير و برودت ويرا ببذيرد . بالاخره ژيلبرت ترو تاره و معطر چون غزال رعنائى از در درآمد . در بين آنكه ژيلبرت پوست سر دست و كيف خود را روى ميز ميگذاشت و برقم كوچك را در مقابل آينه دولابچه از صورت بر ميداشت موريس بلخى باو گفت .

- ديگر لازم نود زحمت آمدن بخود بدهيد .

ژيلبرت بموريس عزيزش اظهار داشت كه هيچ وقت تا آن پايه در عمر خود جوش نزده و از هم در نيامده است و معاذيرى براشيد كه موريس همه را باارش و وئى و لجاجت رد ميكرد ولي بعض اينكه خانم قدرى خود را گرفت و سات شد موريس لب از ملامت بست و ديگر تمام وجودش اسير پنجه شهوت و ميلى بود كه ژيلبرت بوى القاء ميهود .

ژيلبرت كه براى دوست داشته شدن و تسخير مردان آفريده شده بود

خود بخوبی میدانست که برآزندگی و زیندگی آنرا دارد که عریان شده لطافت و رعنائی خود را مشهود و عیان سازد این بود که بطیب خاطر حجاب لباس از تن خرق نمود . موريس در ابتدا با حرص و هیجان وصف نشدنی مردیکه طعمه چنگال دیو احتیاج و ضرورت طبیعی باشد یعنی آن ضرورت طبیعی که سیده بشر و خدایان است ویرا دوست داشت ثیلبرت با آنکه ظاهراً نحیف و ضعیف بود بخوبی در مقابل ضربات ربه النوع لابد منها تاب مقاومت میآورد چون مراحل اولیه جبر و ضرورت پیموده شد موريس در عشق ورزی طریقرا اختیار نمود که بیشتر از قاعل مختاری و عامل مایشائی حکایت مبنمود باینمعنی که پند های « ونوس [۱] » دانا و روش « اروس (۲) » های خوش قریحه را بکار برد و چنانکه شاخه های رز بدور نیزه (باکانت (۳)) ها مپیچید موريس هم اختراعات روح شهوایرا بقوت طبیعی خود اضافه نمود چون دید که ثیلبرت از این عملیات خوشش میآید مداومت داد زیرا فطری عشاق است که مایلند معشوق خود را راضی وقانع نمایند، بالاخره هر دو بحال سستی و وارفتگی ملایم و مطبوعی ساکت بر بستر افتادند .

برده ها کشیده شده بود اطاق تاریک هوای گرمی داشت و در آن فضای مظلم روشنیهای چند قطعه هیزم نیم سوخته دیده میشد . بدن و پارچه های سفید بستر مثل این بود که نورانی و نراق باشند . شیشه های قصه و بخاری چنان

۱ — Venus — که یونانیان او را Aphrodite منامیده اند ربه النوع جمال و عشق و تاسل و حیات کلی است این ربه النوع زن و لکن خدای آتش و فلزات بوده ولی با مارس رب النوع جک سروسری داشته و رجماعتی از خاک نشینان بیز عاشق شده هزارها دستان معاشقه دارد .

۲ — Eros — نام یونانی خدای عشق یعنی آمو ر پسر ونوس .
۳ — Bachantes — نام دخترانی که مرا سم اعیاد باکوس (خدای شراب) را بجا میآورده اند .

بنظر میرسید که بر از انوار سری و مرموزی باشد. ژیلبرت در حالیکه بالاش تکیه کرده و سر خود را در دست گرفته بود در این موضوع فکر میکرد که یکنفر جواهر فروش که مرد ثقه و بسیار باهوشی بود دستبند فوق العاده قشنگی که از مروارید و با قوت کبود ساخته شده و بسیار گرانبه است باو داده و گفته بود که آن زینت نفیس را که بمفت می فروختند ممکن است بهای قرص نانی بدست آورد. اما سبب این ارزانی آنکه زن بدکاری در روز بدبختی مجبور بفروش آن شده بجواهر فروش داده است. البته چنین پیش آمد ها هر روز میسر نمیشود و نهایت بدبختی خواهد بود که موقع از دست داده شود. درین این فکرها ژیلبرت گفت:

- عزیزم میل داری این دستبند را بسینی؟ اگر خواسته باشی از رفیق جواهر فروشم خواهش میکنم که آنرا امانت بمن بسپارد.

گرچه موریس واضحاً از قبول این پیشنهاد ابا نکرد ولی معلوم بود علاقه مخصوصی هم باین دستبند نفیس نشان نمیدهد و در جواب گفت.

- وقتی این خرده جواهر فروشان چیز خوبی بدست میاورند برای خود نگاه میدارند و دلشان بحال خانمهای مشتری نسوخته که آنها را در آن ذی قع سازند بعلاوه امروز بازار جواهر بسیار کساد است و هیچ حساب نمیشود زیرا همه سرگرم ألعاب ریاضیه اند و حلی و جواهر مخالف ورزش کاریست.

موریس عمداً چنین برخلاف حقیقت گفتگو میکرد زیرا دیری بود که جبه پستی ژیلبرت اهداء نموده بود و عجلهئی هم در تقدیم تعارف تازهئی نداشت.

گرچه موریس را نمیتوان خسیس و بخیل شمرد ولی جلو کیسه را محکم داشت و مواظب خرج بود بعالت آنکه والدینش ماهیانه قابلی باو نمیدادند و روز

روز بر مقدار قروضش افزوده میشد دیگر آنکه اگر بنا میشد زود زود ممتنعیات حبیبه اش را اجابت نماید بیم آن میرفت که خواهشهای حادثتری ایجاد شود خلاصه کلام جلوه ئی را که این معامله در چشم ژیلبرت کرده بود در نظر موریس نداشت لکنه دیگر اینست که موریس دلش میخواست در تقدیم هدایا خود بصرافت طبع مقدم باشد و از همه اینها گذشته چنان پنداشت که اگر در تقدیم تحف و هدایا افراط کنند بیم آن خواهد بود که دیگر بشخصه مورد حب ژیلبرت نباشد. مادام درویل در این پیش آمد نه تعحی برایش حاصل شد و نه احساس غضبی نمود زیرا زنی بود بر اذطف و اعتدال و مردان را بخوبی میشناخت و عقیده اش بر آن بود که باید با آنها مماشات کرد و هم میدانست که غالب مردان بطیب خاطر چیزی زنان نمیدهند وزن میانیستی هر و سلوکی داشته باشد که آنها را وادار به چیز دادن بکند.

ناگهان چراغ رقی از چراغهای کوچه اذ درز پرده ها درخشید و اطاقرا روشن نمود ژیلبرت گفت

— ساعت شش و نیم است باید لباس پوشید.

موریس چون متذکر بگذشتن وقت که باید فرار حبران نا پذیر عمرش محسوب داشت شد چنان بهیجان آمد که دو باره همه میلهایش از خواب بیدار شده قوایش تجدید شد ژیلبرت آن ذیبحه سیم بدن درختان درین آنکه با سری بعقب افتاده و چشمانی بیحال و از خود رفته و لبایی بهم باز و حالئی از خود بیخود شده افسهای بلند میکشید بغنه بر جا شسته از برس فریادی کشیده گفت :

— این چه چیز است ؟

موریس در حالیکه ویرا در بازوان خویش میفشرد گفت :

— آخر درست بایست.



البته موریس در آن موقع حالی داشت که بسقوط آسمان هم اهمیتی
نمیداد ولی ژیلبرت چون آهوی رمیده جستن نموده خود را در فاصله بین
تخت خواب و دیوار انداخته با چشمانی پراز وحشت و خوف انگشت بطرف هیکلی
که در یکی از زوایای اطاق بین بخاری و دولا بچه آینه دار ظاهر شده بود دراز
نموده آنرا نشان میداد. تا آنکه دیگر تاب دیدن آن منظره را نیاورده مشرف به
بیهوشی شد و صورت خود را بادودست پنهان نمود.



فصل دهم

فصلی که از حیث جرأت و جسارت بمراتب مافوق تصورات

«دانت (۱)» و «میلتون [۲]» است

بالاخره موریس سرگردانیده آن هیکل را مشاهده نمود و چون او را در حرکت دید او هم بنوئه خود ترسید ولی ژیلبرت بخود آمده درست مشاهده نمود و چنان پنداشت که آنچه میبیند معشوقه ئی است که حبیبش موریس در اطاق پنهان ساخته است تصور خیانت باین نزرگی چنان ویرا از غیظ و غضب مشتعل ساخت و بطوری از فرط نفرت و اشمئزاز بجوش آورد که در قیبه مفروضه خیره خیره نگرسته فریاد کشید :

۱ — Dante Alighieri : — شاعر کنر ایتالیائی که در شهر فلورانس در سده ۱۲۶۵ میلادی متولد شده و در راون در ۱۳۲۱ فوت شده است . دانت پدر شعر ایتالیا و حتی خالق لغت ایتالیا نامیده شده است کتاب معروف او که « آثار جاوید بشری محسوب میشود کتاب « کمدی آلهی » است که بنام معشوقه خود اشاد نموده است این کتاب که مدت هیجده سال دانت در آن کار کرده است یکی از بزرگترین شاهکارهای دنیا است و مرکب از سه قسم است جهنم برزخ و بهشت که در طی سیر و مشاهده آن عوالم تمام معلومات و علوم قرون وسطی را در آن گنجانیده است .

۲ — John Milton : — شاعر معروف انگلیزی از اهالی لندن (۱۶۰۸-۱۶۷۴ میلادی) در حکومت کرومول مشی شورای دولتی بوده و در اواخر عمر در حال فقر و بینوائی و کوری اشعار معروف « بهشت گم شده » را اشاد نموده و چون خود نابینا شده و ده است زن و دخترش مینوشته اند « داستان « بهشت گم شده » یا بهشت از کف داده شد، lost paradise که موضوع آن سقوط آدم انوالبشر و رانده شدن او از بهشت و عصیان شیطان است یکی از بهترین زاده های فکر بشری وار شاهکارهای جاوید دنیائی محسوب است و عبارت از دو آوده نشید است که از ۱۶۶۷ تا ۱۶۷۴ یعنی هفت سال میلتون در آن کار کرده است .

سوء ظنی پیدا کرد کسی دنبال وی انداخته یا شهودی در کمین گذاشته که مراقب احوال او باشند و یا از رئیس پلیس بنام قانون داد خواهی نموده است اینگونه فکرها سبب شد که در يك طرفه العين واضحاً يك آینده طولانی درد ناکی را از نظر بگذرانند و نیز از نام افتادن طشت رسوائی و تحقیر و کناره جوئی رفقا و سخریه و طن بجا و مورد جامعه همه را بچشم عیان دید زیرا ار همه چیز گذشته بسیار مضحك است که کسی خود را ندام بیندازد و طوری رفتار کند که میچش گیر بيفتد خلاصه در آنی طلاقرا در تصور خود مجسم نمود و از میان رفتن نام و نشان و حیثیت خانوادگی را احساس کرد زندگی تك و پراوده برد مادر را بنظر در آورد و بخوبی مشاهده نمود که دیگر در آنجا احدی پیرامون او نخواهد گشت و در پی معاشه با او نخواهد افتاد زیرا مردان از معاشقه باز نای که وضع زناشوئی و تأهلشان مورد اطمینان باشد احتراز دارند بعد از همه تصورات در عالم فکر از خود می‌رسید آخر همه این لایا و مصیبت ها رای چه ؟ این بدبختی و ویرانی بچه علت ؟ رای يك حاط و نادانی رای هیچ . مختصر کلام در يك آن زیلبرت در دایم صهار و وحدان بان . صامان ناخود حر فهای زد .

آهك بسیار شیرین و لطیفی گفت

- خاتم ترسید .

زیلبرت قدری اطمینان یافته قویی گرفت و رسید

- شما کیستید؟

مالك حواب داد

من فرشته ئی هسام .

زیلبرت .

- چه میگوئید.

بانك :

- من فرشته‌ئی هستم . من ملك موكل موريسم .

ژیلبرت :

- چطور ؟ ای وای دارم دیوانه میشوم . . . نمیفهمم .

موريس هم که بیشتر از ژیلبرت چیزی نفهمیده بعلاوه بسیار برگ غیرتش برخوردار بود جامه خواب گلدوزی شده خود را مرتب نموده از تخت خواب پائین بسته خودی نشانداد بعد لذك كفش سر پائی بدست راست گرفته با هیئتی تهدیدکننده و آهنگی خشن گفت :

- شما يك نفر بی ادبی هستید . . . خواهش دارم از همانجائی که آمده اید گورتان را اگم کنید.

آهنگ دنوازگفت :

— موريس داسپارویو خدائیرا که شما خالق خود دانسته پرستش مینماید بر هر یکی از مؤمنین خود فرشته حافظی موكل نموده که مامور نصیحت و ارأاء طریق و حفظ وصیات اواست این عقیده ثابت همه آباء كنيسه و مبتنی بر چندین فقره از فقرات كتاب مقدس است كنيسه مسيحيت اگر چه مخالفین این عقیده را هم تكفیر نموده ولی بر صحت این قضیه متفق الرأی است ای موريس شما الان بایکی از این فرشتگان یعنی فرشته حافظ خودتان روبرو هستید. من مامور بودم که حافظ بیگناهی شما باشم و غفت شما را حراست کنم.

موريس در جواب گفت :

- آنچه گفتی ممکن است ولی چیزیکه مسلم و محقق است اینستکه شما آدم غیرمذهبی هستید زیرا انسان مذهب در موقعیکه . . نمی پسندد وارد اطاق شود

ابداً تغییری در اوضاع آسمانی پیدا نشده و بهمان حال قدیم خود باقی است .
سرشت فرشته‌گان امروز هم با آنچه در اول بوده فرقی ننموده است آنچه را
در آنروز عامل شدند امروز هم میتوانند تکرار کنند .
موریس گفت :

- خیر ا غیر ممکن است : زیرا برخلاف مذهب است .
اگر شما فرشته میبودید و چنانکه مدعی هستید فرشته خوبی میبودید هیچ گاه
بفکر آن نمی افتادید که بخالق خود نافرمانی کنید .
فرشته پاسخ داد :

موريس اشتباه ميکني و آنچه ميگوئي مخالف فتوي و گفته آباء کنيسه است او: يث (۱)
(ادريجانس) در مفاوضات و تعاليم خود چنان ميگويد که فرشتگان خوب معصوم از
خطا نيستند چندانکه هر روز مرکب معاصي شوند و مانند مگس از آسمان بر
زمين اوفتند شايد لاسمح الله بر آني که اقوال اين پدر عارف بکتاب مقدسه را
بعثت ايکه از طبعه قديسين خارج است رخص نمائي فرضاً او را قبول نداشته
باشي به باب دوم مکاشفات قديس يوحناي (۲) انجيلي استشهاد ميکنم که فرشتگان

۱ - Origene : - یکی از علمای لاهوت و مفسرین و آسید لالیه نویسان مسیحیت در

۱۸۵۰ میلادی در شهر اسکندریه متولد شد و در ۲۵۴ میلادی در شهر صور (سوریا)

بر اثر جراحتی که در دورهٔ دس جدار پاو وارد شده مرده است .

او رژن یکی را عاظم مفسرین مسیحیان است و غالباً در تفاسیر خود سعی داشته که دیانت مسیحیه را با طریقه افلاطون توفیق دهد .

۲ - اشاره بآیه ۱ و آیه ۱۲ باب دوم مکاشفه یوحنا فی الفجلی (یوحنا ی حواری یا یوحنا ی رسول) و یوحنا یکی اردو ارده نفر حواری مسیح و مصنف یکی از انجیل اربعه و همین مکاشفه است .

است جاداشته ام ذوق قرائت و عشق تعلم در من پیدا شده است . در مواضعیکه تواز اتعاب زندگی پر زحمت و مشقت فرسوده شده بخواب عمیق فرو میرفتی من خود را محاط لکثب نموده تحصیل میکردم و در متون آنها تعمق مینمودم گاهی در تالار بزرگ کتابخانه در مقابل تماثیل بزرگان قدما و گاهی در آخر باغ در اطاق جنب اطاق تو تعلم میورزیدم .

چون موریس جوان اینحرف را شنید شروع به قهقهه خندیدن کرد و چنان خنده و خوشحالی سرشاری باو غلبه کرده که قادر بضبط خود نبوده بی اختیار چندین مشت به خنده زده گفت :

— اوه ! اوه ! اوه ! این توئی که کتابخانهٔ بابا را آهمه زیر و رو و غارت نموده و این بیچاره ساریت را دیوانه ساخته ئی . لاند میدانی که ساریت بکلی دیوانه شده است .
فرشته گفت :

من در طی اشتغال به پرورش و تقویت عقل و مشاعر عالیّه خود اهمیتی باین موجود دانی نداده‌ام و چون او بر آن بود که موانعی برای تحقیقات من نباشد و کارهای مرا معوق بگذارد لذا بواسطهٔ لجباجتیکه داشت ویرا سیاست کرده‌ام. شبی در فصل زمستان در تالار فلاسفه و کرات کتاب سنکین وزنی را که میکوشید از ایادی غیر مرئی من برآید سرش کوبیدم اخیراً هم در موقعیکه با بازوی توانائی که از یک ستون هوای غلیظی ترکیب شده بود یک نسخهٔ خطی کتاب فلاویوس ژزف را رنوده بودم بحدی این سفیه ترسید که (برای اینکه از دانت آلیگیری عبارت رشیق و محکمی استعاره شود میگویم مانند ذئاب به نباح و هیاهو درآمد و مثل آنکه میتی بر زمین اوفتد از پا درآمد) ولی پاداش خوبی یافت زیرا شما سرکار خانم برای جلوگیری خون جراحاتش دستمال معطر...

خودتان را باودادید.

اگر بخاطر داشته باشید این روزی بود که در عقب کره آسمانی شما و
موریس بوسه می از لب یکدیگر ربودید .

مادام دزوبل گره بابرو آورده گفت :

- آقا ! بشما اجازه نمیدهم که . . .

ولی فی الحال خاموش شده باخود اندیشید که موقع موقعی نیست که توقع
احترام بسیار داشته باشد .

. فرشته باهمان خون سردی که داشت ادامه بسخن داده میگفت :

- من بر آن بودم که اصول و مبانی دین را کاملاً تحت مذاقه در آوردم لذا

ابتدا مشغول تحصیل آثار یهود شدم و تمام کتب عبری (۱) را خواندم .

موریس فریاد زد :

- چطور ! پس تو عبری هم میدانی !

فرشته جواب داد :

عبری زبان وطنی من است در بهشت مدتها جز بعبری بلغت دیگری تکلم

نمی نمودیم .

موریس گفت :

- اوه ! شما یهودی هستید : درست است من از بی سلیقهی شما میبایستی

ملفت شده باشم .

فرشته بدون اینکه التقاتی بشیدن این حرف نموده باشد دوباره با

آهنگ مطرب خود گفت

۱ - عربی که خواهر زبان عربی محسوب است یکی از السة اقوام سامیه و زبانی

است که یهودیان در ایامیکه استقلال داشته اند بدان متکلم بوده اند



باده آنهاست . من بخدای یهودیان و مسیحیان معتقدم ولی منکر این هستم که اودنیار را خلق نموده باشد بلکه چنان میدانم که متهاکار او ترتیب جزء حقیری از دنیا بوده و آنچه را که وی بدان دست زده است علامت عدم پیش بینی و سلیقه خشن و بدوی در آن هویدا است من عقیده ندارم که این خدای یهودیان و مسیحیان ابدی لایتنهای باشد زیرا تصور موجودی که زماناً و مکاناً غیر متناهی باشد بکلی غلط و بی معنی است بر عکس عقیده ام این است که او محدود و حتی بسیار هم محدود است تصور نمیکنم که او فرد و لا شریک له باشد حتی خودش هم مدتهای بسیار طولانی چنین عقیده ئی درباره خود نداشت و در ابتدا خود شخصاً مشرک بود بعدها تکبر ذاتی خودش از یکطرف و تملق های پرستندگان از طرف دیگر سبب شد که موحد گردید . افکارش بسیار بدون نظام و خالی از سیاق است بسیا و کمتر از آنچه بتصور آید توانا است مختصر کلام برای اینکه چیزی نا گفته نماند باید دانست که آنچه را یهودیان و مسیحیان خدا پنداشته اند بسیار کوچکتر از آن است که خدا نامیده شود بلکه يك عقل فعال نادان و بیهوده ئی بیش نیست . اشخاصی که چون من طبیعت و فطرت او را می شناسند او را یالدا باوت مینامند .

موریس :

- چه میگوئید ؟

فرشته :

- یالدا باوت .

موریس :

- این دیگر یعنی چه یالدا باوت ؟

فرشته :

که برای خاطر زن مهر وئی آسمان را ترك گفته ئی ممکن بود قبول كنم چرا که عشق انسانرا وادار بازنگار بزرگترین حماقت ها میکند اما هیچوقت ممکن نیست قبول كنم که چون توئی که مواجهه خدا را دیده ئی بعد در کتاب کهنه های باباساریت حقیقت را یافته باشی. نه این مسئله هیچوقت بسم من فرو نمی رود !
فرشته در جواب گفت :

موريس عزيزم شیطان هم با خداوند روبرو بود بالینحال از خدمت و اطاعت او سرپیچید اما راجع بنوع حقیقتی که ممکنست در کتب بدست آورد حقیقتی است که بوسیله آن گاهی میتوان فهمید که « اشیاء بچه وضع نیستند » بدون اینکه هیچوقت بتوان « اشیاء چطور هستند » را کشف نمود . همین حقیقت ضعیف حقیر کافی است که بر من ثابت و مدلل دارد نه کسیرا که کورکورانه باو عقیده داشتم قابل اعتقاد نیست ونوع بشر و فرشتگان با کاذب یالدا باوت فریب خورده اند .

موريس گفت :

— یالدا باوتی در کار نیست خدا است یا الله آرکاد . حرکتی بخود بده باین دیوانگی ها پشت پا زن این کفریات را دور بینداز از تجسد و آدمیت بدرآ و دوباره روح خالص مجرد شو و شغل ملک موکل بودن را از سر بگیر بوظائف خود عمل نما منم بشرط آنکه دوباره دیده نشوی از تقصیر تو در میگذرم.
فرشته گفت :

— موريس دلم میخواهد تو را خشود سازم زیرا چون قلبم ضعیف است

نسبت بتو یلکقسم شفقتی در خود احساس مینمایم ولی تقدیر بر آن رفته است که از این بعد کشش قلبم بطرف موجوداتی باشد که قابل تفکرو سعی و عملند .

۲ - کروب گر وپون کرو بیان.

سلسله دوم عبارتند از : ملائکه انوار قاهره فصائل (۱) و ملائکه مظاهر قدرت
سلسله سوم عبارتند از : امرا سادات ملائکه ملائکه مقربین و فرشتگان
عادی من یکی از فرشتگان صف نهم سلسله سوم هستیم .
مادام دزول که هنوز دلائل متعددی برای عدم تصدیق داشت یکی از آن
ادله را بیان نموده گفت :

- شما که بال ندارید .

فرشته جواب داد :

- مگر ضروری است که بال داشته باشم ؟ آیا مکلم که حتماً فرشتگان
ظروف آب مقدس کنیسه هاشبیه باشم ؟ رسولان آسمانی همیشه این پاروهای
بری را که لموزونی امواج هوائی را درهم می شکافند و شما بال می نامید بردوش
نمی کشند ، کرو بیان میتواند عذیم الاحیة باشند . در ملک سیار حسن المنظر
و جمیل که در حالیکه تا صبح یکدسته شرقی اطراف خانه را محاصره کرده بودند
شب پردغدغهئی دو خانه لوط روز آورد (۲) انداً بال ندا شدند . بلی ، آن
دو فرشته کاملاً شبیه بمردمان بودند و پاهایشان بگرد راه آلوده شده بود
باندازهئی که آن نبی عظیم بادست خلوص و ایمان آنها را شست و شوداد . خانم شما
مدلل و مبرهن می سازم که بحسب علم تعمر اشکال و تنوع حیوانی که قوانین

۱ - Vertus —: قوت هم ترجمه شده (مرقس باب ۵ - آیه ۳۰ و لوقا باب ۶ آیه ۱۹)

۲ - اشاره باب نورد هم سفر تکوین که میگوید دوفرشته وارد سدوم شدند و بعه لوط
درآمد و مردان شهر سدوم خانه را احاطه کرده آندو فرشته را میطلبیدند و لوط برای
اسکات مردم گفت دودختر باکره دارم آنها را میدهم هر چه بپسندید تا آنها یکدیگر را متعرض
این دومرد (دوفرشته) بشود بالحمه مردم قبول نموده کور شدند و هنگام طلوع
آفتاب خداوند گوگرد و آتش برسدوم بارانید

آن بواسطه «لامارك» (۱) و «دارون» (۲) كشف شده است بالهای مرغان متدرجاً در چار پایان یعنی دواب ذوات اربع قوائم بدو قائمه جلو و در بوزینه ها بدو بازو مبدل شده است و شاید بخاطر موريس مانده باشد که میس کات دایه انگلیزی که آتقدر خوشش میاید بدر مقعد وی بگوید بر اثر يك حالت و راتئی اجدادی بسیار جالب توجهی نازوهائی داشت که بی نهایت شبیه بالهای کوچک مرغ پرکنده شده ئی بود ، این است که باید گفت موجودی که در آن واحد هم صاحب بازو است و هم بالدار موجود عجیب الخلقه ایست و مربوط بعلم غرائب المخلوقات است . در بهشت کرویائی داریم که بشکل نره گاو ان بالدارند ولی این قبیل اشکال را باید از جمله اختراعات ثقیل و دل بهم زن خدائی دانست که از فنون مستظرفه سر رشته ئی ندارد . اگر چه این راست است و باید

۱ — Lamarck : — یکی از علمای معروف طبیعات و از مفاخر علمی فرانسه که در ابتدای حیات در سلك نظامیان بوده بعد بواسطه حراحتی شغل نظام را ترك گفته تحصیل علم طب پرداخته است و علاوه بر طب در سایر شعب علوم حیاتی تحقیقات بسیار کرده و مدتی در علوم مذکوره تدریس نموده است — لامارك یکی از مؤسسين متحذثه و ارتقاء موجودات حیه بشمار است (۱۷۴۴ — ۱۸۲۹) و طریقه او Lamarckisme (لامارکیزم) نامیده میشود .

۲ — Charles Robert Darwin : — یکی از علمای بزرگ علوم طبیعه و علوم حیاتی و یکی از بزرگترین نواع علمی قرن نوزدهم در ۱۸۰۹ در انگلستان متولد شده در ۱۸۸۲ وفات کرده است مصف کتاب « اصل انواع بطریق انتخاب طبیعی » و یک سلسله کتب و رسائل دیگر که نمای آن مشاهدات و تجربیات علمی بشمار است و مؤسس طریقه علمی است که طریقه « تغییر انواع » یا تکامل Transformisme یا داروینیزم (Darwinisme) نامیده میشود .

صدیق نمود که مجسمه های فتح و ظفر معبد « آتنا (۱) » « نیکه » (۲) که رقله « آکروپل (۳) » شهر آتن (۴) مصوب است با آنکه هم بازو دارند و هم ال قشنگ و ظریفند بهم چنین صحیح است که مجسمه فتح « برسیا (۵) » که زوان باز اجنحه طولانی بردو طرف اندام قویش قرار گرفته زیباست ولی من قبیل آثار فقط از جمله معجزات کله یونانیان است که بخلاق عجائب المخلوقات من التاسب قادر بوده اند بلی یونانیان هیچ وقت بر غلط نمیدرقتند . معاصرین متاخرین اند که همیشه راه خطا می پیمایند .

مادام دزویل گفت .

— بعد از اینهمه تفصیل شما بیک روح خالص شباهت ندارید .

فرشته جواب داد :

— ولی خانم با وصف این اگر فرض شود که هیچوقت روح خالصی وجود

اشته باشد من یکی از آن ارواح مجرده هستم سرکار خانم که تمهید یافته اید

۱ — Athéna . — خدای یونانی حکمت و عقل و فنون و جنگ که رومی ها میزو

مینامیده اند — شهر آتن بنام رقله الیوغ است.

۲ — Nika یا Nikè : — نام یونانی خدای فتح

۳ — Acropole . — مرکب ازدو کلمه یونانی Akros یعنی مرتفع و Polis یعنی شهر

اکروپولیس یعنی شهر مرتفع مقصود قسمت مرتفع شهرهای یونانی است که قلاع و حصون شهر در روی آن واقع بوده است اکروپل شهر آتن که مشهورترین اکروپل ها است روی صخره ئی با ارتفاع ۵۰ متر واقع بوده و معابد و ابنیه بلند رقله آن بنا شده است.

۴ — Athènes . — پایتخت یونان قدیم و یونان فعلی .

۵ — Brescia . — نام یکی از بلاد ایتالیا در مقاطعة لومباردی .

حق شك و تردید ندارید چندین نفر از آباء کنیسه از قبیل « سن ژوستن (۱) » و « ترتولین (۲) » و « اوریزن » و « کلیمان (۳) » اسکندریه ای « چنین گفته اند که فرشتگان روح مجرد نیستند بلکه دارای جسدی هستند که از ماده لطیفی ساخته شده است . سن اوگوستن معتقد است که ملائکه جسم نورانی دارند این عقیده مورد قبول کنیسه واقع نشده است بنا بر این من روح هشتم . اما باید دانست که روح چیست و ماده کدام است ؟ سابقاً روح و ماده را مثل اینکه دو شیئی منضاد باشند متمایز از یکدیگر دانسته در مقابل یکدیگر ذکر میکردند ولی امروز علم بشری شما متمایل بر آن است که این دو را دو وجه مختلف شیئی واحد بداند و چنان تعلیم میدهد که کل ما فی الکون یعنی همه چیز از ماده اطری (کره اثر) یا هواء الاصفی خارج شده و بان بر میگردد و تنها حرکت جوهریه ذرات است که امواج آسمانی را با حجار و معادن مبدل ساخته است و اجزاء لایتجزای منتشره در این فضای لایتناهی بواسطه اختلاف سرعت مدار است که تمام موارد اجسام دنیای محسوس را تشکیل داده اند .

ولی مادام دزویل باین حرفها گوش نمیداد و فقط يك فكر بود که شش دانك حواس او را مشغول ساخته بود و عاقبه الامر برای اینکه دلش خالی شود پرسید :

۱ — Saint Justin le martyr : — فیلسوف و استدلالیه نویس مسیحی که در حدود ۱۶۵ میلادی در روم شهید شده است .

۲ — Tertullien : — یکی از علما و محققین کلیسا در قرطاجنه متولد شده (۲۴۰ — ۱۶۰ میلادی) یکی از محول نویسندگان و استدلالیه نویسان مسیحیت محسوب است .

۳ — Saint Clément d' Alexandrie : — از محققین و علمای مسیحیان (در حدود ۲۲۰ میلادی مرده) معلم اوریزن و از استدلالیه نویسان بزرگ قرن سوم میلادی بوده است .

- از چه وقت شما اینجا هستید ؟

فرشته جواب داد :

- من با موريس وارد اینجا شده ام .

ژيلبرت سري تكان داد گفت :

- درست ايس حالا خوب شد ا

ولی فرشته با بشاشت وجه آسمانی در دنباله سخنان گفت

- آنچه در عالم دیده میشود عبارت از دوائر و اهليلج و خطوط هذلولی

است و همان قوانینی که مدبر اجرام سماويه است براین ذره غبار هم حاکم است

اگر حرکات اولیه یعنی حرکات غریزی ماده اولیه منظور باشد جسد من روح

است ولی بطوریکه مشاهده مینمائید این روح بواسطه تغییر وزن و نسق عناصر

مفرده خود میتواند حالت ماده در آید .

فرشته این بگفت و در کرسی بر روی جوراب های مادام دزول نشست .

ساعت دیواری زنك زد .

ژيلبرت فریاد زد :

- ای وای ا ساعت هفت است ا خدایا بشوهرم چه جواب خواهم داد ا

او خیال میکند که من حالا در چای خانه کوچه « ریولی (۱) » هستم . امشب در

منزل لاژردلیر ها باید شام بخوریم . مسیو آرکاد زود بیرون بروید زیرا ناید

لباس بپوشم . يك دقیقه هم زیاده براین وقت ندارم .

فرشته در جواب گفت که اطاعت اوامر سرکار مادام دزول را از فرائض

میشمارد ولی با این وضع عربانی ممکن نیست خود را آفتابی کند یعنی نتواند

بدون لباس خارج شود بعد گفت

- اگر بی لباس بکوچه بروم ملتی را به عادات پوسیده خود در صورتی که هیچوقت بفکر تحقیق اساس این عادات نیفتاده اند علاقه مند است آزرده خواهم ساخت بلی این است پایه و مایه اخلاق و عادات . سابقاً فرشتگانی که چون من عصیان میور زیدند باشکال غریبه مضحکه بمسیحیان ظاهر میشدند یعنی سیاه و شاخ دار و بشم آلود بادمی بسیار دراز و باهائی متشعب و گاهی با صورت انسانی که در پشت آنها واقع بود جلوه گر میشدند و این سفاقت و بلاهت محض است . . . این فرشتگان باین شکل و هیئت وارد سخریه صاحبان ذوق واقع شده جز پیره زنان و اطفال خردسال کسی از آنها نمیترسید و موفق بانجام هیچ کاری نمیشدند .

مادام دزویل انصاف داده گفت :

- صحیح است با این شکل نمیتواند بیرون برود .

موریس جامه خواب و کفش های سربائی خود را بطرف رسول آسمانی انداخت از آنجا که این جامه و کفش برای شهر لباس حساب نمیشد ژیلبرت اگیداً بموریس امر کرد که برای خرید لباس بیرون برود . موریس گفت خوب است خود آرکاد نزد دربان رفته از او لباس بطلبد اما ژیلبرت با کمال تشدد و برا از این رأی باطل منصرف نموده گفت که دربانها را در جریان چنان امری وارد نمودن نوعی از بی احتیاطی و جنون است و نهیب زده بموریس خطاب نمود:

- چطور! میخواهی که دربانها هم بدانند که

ژیلبرت با انگشت بفرشته اشاره نموده صحبت را ناتمام گذاشت .

موریس جوان در جستجوی لباس بیرون رفت .

ژیلبرت که دیگر بیش از این نمیتوانست درنگ نماید و هرگاه بیشتر در رفتن

باشه پایش چیزی از او درآستانه دیده نمیشد موریس او را خوانده گفت .
 آرکاد ! فراموشم شد پیرسم ! من دیگر ملك موكل و
 حافظ ندارم !
 فرشته گفت

— بلی موریس صحیح است دیگر ملك حافظ نداری .
 موریس گفت .

— خوب درای صورت من چه خواهیم شد؟ ... انسان محتاج بملك حافظ است
 بگو به بنیم آیا مشکلات عظیمه پیش بخواهد آمد؟ کسی که فرشته پاسبان نداشته
 باشد در مخاطره نیست ؟

فرشته در جواب گفت :

— موریس قبل از آنکه جوابی بگویم از شما میپرسم که دلتان میخواهد
 بموجب عقاید شما که وقتی هم عقاید خود من بوده یعنی موافق تعالیم کیسه و
 و مذهب کاتولیک جواب بدهم یا بر حسب فلسفه طبیعی .
 موریس گفت .

— من فلسفه طبیعی شما میخندم . مطابق مذهبی که بان معتقد و امام و
 دام میخواهد در آن زندگی نموده در آن هم نمیرم بمن جواب بده .
 فرشته گفت .

— بسیار خوب موریس عزیزم ! فقدان ملك حافظ ممکن است شمارا
 از بعضی تأییدات روحانیه و الطاف آسمانی محروم بگذارد . آنچه در این موضوع
 میگویم عقیده ثابت کیسه است البته شما بی طهیر و مددکار و بدون قوت قلب
 و تأیید خواهید ماند در صورتیکه تابحال ببرکت این چیزها بطریق راجات راهبر و
 مہندی بوده اید و یقین است که در آینده کمتر بر اجتناب از معاصی قادر خواهید

(فصل دوازدهم)

فصلی که حاوی سرگذشت فرشته موسوم به «میرار» است و دیده میشود که این فرشته در موقعیکه حامل تأییدات و تسلیت های آسمانی برای محله «شانزلیزه» (۱) پاریس بوده پس از دیدن مغیبه ئی مسماء به «لوشوت» چگونه عاشق و دلباخته او شده است .

آرگاد پس از خروج از اطاق موریس راه افتاده از کوچه های پرازمه زردفام که اشعه زرد و سفید در آن پیدا بود و نقسهای اسبان چون دود بنظر میرسید و چراغهای اتومبیل ها مانند برق فرار از جلو چشم میگذاشت عبور نمود و درین امواج سیاه پیاده ها که لایق قطع در حرکت بودند مخلوط جمعیت شده از شمال بحضوب شهر رفت تا بخایان های کم جمعیت ساحل چپ رودخانه «سن» (۲) رسید در نزدیکی دیوارهای قدیمی «پور روال» (۳) «دکان خوراک پزی کوچکی است که هرشب از بین شیشه های اندوده به بخار نور

۱ — Champs Elysées : — که اصلا از اصطلاحات اساطیری یونان و روم است و مقصود از آن حائی بوده که در آخرت برای ارواح نیکوکاران قائل بوده اند (تقدیه بهشت سایر ملل) اما محله خیابان شانزلیزه و گردشگاه پاریس است که بن طاق نصرت «اتوال» و میدان معروف به «کدکورد» است و شاید قشنگترین خیابانهای پاریس باشد.

۲ — La Seine : نام رودخانه ایست که هشتصد کیلو متر طول آن است و در طی سیر خود از شهر پاریس گذشته بالاخره این شهر «هاور» و «هون فلور» اندر بای مانش میریزد

۳ — Port — Royal : نام دیر رانه ئی که تا ۱۷۹۰ میلادی در پاریس دایر بوده بعد موقوف شده است بعضی از قسمت های آن مؤسسه که نامی مانده فعلا مرصحنه نابلسکی است و خیابان جاو آن خیابان پور روال نامیده میشود .

کم رنگی بکوجه میاندازد در آنجا آرکاد با سست کرده داخل تالار این مطعم شد و بوهای چرب و گرمی را که بغایت برای مبتلایان بسر ماوگرسنگی مطبوع است استشمام نمود و چون باطراف نگریست بایک نظر عمدۀ بی «نیہیلیست (۱)» روس وهرج و مرج طلبان ایتالیائی و جماعتی از مهاجرین و متامرین و قلند جویان و یاغیان ممالک مختلفه را در آنجا یافت و نیز پیرمردانی دید که سرهای زیبائی داشتند و گیسوان و ریش چون برفشان حکم سیل و آبشاری وا داشت که از صخرهائی منحدرناشد و جوانانی که با صلابت عزوبت و غرور جوانی نگاه های غم انگیز و غضبناکی داشتند و نااحداق کم رنگ بر از حلاوت فائق الوصفی و جنانشان از درد ورنج بسیاری حکایت میکرد .

در گوشهائی دوزن روس را دید که یکی بغایت جمیله و دیگری بی نهایت قبیح المنظر بود ولی هر دو متساویاً نسبت بقبح و جمال بی اعتنا بودند . آرکاد که دنبال گم گشته ئی میگشت یعنی در جستجوی فرشتگان بود چون کسی از آنانرا در مطعم نیافت در سرمیز میمری که خالی مانده بود تنها نشست فرشتگان در تحت اثر گرسنگی مثل حیوانات زمینی غذا میخورند و خوراکشان بواسطه تاثیر حرارت هاضمه تغییر شکل یافته جزو خمیره آسمانی آنها میشود چنانکه در تورات مذکور است که ابراهیم سه فرشته را در زیر درختان بلوط

۱ — Nihilise یعنی پیروبی هیلسم Nihilisme — لغت بی هیلسم مشتق از کلمه لاتینی « Nihil » است که معنی آن هیچ و عدم است .

۱ما طریقه نی هیلسم که ابتدا در روسیه نشو و نمایافت براسد که تمام تشکیلات اجتماعی قلعی دنیارا اعم از دیات و سیاست و اصول اجتماعی و مدنی و اخلاق و عادات آنچه هست باید برهم زد و از ریشه بر انداخت و در مقابل طرح تارہئی هم شان نمیدهد که پس از بر انداختن تشکیلات فعلیه چه تشبثات ثابته قطعی باید اتخاذ کرد .

ممری (۱) مشاهده نموده فی الحال نانهای قندی که بدست ساره (۲) خمیر شده بود بایک
گوساله تمام و مقداری کره و شیر برای آنان فرستاد و آن فرشتگان از آن تناول نمودند و
نیز مذکور است که چون دو فرشته بمنزل لوط وارد شدند لوط (۳) مقداری نان
فطیر پخت که آن دو ملک خوردند و ارکاد از پیش خدمت چر کینی یک قطعه گوشت خشن که
حکم چرم را داشت خریده خورد و درین بیاد ایام خوش بیکاری و استراحت و مطالعات پر
که حالا بان پشت پازده است افتاد و متذکر شد که عهده دار چه امر سنگین طاقت
رسانی شده چه انعام و زحماتی را متحمل گردیده چه مخاطراتی برای خود تهیه
دیده است این بود که روحاً افسرده شده قلبش مکدر گشت .

تازه غذای مختصر خود را تمام کرده بود که دید حوان ظاهراً فقیری که
بالسه لازکی ملبس بود وارد تالار شده نگاهی بهم میزها انداخته رو باو آمده نام
آندیل اورا خوانده و سلام داد این حوان خودش هم فرشته و از ارواح آسمانی بود
آرکاد برادر آسمانی خود را همان نامی که سابقاً در آسمان بان نامیده میشد
یعنی باسم میرار خوانده جواب گفت

— من بخوبی میدانستم که تو بسراع من خواهی آمد .

ولی میرار که یکی از ملائکه مقربین بود پس از آنکه ترک خدمت حقتعالی
گفته بود دیگر یادش در آسمان از ادهان فراموش شده بود و در زمین خود
را توفیل بله مینامید و برای امرار معاش روزها باطغال خردسال درس

۱ — باب هیجدهم سفر تکوین ۲ — Sara یا Sarah : زن حضرت ابراهیم
و مادر اسحق — شرحی که در تورات مذکور است ساره سالها عقیم بود و کنیز مصری
خود هاجر را شوهر داد و اروی اسمعیل بوجود آمد بعدها در ببری آستن شده اسحق را
آورد و بر هاجر و فرزندش اسمعیل حسد پیورید و الاخره ابراهیم را مجبور کرد که هاجر و اسمعیل را
ترک نماید . ۳ — باب نوزدهم سفر تکوین.

موسیقی میداد و شبها در میخانه های اطراف شهر و یولون میزد ،
ثوفیل گفت .

- آبدیل عزیزم این تویی عجباً بالاخره بار دیگر در این دنیای پرغم و
اندوه باهم مجتمع شدیم واقعاً خوشوقتیم که تورا می بینم ولی دل پردردی
دارم زیرا معاشمان در این دنیا بسیار سخت است .
ارکاد گفت :

- رفیق سرگونی پایان خواهد رسید من نقشه های بزرگی اندیشیده ام
میخواهم تورا هم مسوق ساخته شریک مساعی خود کنم .
آنگاه آرکاد فرشته نگهبان موریس جوان دو قهوه سفارش داده شروع
بکشف اسرار و اظهار نقشه های خود کرد و بتفصیل بیان نمود که بواسطه بودن
در زمین بچه نحو مشغول تحقیقات علمیه ئی که نادراً ارواح آسمانی پیرامون
آن هستند شده و در علوم لاهوت و مباحث تکوین مخلوقات تعمق و تدبر نموده
منظومات فلکی و فرضیات علمی راجع بماده و عقاید جدیده راجع به تغیر و
گم شدن قوه را تحصیل کرده است . پس از این تفصیل گفت بعد از تحصیل
طبیعت دیدم که تعالیم سید مخدوممان خداوند کاملاً و دائماً متضاد و مخالف با
حقیقت واقع است .

این رب حریص بر تمجید و تسبیح که مدتها معبود من بوده حالا در نظرم
حکم یکسفر مستبد غنی خرف بی رحمی را دارد . این است که ویرا انکار و سب نموده
در آن آرزو میسوزم که بمخاصمه با او قیام نمایم نقشه ئی که طرح نموده ام این است
که عصیان فرشتگان را تجدید کنم خلاصه کلام میام جک و آرزویم فتح است .
پس از آن در تعقیب این سخنان گفت .

چیزی که داستان آن مهم است این است که مقدار قوای خود و قوای دشمن

• را بدانیم .

و بطریق استعمال پرسید که آیا دشمنان یالدا با اوت در زمین بسیار و صاحب قوت اند تفوییل نگاه متعجبهائی به برادر خود انداخت و مثل اینکه حرفهائی که باو گفته شده است نفهمیده باشد در جواب گفت :

هموطن عزیز من دعوت ترا بعنوان اینکه دعوت دوست قدیمی است اجابت کردم ولی نمیدانم چه انتظاری از من داری میترسم کمک تو بکلی از عهده من خارج باشد من سیاست سرم نمیشود وداعیه مصلح بودن ندارم مجبلا من مانند تو روح عاصی حرالفکر انقلاب طلبی نیستم بلکه در اعماق قلب ناست بخالق خود وفا دارم من هنوز خداوند را اگر چه دیگر خدمتش نمی نمایم ولی پرسنش میکنم و هر وقت بیاد روز نائی که خود را با بالهای پوشیده و با یکدسته از اطفال نور یعنی فرشتگان دیگر چرخ از نور در حول کرسی مهیمن خداوند تشکیل میدادیم میآیم گریه ام میگردد عشق و نها همین عشق بگین است که مرا از خدا جدا ساخته و برآم داشت که آسمان را رای خاطر دختری از دختران مردم بدزد بدگویم . بلی چکم این دختر که ر قهوه خانه ها در زمره نوازندگان آواز میخواند صاحب جمال و دلربا بود . بعد از این صحبت ها هر دو پا خاسته بیرون رفتند آرداد بهمراهی ثنوفیل

له در انتهای دیگر شهر در گوشه خیابان « روزه شوار (۱) » و کوچه « ستین کرک (۲) » نزل داشت روان شد درین آنکه از کوچه های خلوت میگذشتند میرا ر آن اشق دلباخته مغنیه سوز و گداز عشق و درد بیدرمان خود را برای آرداد کایت کرد .

دو سال از سقوط میرار میگذشت و این قصیه بطور ناگهانی واقع شده بود

۱ - Rochechouart . نام خیابانی از خیابانهای پاریس .

۲- Rue de Steinkerque : آسم یکی از کوچه های پاریس .

میرار یکی از فرشتگان طبقه هشتم سلسله سوم بود و شغلش انزال رحمت بر مؤمنینی بود که هنوز در مملکت فرانسه و مخصوصاً در بین صاحب منصبان عالی قشون برو بحر زیادند .

میرار خود این عبارت نقل میکرد .

- شبی در فصل تابستان برای تقسیم تسلیت و تأیید و افاضه نعمت استقالات در دین و اعطای مرك مقرون بحسن عاقبت در بین نفوس مختلفه از مؤمنین محله « اتوال [۱] » از آسمان فرود میامدم چشمانم با آنکه بانوار ازلیه معتاد است از دیدن گلهای اتشینینی که در شانزلیزه کاشته شده خیره شد چهارچراغ های بزرگ که در زیر اشجار در مدخل قهوه خانه ها و مطاعم نصب شده بود برك درختان سبز را چنان روشن و درخشان ساخته بود که چون یکپارچه زمرد بنظر میاید اکایل طولانی که چراغهای کوچکی در آن روشن بود وحکم رشته های نورانی مروارید را داشت طارمی دوائری را که در هوای آزاد تریست شده بود احاطه نموده بود و جمعیت زیادی از مرد وزن در حول و بساط موسیقی طرب انگیزی که نغمات آن درهم و برهم بگوش من میرسید جمع شده بودند شب گرمی بود ، الهای من هم در کار خسته شدن بودند لذا در یکی از طرب گاهها فرود آمدم و بطور غیر مرئی در بین مستمعین نشستم لحظهائی بیش نگذشت که زنی روی صحنه ظاهر شد این زن لباس کوتاه زر دوزی شدهئی ملبس بود انعکاس انوار چراغهاییکه در جلو صحنه تئاتر بقطار بود و رنگی که صورتشرا پوشانیده بود مانع از آن بود که جزئیگاه و تبسمی چیز دیگر از صورتش دیده شود بدن و حرکاتش نرم و شهوت انگیز بود باری شروع بخواندن

ورقصیدن نمود اماچه خواندن وچه رقصیدنی بلی من همیشه دوستدار موسیقی ورقص بوده ام ولی آنک جانسوز وحرکات پرپیچ وخم این لعبت طناز مرا بعالم انقلاب واضطراب غیر معلومی انداخت چندانکه رنگ ازرویم پریدخجل شدم مثل این بود که پرده ای جلوچشمام کشیده شده باشد ربان درکامم خشک شد و دیگر قادر بر حرکت نبودم.

آنگاه تئوفیل ناله وآه شرح داد که چگونه گرفتار ودلباخته این زن شده بخاطر اودیگر باسمان عروج نمود وبشکل مردی درآمده بحیات زمینی مأنوس شد زیرا در کتاب است « آنگاه فرزندان خدا دیدند که دختران مردمان خوش منظرند (۱) » .

تئوفیل بآنکه قرشته ساقط شده ای بود وعصمت ذاتی واصیرت الهی خود را از کشف داده بود ولی هنوز هم صفای روحش بحال خود باقی بود القصه پس از تجسد بالباس کهنه هائی که از ساط کهنه فروش یهودی دزدید خود را ملبس نموده سراغ معشوقه ای که نامش بوشوت بود و در محله « من مارتز [۲] » منزل محقری داشت رفته خود را پاهای وی انداخته زبان براز و نیاز گشود و با عجز ولابه چنین اظهار داشت که اوقال پرستش است لبش در بااست و او میجون آسا عاشق و گرفتار وی است چندانکه برای خاطر او پشت پا بخانواده و وطن خود زده است ونیز به بوشوت گفت که او خود نیز موسیقی دان است ولی مسکین ومحتاج نان شب است. بوشوت بر حوایی وساده لوحی وینوائی وعشق او دلش سوخته ناوان داد لباس داد ولبونه خود ویرا دوست داشت.

بعد ازدوندگیهای طولانی وبزرگمت بالاخره موفق شد که در چند جا

۱ — باب ششم سفر تکوین .

۲ — Montmartre : — نام محله ای در پاریس .

دروس آواز خواندن بدهد و مختصر پولی جمع کند و بدون اینکه دیناری برای خود نگاهدارد پولی را که جمع مینمود بالتمام بمعتوقه اش میداد از اینوقت دیگر بوشوت مهر و محبت خود را قطع نمود و از اینکه عایدی و در آمد تئوفیل کم بود وی را تحقیر مینمود و هر دم بی اعتنائی و خستگی و تنفر خود را باو آشکار میساخت هزاران سرزنش میکرد مسخره ها می نمود با سزاها میگفت ولی با همه اینها نگاهدارش هم میکرد زیرا با سایرین بدتر از اینها زندگی نموده از طرفی هم بجنگهای خانگی معتاد شده بود بخلاوه زندگی بیرونش از آنجا که زندگی زن و حیات آوازه خوان بود بسیار پر زحمت و خسته کننده و سخت بود اما تئوفیل در سهم خود مثل شب اول او را دوست میداشت ورنج میکشید.

پس از این صحبتها تئوفیل برادر آسمانی خود گفت :

- بوشوت زیاد دارم یکد اینستکه باین اندازه تنگ حوصله شده است ولی یقین دارم که باطناً مرا دوست میدارد امیدوارم درآینه بنواور بیشتر و بهتر وسائل راحتی او را تهیه نمایم بعد شرح مبسوطی نقل کرد که مشغول ترتیب اوپرتی است که آنرا در یکی از ثنائیهای پاریس نمایش دهد و کتابچه آن اوپرت را شاعر جوانی باوداده است و موضوع آن تاریخ « آلین ملکه گواکوند [۱] » است که از یکی از قصص قرن هیجدهم اقتباس شده است.

آنگاه تئوفیل گفت.

- تغنیات بسیاری در آن میگذانم من لا قالب خود انغام موسیقی میسازم زیرا قلبم سرچشمه خشک نشدنی نغمات دلکش است . بدبختانه امروز فقط

۱ — Aline Reine de Golconde ؛ — افسانه‌ای که در ۱۷۶۱ بقلم مارکی

دوفلر فرانسوی نوشته شده و این افسانه موضوع چندین اوپرا شده است از جمله نوالدر

۱۸۰۴ [وپرائی در آن خصوص نوشته است .

اسالیب عالمانه و اوزان مشکله را دوست دارند ملامتی که بمن میکنند اینست که موسیقیم بسیار روانست زیاد روشن است آب و تاب لازم بسبک خود نداده‌ام و ازراه توافق اصوات اثر قوی وزیر و لم های واضح به تغنیات خود نمیدهم هی میگویند : توافق اصوات ... توافق اصوات ... شکی نیست که اوزان و توافق اصوات بجای خود شابان تحسین است ولی درد دلی علاج نمیکند فقط نغمه است که مارا بعالم دیگری میبرد و حالی بحالی میکند و چنان مجذوبمان میسازد که درلبمان تبسم پیدا میشود و از چشممان اشک فوران مینماید، چون سخن توفیل نایب جارسید هم خود بخود خندید و هم گریست و دوباره بادلسوختگی بسار گفت.

- من ینبوع نعماتم ولی اشکال در ترتیب و تنظیم انغام موسیقی است !
 آرکاد تو میدانی که مادرهشت جز چنک و سنطور وارغون چیز دیگری از آلات
 موسیقی نمیشناسیم
 آرکاد اگرچه گوشش بسخن او بود ولی حواسش جای دیگر سیر میکرد
 بلی فکرش متوجه نقشه‌هایی بود که سرابای و حودش را مشغول داشته و قلبش
 را مشغول ساخته بود و از رفیق خود پرسید :
 - آیا فرشتگان عاصی را میشناسی ؟ من شخصاً یکقریشتر نمیشناسم و آن
 برنس ایستار است که چند مکوب ناهم رد و بدل کرده‌ایم و بمن قول داده که
 مرا هم منزل خود سازد تا آنکه محلی در این شهر برای خود تهیه نمایم و گمان
 میکنم که کرایه منزل درباریس بسیار گران است .
 توفیل چندان معرفتی بحال فرشتگان عاصی نداشت و اگر وقتی یکی
 از ارواح ساقطه که قبلاً با او آشنائی داشته‌است بر می‌خورد از نظر اینکه در دوستی
 او با بود فقط دست مجبوری با او می‌فشارد گاهی برنس ایستار را میدید ولی اصولاً

از همه این فرشتگان بد پرهیز میکرد زیرا از خشونت و تندی عقائد و افکار آنها خوشش نمیامد و از محاوره با آنها ملول و افسرده دل میگشت.

آرکاد با سماجی که داشت پرسید:

- بنابراین تو عملیات مرا تصویب نمیکنی.

تئوفیل گفت.

- رفیق من نه تصدیق میکنم و نه ملامت من از این افکاری که محرک

تو است هیچ نمیفهمم و گمانم اینست که شایسته هم نباشد که یک نفر موسیقی دان داخل سیاست شود همان گرفتاری هنر خودش کفایت میکند.

تئوفیل فن خود را دوست مبداشت و چنان آرزو مند بود که روزی موفق

شود ولی از سلیقه تئاتری مردم متنفر بود مثلاً میدید که برای بازی کردن

اوپرت خود مجبور است يك یادویاسه نفر همکار بگیرد و آنها بدون اینکه هیچوجه

دستی در ترتیب اوپرت و موسیقی داشته باشند اوپرت را امضاء نموده در قوائد

آن شریک شوند طولی نخواهد کشید که نوشوت دیگر بجائی دعوت نخواهد شد

و بیکار خواهد ماند زیرا بعضی اینکه وارد طربگاهی میشود مدیر محل ابتدا

از او میپرسد که چند سهم اورا. شریک خواهد نمود بعقیده تئوفیل اینها از جمله

عادات زشت و فحیم است.



اولی من در این موضوع شك بسیاری دارم و عقیده ام این است که زیتا زن است و مانند هر جنبنده دنیائی اسر و بایند عشق و محبت است بعلاوه روزی در حالیکه علائم دل‌باختگی نسبت بدهقان تنومندی از او دیده میشده است ویرا بغفلت گرفته اند.

تئوفیل ارفیق خود پیشنهاد کرد که اگر مایل است او را بزیتا معرفی نماید دوملك زیتا را در آندكان تنها مشغول روزنامه خواندن یافتند. و چون نزدیک شدند زیتا چشمان درشت خود را که مثل آن اود که از طلای مذاب برق جستن کند بطرف آنها بلند کرد و او را رویش مانند دو قوس محکمی بود که در پیشانی «آبولون پیتین (۱)» دیده میشود بینی قشنگش مستقیم پائین میامد لبانش هم فشرده شده بتمام صورتش هیئت عبوس و با ابهتی میداد گیسوان اشقرش را درخشش های تند در زیر کلاه سیاهی که بدون مواظبت زیاد برو بال مرغ نرك شکاری بر آن دوخته شده بود بهم پیچیده شده بود لباسهای تاریکی بدون آنکه توجه بسیاری صرف قواره و شکل آن شده باشد در بر داشت باری این بود هیئت زیتا که در حالیکه چانه اش را در کف دست کوچک و طرفی گذاشته در کنار میزی نشسته بود. آرکاد که قبلا از این رئیس الملائکه توانا بسیار چیزها شنیده بود فوق العاده بوی احترام کرد و نهایت درجه اطمینان را ابراز داشته بدون معطلی ترقبات دماغی که در طریق معرفت و حریت فکر برایش حاصل شده شب زنده داری

۱ — Apollon Pythien . — مقصود مجسمه ئی که آبولون را در حالیکه کشته اژدهائی نام « Python » است نشان میدهد . اما آبولون خدای غیب گوئی و طب و شعر و فنون جمیله و گله‌ها و ببر خدای رور و آفتاب است آبولون پسر ژوینتر رب الارباب حجاران بزرگ یونان از قبیل فیدپاس سکوپاس و پراکریتل و عبره هربك بشکلی مجسمه ها از آبولون شاهکار های بزرگ باقی گذاشته اند.

هائی که در کتابخانه داسپاریو داشته مطالعات فلسفی که نموده تحصیلاتی که از طبیعت گرفته زحماتی را که در راه اطلاع بر متون کتب تفاسیر کشیده و اینک که با کاذب یهوه برخورد کرده مقدار خشم و تنفریکه برایش پیدا شده اختیار جلای وطنی که بطیب خاطر نموده سکونتگی که در بین مردمان گزیده طرحی که برای ایجاد غصیان در آسمان ریخته همه را منصلاً بیان کرده و گفت برای مخالفت با این مولای ظالم که با کینه و غضب اطفاء ناپذیری مورد خصومت من است حاضرم به هر امری قیام نمایم و فوق العاده خوشوقتیم که بشرف ملاقات مثل شما وجودی مقتدر شدم که قابلیت ارشاد و مساعدت مرا در این اقدام بزرگ دارید.

زیتا تبسمی نموده گفت :

- شما هنوز در انقلاب و غصیان درست کار آورده و مجرب نیستید .
 با وصف این زیتا در صداقت و قوت تصمیمی که آرکاد انرا از میداشت شکی نداشت و از جرأت ادبی و جسارت فکری تمجید نموده گفت .

- چیزی که نقص بزرگ ملت ما شمرده میشود این است که فکر نمیکنند .
 فوراً این نکته را بصحت خود افزود :

- ولی حق هم دارند چطور ممکن است. در مملکتی که اقلیمش ملائم و زندگیش آسان است عقول و افهام ترقی کند و جلالتی بیاند ؟ در صورتیکه در این مملکت فرانسه که احتیاج مستلزم اشخاص هوشمند و فکور است هیچ چیز نادرتر از آدم با فکر نیست .

آرکاد ملک حافظ مورس جواب داد

- با همه اینها مردم علمرا بوجود آورده اند حالا همه صحبت سراینسکه چه تدبیری باید کرد که اینعام در آسمان نافذ شود مسلمست که چون فرشتگان بمواضع حکمت طبیعی و شیمی و عام نجوم و وظائف الاعضاء آشنا شوند و چون

بحث و غور در ماده دنیاها ئیرا در دل يك جزء لا یتجزی مضمیر نشان دهد و ذره ناچیزی را در بین هزاران آفتاب معین و مشخص نماید و برآی العین ببینند که خود بین این دو لایتهای گم اند و چون بوزن کردن و مقیاس گرفتن اجرام فلکیه و تجزیه مواد و حساب مدار آنها قادر شوند یا معتقد خواهند شد که این اجرام عظیمه مسخر قوائی هستند که هیچ عقلی قادر بر تعریف و تحدید آنها نیست یا خواهند گفت که هر یکی از این احرام واجد قوه و روحی است که خدای محلی و مخصوص آن جرم محسوبست و در خواهید یافت که خدایان «الدوران» یا «ید الجوزاء» منظومه جبار یا ستاره «الاروق» شعری الیمانیه بسیار بزرگتر از یالدا باوت هستند بعد چون در ایندلیای صغیری که با کمال دایستگی در آن ساندند امعان نظر نمایند و قشر زمین را حفر کنند مشاهده خواهند نمود که نباتات و حیوانات و مباح اصلیه اشتقاق اسنان مطیع چه کیفیت نشوء و ارتقاء بطئی بوده و خواهند دید که اسنان در پناه گاههای زیر صخور و در امکنه سواحل بحیرات جز خود خدای دیگری نداشته است و قتیکه فرشتگان بفهمند که بحکم قرأت کلی و عمومی بین نباتات و حیوانات و انسانها متوالاً با شکل مختلفه حیات آلی متشکل شده اند و از ساده ترن و خشن ترین اشکال شروع نموده بالاخره قشنگترین اطفال آفتاب گردیده اند انوقت اذعان خواهید نمود که یالدا باوت حزفوه فعاله یکدنیای حقیر و صغیری که در فضای لایتهای گم است بیش نموده و چون ادعا میکند که سفع دم خود آنها را از عدم بوجود آورده است سخن برگرافه ما گوید و برایش آنها میجدد کذلک چون خود را بصفات لایتهای وادی قادر علی الاطلاق وصف میکند دروغ میگوید و علاوه بر اینکه دیاهائی خلق نکرده است به عدد دیاهای را میداند و نه بتوانین آنها آشناست باری چون فرشتگان بهمه این رموز و افع شوند خواهند دانست که یالدا باوت هم چون یکی از احاد آنهاست و مسلمست حقیرش شمرده

چگونه میتوان احتمال داد که نفوذش بر معتقدات فرشتگان بیشتر و قوی تر باشد زیرا هیچ چیز از نفوذ و تأثیر تبلیغ علمی مشکوک تر نیست.

۲ — ماهیت معرفت

۳ — ترتیب و طبقه بندی علوم مختلفه

۱ — قانون تطور فکری در طرف سه دوره مختلف که قانون از مئه نلانه نامیده میشود مهمترین مسائل سه گانه است و محلاً تقریر آن قانون بدین نحو است: که علوم مختلفه بشریه متدرجاً از سه حالت مختلف گذشته اند بعبارة آخری علوم بشریه سه عصر مختلف داشته اند: اول — عصر لاهوتی یا اساطیری و افسانه ای: در اعصار قدیمه آنچه را که انسان مشاهده می نموده منسوب و معلول بقوای غیر مرئی پنداشته 'نقوی را آلهه میخواندند اعم از آنکه معتقد بتوحید یا تعداد آلهه باشد (بعضی از ملل در قرن حاضر هم علومشان در همین درجه متوقف است) دوم — عصر نظری با عصر تحلیلات: پس از آنکه انسان دید که آنای هست که غیر یدیر نیست و همیشه بیک و تیره حادث میشود و این منافی با اراده متعبر است معتقد بوجود صفات خفیه و خواص مخصوصه و قوانین نظری شد.

سوم — عصر عام و صعی یعنی عصر معارف مثله که عصر حاضر است با این معنی که انسان پس از مشاهده اینده قوانین نظری مرتکز بر اساس مبتنی نیست اساس و مدار را تحریر و وحس قرار داد.

۲ — مسئله ماهیت معرفت: عقیده آگوست کونت مباحث بدو قسمت متقسم اند

چیزهایی که شناختن آن ممکن و چیزهایی که شناختن آن غیر ممکن است: چیزهایی که شناختن آن ممکن است حوادث طاهره است و چیزهایی که شناختن آن غیر ممکن است حوادث باطنیه است موضوع علم باید شیئی واقعی باشد که تحقیق آن بتحریر و وحس ممکن شود اما بحث در علل فاعله و غایه و حکم و امالها غیر ممکن و منافی علم است تمام معارف بشریه معارف بسی است و شیئی مطلق وجود ندارد از آنچه گذشت ببايد چنان استنتاج نمود که علم میحر نمادیت و کهروالحاد میشود زیرا علم روح یا خدا را انکار نمیکند فقط جاهل بان است و از هم روح و خدا اظهار عجز مینماید —

۳ — مسئله ترتیب و طبقه بندی علوم است آگوست کونت علوم مختلفه را بطریقی طبقه بندی مینماید بعلاوه هر طبقه از طبقه قبل تعلیم و کلیت فوایش کمتر و مبهمی و بیچیدکیش بیشتر است بعلاوه هر طبقه از طبقه سابق قبل مربوط و قوام آن بسته بان است.

و محکوم می‌شمارد و البته حق هم دارد زیرا در ایام قدیم کلیسا ترکیبی بود مشتمل بر آنچه که فکرش را عظیم می‌شمرد بنابر این هم بر ابدان حکومت و فرمانفرمائی داشت و هم بر ارواح و به نیروی شمشیر و آتش وحدت مذهب و اطاعت ب مردم تحمیل مینمود امروز از قدرت کلیسا شبحی بیش باقی نمانده و نضه مردم از وی دوری بسته گردن از اطاعت پید چیده اند، بلی این است حالت کنونی که علم برای کلیسا ایجاب نموده است.

زیتا آن ملک مقرب خوش سیمما در جواب گفت :

ممکن است و شاید آنچه گفتی صحیح هم باشد ولی بچه آهستگی^۱ با چه بیچ و خم ها و با چه تبدلات گوناگون^۱ و درازای چه مرارت ها و چه خون جگر خوردن ها^۱.

زیتا تبلیغات علمیه را بکلی بی اثر نمیدانست ولی منتظر آثار فوری و یقینی هم از آن نبود عقیده او اساس مطلب تنویر افکار فرشتگان نبود بلکه مقصود اصلی تحریر و نجات آنها بود و بس و چنان میپنداشت که نفوذ پیدا کردن در فرشتگان هر که و هر چه باشند ممکن نیست مگر آنکه عواطف و اهواء آنها تهییج شود و منافع آنها سخن گفته شود و میگفت :

در تحت نظر تفطیش محکمه آنکیز سیون بود. است و در او آخر عمر کور و نابینا شده است. معروفست که چون در محکمه باو گفتند که یا باید مکر این عقیده شود (که زمین بدور خود میچرخد) یا او را در آتش خواهد سوخت گا لیله علما عقیده خود را انکار گرد ولی آهسته اس عارت ابطالائی را بر زبان راند E ppursi muové که معنی آن اینست « ولی معدلک میچرخد »

۲ — Alphonse Aulard : — یکی از اساتید مورخین فراسوی که کتبی در تاریخ انقلاب فرانسه نوشته است (۱۸۴۹ — ۱۹۰۱ م) .

۱ — Sentoues : — بر حسب افسانه های اساطیر یونان نوعی از عولان که نیمه آدمی سار و نیمه اسب بوده اند .

از کار بیافتند تمام قوای آنها بر علیه خودشان اعمال میشود. البته یکی از اقدامات مستحسنه بکار انداختن عساکر است قشون هر قدر وفادار باشد بایک تبلیغ انقلابی ماهرانه قطعاً تغییر خواهد نمود ولی ای آرکاد بدان که بزرگترین وقوی ترین کوشش ما باید متوجه فرشتگان طراز تو باشد یعنی ملائکه موکلین که برای حفظ مردم با این کثرت در زمین ساکن اند این طبقه فرشتگان در آخرین درجات صوف ملائکه واقعند و اکثری از آنها از سر نوشت خود ناراضی و کم یابیش نافیکار این قرن سرشارند.

از بقیه صحبت زیبا چنان استنباط میشود که تا کنون مافرشتگان موکل مجله مون مارترو و کلیاکور (۱) و فی دوکالور (۲) توافق نظر پیدا نموده و در آرزوی تسخیر آسمان طرح یک جمعیه بزرگی که مرکب از فرشتگان زمین باشد ریخته است

وینزیتا گفت .

رای انحام این مقصود فرانسه را محل سکای خود اختیار کرده ام نه از این جهت که آنقدر ابله باشم که خیال کنم در مملکت جمهوری آزاد تر خواهم بود نادرک مملکت سلطنتی برعکس در دنیا مملکتی نیست که حریت فردی کمتر از فرانسه در آن محترم شمرده شود ولی ملت فرانسه در موضوع دین لائالی است و بدینجهت در هیچ حا این اندازه راحت نخواهم بود

زیتا از آرکاد طلبید که مساعی خود را شریک مساعی او نماید در و قعکه در دم دردکان صفحه آهن ناغریوی در کار فرود آمدن و بستن در دکان بود و میخواستند از یکدیگر جدا شوند زیتا بار داد گفت

۱ — Clignancourt : — یکی از محلات پاریس (ناحیه هیجدهم شهر)

۲ — Filles du Calvaire : — نام یکی از محلات پاریس .

بعد چشمان خود را که سرخ شده بود مالیده خشك كرد.
 پس از چند لحظه سكوت حزن آوری شمعدان را نزد يك آن قوادم بلند
 برده دید كه بالها در بعضی نقاط پوسیده شده كرك آن ریخته است.
 این بود كه بطور زمزمه گفت:

— ابن بالها دركار پوسیده شدن است.
 آرکاد گفت .

— باید روی آنها قدری فلفل پاشید.
 تئوفیل آهی کشیده گفت :

— پاشیده ام فلفل کافور چندین رقم نمك همه چیز پاشیده ام ولی هیچ
 چیز اثر نمیکنند .



(فصل چهاردهم)

فصلی که نشان مبدهد چگونه یکی از کرویان برای سعادت عالم انسانیت میکوشد این فصل بوضعی که از قوه بیان خارج است و تا کنون شنیده نشده است شرح کرامت فی لبکی خاتمه می یابد .

آرکاد اولین تجسد و آدم شدنشرا در منزل فرشته ئی موسوم به ایستار که احکم کوخ محقری را داشت و در کوچه تنک و تاریک د مازارین (۱)، در حوار دارالعلوم کهنه فرانسه واقع بود روز آورد ، ایستار که انتظار او را میبرد قرعهای شکسته و دیگهای ترکیده و خرده ریزه های چند شیشه و بقایای چند کوزه را که عبارت از تمام اثاث الیت او بود بکنار دیوار ریخته بستر کهنه ئی روی کف اطاق گسترانیده تحت خواب سفری با فراش کاهیرا برای مهمان خود نگاهداشت . ارواح آسمانی از نقطه نظر سلسله و طبقه ئی که بان متعلقند و هم برحسب طبیعت مخصوصی که هریک دارند و حنات و هیئشان نا یکدیگر مختلف است راست است که همه آنها قشنگ و زیبایند ولی این قشنگی باقسام و انواع مختلفه است تمام فرشتگان گردیهای ملایم و لطیف و گودالهای خندان و قشنگ بدن اطفال را ندارند که مثل صدف متلائلا باشند و بسا درخشش های گلیگون بدرخشند همه آنها جوانی ابدی و لطف و زیبائی مبهم و اسرار آمیزی که صعت یونانی در اوان دوره انحطاط فنون جمیله در بهترین مرمرها نمایش داده و چیدین بار نشان مسیحی آنها را نمونه و سر مشق قرار داده صور غم انگیز و پوشیده شده نقاب کشیده اند افاضه شده است اجتماعی ار فرشتگان هستند که موی انبوهی در چانه دارند و اعضایشان دارای عضلات

مدی قوی است که تصور میشود یکدسته مارزیر پوستشان بهم پیچیده شده اند
 بعضی عذیم الاجنحه اند بعضی دو یا چهار یا شش بال دارند و نیز فرشتگانی
 ستند که فقط عبارت از یک سلسله بالندوبس . چندین فرشته که دو عظمت
 قام شهرت و کمتر از سایرین هم نیستند مثل «ساتور (۱)» های افسانه غولان عظیم
 شمرده میشوند حتی بعضی در حکم عرابه های جاندار و یا چرخهای آتشین هستند،
 ایستار متعلق بعالی ترین سلسله فرشتگان و جزو صنف کروبیان بود بایمعی
 که تنها صنفی که بالاتر از همفطاران کروبی او شمرده میشد صنف ساروفین بودند
 ایستار مثل سایر فرشتگان این صنف قبلا در آسمان بشکل نره گا و بالدار
 بوده که سرشیه بانسان ریش دار و شاخ داری داشته و در کمربش دلائم و
 و امارات کثرت لسل دیده میشده است در عظمت جثه و زیادی قوت بر هر
 حیوان زمینی سبقت داشنه و چون بر پا میخاسته و عقاب آسانال میگسترانیده است
 شصت ملائکه مقرب را در زیر سایه خود مستنظل میداشته است بلی و صم و
 حالت ایستار در وطن آسمانی خود بدین منوال بوده که از فرط قدرت و بسیاری
 ملاحظت میدرخشیده است دیگر آنکه ایستار قلبا شجاع و روحا خیرخواه بوده است
 در سوابق ایام از آنجا که مولای آسمانی را خوب و قابل ستایش میشمرده و
 رادوست میداشنه و با کمال وفا خدمتگذاری میکرد است ولی در عین حال که
 حاجب آستانه خداوند بوده دائماً در قضیه تنبیه و مجازات فرشتگان عاصی
 و ملعون ساختن « حوا (۲) » تفکر مینموده است فکر ایستار آهسته و عبق

۱ — Centaures در حس افسانه های اساطیر یونان و عی از غولان که نمادهای سار و نه
 اسب بوده اند.

۲ — چنانکه در آیه ۱۶ باب سیم سفر تکوین مذکور است خون حوا را عوای ماران شراب
 مبهیه خورد و خوراید خداوند بوجی نه ین نموده گفت آله حمل ترا بسیار اقرون گردانم بالا

بود بالأخره پس از مرور قرون طولانی چون یقین حاصل کرد که یالدا بااوت در ضمن آفرینش دنیا درد و مرک بوجود آورده است دیگر دست از پرستش او برداشت و از خدمتش پا واپس کشید و عشقی که داشت مبدل بکینه شد تجلیش بشکل تحقیر در آمده مشافهه اشمنزاز خاطر خود را بوی اظهار داشته بزمین فرار کرد .

در زمین اگر چه بشکل بشر در آمده و بهیکل فرزندان آدم جلوه گر شده بود ولی هنوز نشانه هائی از طبیعت و فطرت اولیه اش در وی مشاهده میشد چشمانش درشت و در بالای پیشانی تقریبا در رستنگاه موی سر واقع شده بود بینی اش منحنی لبانش ضخیم و محاط بریش سیاهی که بشکل حلقات روی سینه اش فرود میامد همه این نشانه ها شکل کرو بیان قبة العهد « پیه (۱) » را که گاوهای « نینوا (۲) » نهایت شباهت را بان دارند بخاطر میاورد در زمین هم همان اسم آسمانی خود یعنی ایستار نامیده میشد و اگر چه از لاهوسی منزله بود و از قبیل خرافات اجتماعیه رسته بود ولی بحکم صداقت و صحتی که در تمام اعمال داشت هنوز هم آثار ایت مقامی که بحکم ولادت در سلسله ارواح آسمانی داشت از او ناز بود و در مملکت فرانسه لقب کرویوی خود را بعنوان معادلی مبدل ساخته خود را شاهزاده ایستار میامبد . از آنجا که هجرت گزیده و این مردم مسکن اختیار نموده بود شفقت و دلسوزی بسیاری نسبت بانها درخود

۱ — قبة العهد بإقتة الشهادة اشاره باب ۲۵ سفر خروج که بموجب آن خداوند موسی خطاب نموده دستور داد که تابوت عهدی بعرض و طول و شکل معین بسازد و تحت رحمتی بسازد و کرویویانی ارطلا درست کند و آنها را در آن تحت نصب کند الح .

۲ — Ninive : اشاره بدجسمه گاوایی که اخیرا درخراهای شهر نینوا (پایتخت آسور) در قصر سارگون وغیره کشف شده است.

احساس میکرد و در عین حالیکه انتظار آزاد ساختن آسمانها را میبرد فکر سعادت و نجات جهان تازهٔ انسانیت را هم در کلهٔ خود میپرورانید و بی صبرانه انتظار میبرد که هر چه زودتر ممکن شود دنبای پوسیدهٔ قدیمی از میان برود و روی بقایا و خاکسترهای آن با نواهای دلکش عود و چنگ عالم پر نور شادمانی و عشق بنا شود. ایستار عالم شیمی دان بود و نزد تاجر کوتاه بار فروشی اخیر شده بود بسیار بقناعت زندگی میکرد و باجرائد آزادی خواهان افراطی همدستی مینمود در مجامع عمومی نطق میکرد و بجرم ضدیت با چنگ و تشکیلات عسکری محکوم به چندین ماه حبس شده بود

باری ایستار با کمال صمیمیت برادر خود آرکاد را پذیرفت و از اینکه با حزب جنایت قطع روابط نموده تمجیدش کرد و ناو خرداد که قریب پنجاه نفر از ابناء ملکوت یعنی نرشتگان اخیراً از آسمان ساقط شده فعلاً در نزدیکی محلهٔ «وال دگراس (۱)» مستعمرهٔ نئی تشکیل داده اند که دارای بهترین روح و مرام است

بعد خندیده گفت .

— فرشته روی پاریس میبارد روزی نیست که یکی از اعظم صاحب مقام قصر مقدس ملکوت بزمین نیفتد طولی نخواهد کشید که برای سلطان سماوات غیر از کون برهنه های بی سرو پای حفاظ مرغانش کسی باقی نخواهد ماند که وزیر و مستحفظ نماید

این اخبار مسره برای آرکاد حکم لالای خوبی را داشت این بود که با یکدنیا شادمانی و امیدواری خوابید

۱ — Vâl de — Crace — نام محله ای در پاریس از محلات ناحیه پنجم که مر یضخانه معروف

اطفاً در آن محله واقع است .

هنگام سحر که از خواب برخاست پرنس ایستار را دید که روی گوردها و قرع و انیق ها و کرات پر از هوا سر فرود آورده مشغول کار کردن است. بلی پرنس ایستار در راه سعادت عالم بشریت کوشش میکرد.

هر روز صبح که آرکاد از خواب بیدار میشد پرنس ایستار را با انجام وظیفه شفقت و عشق خود مشغول می یافت یا میدید که چمپاتمه زده سر را بین دودست گرفته به آهستگی بعضی قضایای شیمیائی را با خود زمزمه میکند گاهی ایستار چون ستون تاریک ابری راست ایستاده سر و نازوان و تمام نصف تنه را از پهنه نزدیک اسقف بیرون میاورد که دیک چدی را در پشت نام نگذارد زیرا می ترسید که منزلش تفتیش شود این مسئله تفتیش دائماً او را مضطرب الحال داشت و پیوسته خود را در محل مخاطره میدید ایستار از مشاهده مصائب و انداختن های این دنیا که تبعید گاهش شمرده میشد رحم و شفقتی بیکران حاصل نموده بود شهرت و وجهتی هم که پیدا کرده بود مزید برعات شده تحریکش مینمود از طرفیهم از فضائل ذاتی که داشت سرمست شده بود محملاً همه این عوامل سبب شده بود که از آنچه موضوع اصلی سقوط او زمین بوده یعنی آزادی ورشتگان صرف نظر کند و خود را رسول ناجی عالم بشریت بشمارد آرکاد برخلاف او تنها فکرش این بود که بلکه بتواند فاتحانه باسمان تسخیر شده برگردد و از آنکه پرنس ایستار وطن خود را فراموش کرده بسیار ملامتش میکرد. پرنس ایستار با خنده خشن و ساده ئی اقرار میکرد که ورشتگان را نوع شر ترجیح نمیدهد.

و در جواب اعتراض برادر خود آرکاد میگفت :

- اگر من حدو جهد میکنم که فرانسه و اروپا را بحرکت و جنبش بیاورم ایاجهت است که می نیسم روز فتح و فیروزی انقلاب اجتماعی نزدیک شده است

معلوم است که انسان دلش میخواهد در این زمین مستعد و شخم زده شده نشد
یُشاند ملت فرانسه که دورۀ ملوک الطوائفی را سیر نموده بساطت مطلقه رسب
و بعد سلطنت مطلقه را از میان برده بفرمانفرمائی يك عده سرمایه دارتن در داده است
حالا باسانی میتواند از زیر بار فرمانفرمائی مالیه و سرمایه هم شانه خالی نموده به
حکومتی یعنی بحکومت انقلاب برسد .
آر داد میگفت :

اعتقاد باینکه بغتۀ تغییرات بزرگ در نظام اجتماعی اروپا پیدا شود بکلی
اشتباه است این جامعه کهن سال هنوز از حیث قوت و توانائی جوان است
وسائل دفاعیه جمعیه وحشت انگیز است . برعکس کار گران و طبقات رنجبر دیری
نیست که با هزاران زحمت و خون حکر شروع تشکیل جمعیهائی برای مدافعه
از حقوق خود نموده اند و در میدان تنازع جز ضعف و سرگردانی سودی نبرده اند
اما در وطن آسمانی ما اوضاع و احوال تکلی شکل دیگری است و آن این است
که ظاهراً و صورۀ اوضاع و کیفیات آن مستع است ولن یتبدل بنظر میاید در
صورتیکه در معنی و نفس الامر همه چیز آن بحدی مندرس و پوسیده است که
با جزئی تکانی میتوان این نار که هزاران قرن دستی ترکیب آن زده نشده
است سرنگون و واژگون ساخت زیرا وضع اداره آسمان کهنه تشکیلات عسکریش
قدیمی دوائر مالیه اش مندرس و عتیق مجملا همه اداراتش پوسیده تر و کرم
خورده تر از دوائر حکومت مستبدۀ روسیه و امثال آن است .

مختصر کلام آرکاد نازنین با کمال اصرار از ایستار خواهش میکرد که ابتدا بکمک برادران
آسمانی خودشان یعنی فرشتگان که در ماورای ابرهای لطیف با آنهمه نواهای
رباب و جامهای شراب خوش گوار بهشتی از مردم رنج دیده این زمین حرص
بدبخت تر اند بشتابد زبرا لا اقل مردم زمین میفهمند عدالت چه چیز است !

تصور آن را میکنند در صورتیکه فرشتگان در بحبوحهٔ جور و ظلم راضی و شادمانند. در پایان کلام پرنس ایستار را ارشاد و تحریص میکرد که بر تحریر پادشاه نور یعنی شیطان و رنق‌ای او که بصاعقه سوخته شده بودند قیام نماید و آنها را بجمیع و مفاخر اولیه شان برگرداند.

ایستار اندك اندك سخنان آرکاد را قبول نموده وعده میداد که حلاوت و فرزندگی کلام خود و اسرار و رموز عالیّه مواد محرقه و قابل انفجار علم شیمی را بر خدمت انقلاب آسمان وقف نماید، همیشه وعده میداد:

— فردا،

و چون فردا میشد همان تبلیغات ضد جنک را که بان معتاد شده بود در «ایسی امولیسو (۱)» تعقیب میکرد بلی چه میتوان کرد ایسیار مانند «تیتان پرومته (۲)» اناء بشر را دوست میداشت.

اما آرکاد که پانصد جمع حوائجی بود که بنی آدم گرفتار آنست چون وسایل کافیه برای ارضای خواهشهای نفسانی خود نداشت لذا ایستار او را بمطبعه‌ئی که در کوچه «وژیروار [۳]» واقع بود و با نایب رئیس آنمجله آشنائی داشت داخل نموده طولی نکشید که آرکاد در پرتو هوش آسمانی بحروف طبع آشنا شده در مدت قلبی حروفچین بسیار قابلی شد.

تمام روز در آن کارخانه برهیا هو سر با ایستاده مصف حروف چینی را

۱— Issy — Les — Moulineaux . نام محلی است در ایالت سن در نزدیکیهای شهر پاریس.

۲— Titan Prométhée : - پرومته در لغت یونانی یعنی پیش بین . یکی از خدایان است — پرومته چون دید که در همهٔ مخلوقات زمین هیچیک قوهٔ فهم و درک و استفاده از قوای طبیعت را ندارند انسان را آرای زمین ساخت و برای اینکه مصنوع خود را دوست میداشت و محروست تسهیلی در کارهایش فراهم ساخت آتش را از آسمان در دیده بوی بخشید (اساطیر یونان) .

۳— Rue de Vaugirard : - نام کوچه ایست در پاریس که شاید طولانی ترین کوچه باشد .

بدست چپ گرفته بانهایت سرعت علائم کوچک سربی مطابق نسخه‌ئی که بگیره موصول بود از صندوق حروف بیرون می‌آورد در آخر روز دستهای خود را شسته در دکان شراب فروشی شام می‌خورد و در ضمن صرف طعام روی سنک مرمر می‌زاند .
مطعم روزنامه را باز نموده می‌خواند .

از آنجائی که آرکاد از موجودات قابل رؤیت شده بود دیگر نمیتوانست بکتابخانه داسپاریو داخل شود و عطش فوق العاده‌ئی را که نعلام داشت در آن سرچشمه تمام شدنی فرو نداشت لذا برای مطالعه شبها بکتابخانه « سنت ژوئیه » (۱) که بر روی کوه معروف معارف واقع بود میرفت ولی کنیی که در آنجا میدید چندان نادر نبود و اکثر مجلدات آن کتابخانه چرکین و پراشواشی مضحکه و بسیاری از صفحات آنها کسده شده بود

آرکاد چون زبان را میدید منفعل میشد و مادام دزول میافتاد مخصوصاً چگونگی درخشش زبان صاف و برا سحویکه در روی سنر رولیده دیده بود اعطای می‌آورد . اگرچه آرکاد خوش سیما و زیبا بود ولی چون فقیر بود لباس کار در برداشت کسی دوستش نمیداشت و خاطر خواهش نمیشد اغلب نزد زیبا میرفت و این خوشدل بود که روزهای یکشنبه با نفاق او در کوچه های خاك الودى که در طول خندقهای علفزار قلاع اطراف شهر واقع شده گردشی نماید و در ضمن آنکه در حول و حوش میخانه های خارج شهر و باغهای سبزی کاری و الاچیق ها راه مبرقند نقشه های سبار زرگی که تا آنوقت مطلقاً در روی زمین مورد بحث نبوده مطرح نموده در آن معاوضه میکرد و دوگاهی واقم

۱ - Sainte Gèneviève - کتابخانه‌ئی که در قرب معبد سنت ژوئیه و مدرسه سوربون و کولژ دو فرانس و پانسیون و مدرسه حقوق پاریس واقع است - باهای مذکور بر روی تہ و اتم است کدر قدیم کوه سنت ژوئیه نامیده میشده است .

نبوده مطرح نموده در آن مفاوضه میکردند و گاهی هم واقع میشد که در آن گردشهای اطراف شهر دستجات شهر فرنگ نمایش ده ار میخوردند و صدای سخنان آنها که سموات را تهدید و تخویف میدودند با موسیقی آن دستجات که اسبان چوبی میرقصانیدند هم آواز میشد.

غالب اوقات زیبا میگفت:

— ایستار صادق القول و شرافتمند است ولی شخص معصوم ساده لوحی است .

ناحسن ظنی که دارد مردم و اشیاء را نیک میشمارد میخواهد دیای کهنه را خراب کند باین اطمینان که هرح و مرج ناشی از آن خرابی خود بخود ایجاد بطام و حسن تربیت خواهد کرد. اما تو ارکاد تو در حسن عقیده و اعتماد بعلم مبالغه مینمائی و چنان مینداری که مردم و فرشتگان قوه ادراک دارند و مینوانند چیز نفهمد در صورتیکه ادمیان و فرشتگان برای احساس خلق شده اند و بس. بدانکه هرگاه عقل آنها اعتماد شود هیچ نتیجهئی حاصل نخواهد شد گوش عقل مردمان و فرشتگان گراست فقط بمنافع وهوی وهوس آنها باید حرف زده شود.

گاهی ارکاد و ایستار و زیبا و سه و چهار نفر دیگر از فرشتگان هم عهد و هم قسم در منزل محقر تأویل لله مجتمع میشدند و بوشوت برای اهاچای درست میکرد بوشوت بدون اینکه بداند آنها از جمله فرشتگان عاصی هستند بیکم یکسوع نمیزی از آنها متفر بود و در نتیجه تربیت مسیحی که اگر چه چندان کامل هم نبوده ز آنها میترسید فقط از پرنس ایستار خوشش میامد و او را فطره نیک نفس و دارای نزایای طبعی، میشمرد پرنس ایستار هم بطوری خود را خودمانی میدادست که بملکت را سوراخ میکرد کرسی هارا می شکست و برای نوشتن بعضی یادداشتها

از گوشه‌های اوراق موسیقی تئوفیل قطعاتی می‌کند و آنها را در جیب‌های خود که همیشه بمقداری کتابچه و شیشه انباشته بود می‌گذاشت. تئوفیل از اینکه نسخه ابرت «آلین ملکه گول‌گوند» خود را پاره شده میدید غصه می‌خورد. دیگر از عادات پرنس ایستار این بود که همیشه انواع و اقسام آلات و ادوات مکانیکی و مواد شیمیائی و خرده ریزهای آهن یا قطعات فلزات مختلفه و چندین قسم‌گرد و مایع بدبویه تئوفیل می‌سپرد تئوفیل بله با احتیاط لازم آنها را در دولابچه‌ئی که بالهایش را در آن گذاشته بود می‌گذاشت و این مخزن دائماً سبب وحشت و اضطراب خاطر او بود.

فرشتگان نانتین بر عهد چون در موقع رسالت‌های مقدسه خود عموماً برفیق قدیمی شان آرکاد بر می‌خوردند غضب و بیرحمی مخصوصی بوی ابراز میداشتند و یا بشکلی اظهار غم‌خوری و دلسوزی می‌کردند که بمراتب از آن غضب ظالمانه تر بود و آرکاد همه این تحقیرها را با کمال دل‌آزردگی تحمل مینمود.

گاهی از فرشتگان عاصی که پرنس ایستار او نشانی داده بود دبدن میکرد و آن جماعت عادة با کمال گشاده رویی از وی پذیرائی میکردند ولی بمحض اینکه از قبح و نسخیر آسمان سخنی بزبان می‌آورد آثار حیرت و کراهت در روحیات آنها ظاهر میشد آرکاد می‌فهمید که مایل هستند بکار و سرگرمی و عاداتشان لطمه‌ئی وارد شود خطای نظر و تکی فکر آنها سبب تعجب او می‌گشت از طرف دیگر حسد و رقابتی که بعضی نسبت ببعضی دیگر ارباز میداشتند کاملاً وی را مأیوس می‌ساخت و از اینکه بتواند آنها را بایکدیگر متفرق نموده توحید مساعی ایجاد کند نوید میشد.

مخصوصاً از اینکه میدید مهاجرت و سرگونی از وطن تاجه اندازه سبب افسردگی خاطر و فساد و مشاعراست بکلی مجزون و مغموم شده حرأت و جسارتش کم میشد. شبنم بماسبت آنکه نزد زیتا اظهار خستگئی و افسرده دلی نمود آن فرشت

نیک صورت باو گفت :

یا الله برویم ندیدن کمتر زیرا کمتر برای برطرف کردن حزن و خستگی اسرار مخصوصی دارد .

زیتا آرکاد را با خود به جنگلهای « مون موراسی (۱) » برد و در آنجا در آستانه خانه محقر سفیدی که در جوار بستانی واقع بود ایستاد . فصل زمستان باغ را ویران ساخته و تنها چیزی که از دور در اعماق تاریکی میدرخشید شیشه های گلدخانه ها و سرپوشهای فلورین ترکیده ئی بود که بر روی خرپوزه ها گذاشته بودند .

بکتر در بر روی زائریں گشوده بعد از ساکت کردن عوعو سک از رگی که پاسبایی لستان باو محول بود آنها را با طاق زیر زمینی که با آب آهک سفید شده و بوسیله بخاری چینی گرم میشد راهنمایی کرد . مهداری پیاز و حبوبات در کف طاقچه ئی ریخته شده در روی آنها بی لنگی که گویا مهبای بوسیدن لبان بوازنده بود بدیوار تکیه داشت . در روی میز گردی که از چوب گردو ساخته شده بود طرف سگی برای توبون و یک چبق ایک شیشه شراب و چند فیجان دیده میشد . باغبان هریکی از مهمانان خود را بر کرسی حصاری نشاند خود بایز نزدیک آن میز بر سه پایه ئی نشست .

بکتر پیر مردی بود قوی هیکل با موئی سفید و اسوه که راست روی سرش ایستاده بود پستیای داشت دارای پست و بلندی ها ده اغی افطس صورتی سرخ و ریشی دوشاخه سک زرك پاسبان باغ هم در پای او افتاده پوزۀ سیاه و کوتاهش را روی دو پنجه گذاشته چشمهاری است باغبان حام سرای مهمانان داد و پس از آنکه همه نوشیدند و صحت هائی کردند زیتا رو به بکتر

نموده گفت :

- خواهش میکنم قدری برای ما نی بنوازید زیرا رفیقی را که همراه آورده ام مسرور و شادمان خواهید ساخت .

پیر مرد فی الحال این خواهش را اجابت نموده اولهٔ ثنن را که از فرط خشونت تصور میشد خود باغبان آنرا ساخته است بلبان خود نزدیک نموده شروع بنواختن نغمات لطیفه ئی کرد، شروع پیش درآمد آواز عبارت از جمل عجیب و غریبی بود، بنواختن نغمات لطیفه ئی پرداخت که بازگشت و تحریر آن مثل العاس و مرواریدی که روی مخمل بدرخشد جلوه میکرد چون ادگشتان ماهری در کار بود و دم جان بخشی دران نی روستائی میدمید صدای ان حکم صدای نی لبك نقره ئی را داشت اصوات بسیار بلند و حادی از ان بگوش نمیرسید بلکه اهنك ان دائماً مساوی و صاف بود شنونده گمان میکرد که در ان واحد نوای هزار دسان و تغنیات الهات شوق (موزها ۱) ناله تمام طبیعت و زاری جمیع نوع بشر بگوشش میرسد نائی پیر مرد مانند ان بود که در طی نغمات دلکش پراز لطف و شجاعت در کار افشای منویات خود باشد و افکار و نوایای خود را مثل خطیب فصیحی مرتب نموده پروراند بلی اهنك نوازنده ار عشق خوف مجادلات بهوده خنده فاحشه روشنی آرام و ملایم عقل خدنك فکر که بنوك زرین خود غولان کینه و چهل و خرافت را هدف قرار دهد

۱-Muses. — دختران ژوپتر در الارباب. مورها، خواهر قشنگ و زیبا بدولی هریک دارای نوعی از صباحت و حالند و هریک را النوع یکی از مون مستطره است و آن نه بن عبارتند از: تاریخ. موسیقی. کمدی. تراژدی. رقص. مریه و شکوی. غزل سرائی. ستاره شناسی. فصاحت و حماسه موزها از اعوان و انصار آبولون خدای مون مستطره اند و مقرشان کوه پارناس است و اینکه ده موز خواهر یکدیگرند اشاره لطعی است تقرانی که شعب مختلفه فنون مستطره با یکدیگر دارند (اساطیر یونان).

حکایت میکرد و نیز شادمانی و درد را بیان مینمود شادمانی و در دیکه تواماً
برزمین مستولیند و هم از میل و طلب که خالق و پدیدارنده دنیا ها است
حکایت مینمود .

تمام انشب اهنك دلنواز نی لبك نكتر شوندهگان را از پرده هستی بدر
داشت ستاره صبح تازه در افق رنگ پریده در کار جلوه و ظهور بود زیبا برای
در نغل گرفتن زانوان دودست خود را بهم متصل نموده بود ارکاد پیشانی
را در دست گرفته نادهای نیم ناز بر جای خود قرار داشت و هر دو بدون
حرکت چون دو جسم بی حان سراپا گوش بودند قبره ئی که در صحرای شن زار
آن حول و حوش بیدار شده بود چنان مجذوب این اهنك دلکش شد که
بسرعت بهوا پریده پس از آنکه چند لحظه در آسمان مکث نمود ناگهان خود
را به بستان نوازنده انداخت کجشك های مجاور احواف کهنه دیوار ها را
ترك نموده دسته دسته در کنار پنجره ئی که اصوات بدیعه از آن فوران داشت
نشسته و مینمودند که طلب و رغبتشان به آواز نی بیشتر است تا به جو وسایر
دانه ها . غرابی که گویا اولین باری بود که از جبال خارج شده بود بالهای
لاجوردی خود را بر درخت آلبالوی بی باری گسترانید . موش سیاه نزرگی
که از آب چرب مجاری منجلاب ها نکل می خیسیده شده بود در نزدیکی منفذ
سر کعب نشسته علامت تعجب و انده اش نازوان کوتاه و انگشتان نازک خود
را بلند میکرد در حالیکه موش بیابانی که از ساکین آن بستان محسوب میشد
نزدیک او بود . گره نر اهلی که از اجداد وحشی خود پوستی خاکستری رنگ
و دمی حلقه مانند و پرو بالی قوی میراث داشت و از جرأت و تکبر بر خود میسایید
از نالودان پائین آمده در نیم باز را با پوره ناز نموده نا آهستگی بسیار به سانی
نزدیک شده با کمال وقار نشسته دو گوش خود را که در جنگهای شبانه پاره پاره

شده بود تیزنموده گربه ماده سفید رنگ بقال هم بدنبال او آمده آن فضای مرتعش
آغشته باصوات را بوئید وبعد پشت خود را مقوس نموده دو چشم آبی رنگ را
برهم گذاشته مثل اینکه مجنوب و از خود رفته باشد گوش فراداد.

موشان خانگی از زیر تخته کف اطاق بیرون بسته بدون آنکه خوفی
از دندان و چنگال گرگان داشته باشد بهیئت اجتماع اطراف آنها را گرفته بی
حرکت ایستادند و دستان گلگون خود را بنحو پرلذتی بر سینه گذاشتند.

عنکبوت هائی که از دامهای خود دور بودند با پنجه های لرزان افواج
مسحور خود را در سقف جمع نمودند. سوسمار خاکستری رنگ کوچکی تا
نزدیک آستانه خزیده مثل آنکه مفتون شده باشد نقش زمین شد شب پره اطاق
هم بیک ناخن خود را آویخته و در حالیکه از خواب شتوی خود نیم بیدار شده بوده به
آهنگ آن نی لبك بدیع میرقصید.



فصل پانزدهم

فصلی که در آن میبینیم که موريس جوان حتی در اغوش محبوبه هم بر فقدان ملك پاسبان خود تأسف میخورد و نیز در این فصل دیده میشود که چگونه باتویل کشیش تصور عصیان دوباره فرشتگان را گزافه و کلام فارغ می شمارد.

پانزده روز از ظهور فرشته در اطاق كوچك میگذرد و این اولین مرتبه ایست که ژیلبرت زودتر از موريس حاضر شده و بروی سبقت بسته است اما موريس مکدر و محزون است ژیلبرت هم غمگین و اندوهناك بنظر میرسد طبیعت آغاز يك اهنگی و يك نواختی غم اوری نموده نگاههایی که با ملایمت معاوضه مینمایند لایق قطع بزواویه بین دولاچه اینه دار و پنجره یعنی همان نقطه ئی که شکل رنگ پریده ارکاد ظاهر شده بود و حالا جز کتان ای رنگ و کاغذهای دیوارچیزی دیده نمیشد لمیگشت.

مادام دزوبل بدون اینکه اسم فرشته را بر زبان آورد (احتیاج بذکر نام نبود) از موريس پرسید:

— دیگر او را ندیده ئی؟

موريس اهسته و آرام و با کمال حزن و اندوه سر را از راست بچپ و از چپ راست چرخانید.

مادام دزوبل دوباره گفت:

— معلوم میشود سیار افسوس او را میخوری ولی راستی که بسیار ترا نرسانید و بی ادبیش فوق العاده تکالت داد.

موريس بدون اینکه آثار کینه ورنجشی از وجانش ظاهر باشد گفت :

— راست است که بی ادب بود.

یکی از جرائد مهم اعلانی باین مضمون مندرج ساخت: «موريس به آرکاد باز آئيد» اما روزها از این مقدمه گذشت بدون اینکه کوچکترین اثری از آرکاد پیدا شود. یکروز صبح ساعت هفت برای استماع مواعظ آقای پاتویل کشیش موريس بکلیسای سن سولپيس رفت پس از تمام شدن وعظ در حالیکه پاتویل از مخزن کلیسا خارج میشد موريس نزديک او رفته استدا عا نمود چند لحظه بصحبت او گوش دهد اتفاق از پله های کلیسا پائین آمدند و در زیر آسمان صافی در اطراف سقاخانه چهار کشیش مشغول گردش شدند. موريس با وجود اضطراب درونی و صعوبت قبولانیدن امر باین خارق العادگی به تفصیل نقل کرد که بچه کیفیت ملک پاسباناش مروی ظاهر شده و چگونگی قصد شوم خود یعنی جدائی از او و تهیه عصیان جدید ارواح مکرمه را بیان نموده است بعد از شرح این حکایت آزان شریعتاماب محترم سؤال نمود که بچه وسیله ممکن خواهد شد دوباره حافظ آسمانی خود را که قدرت تحمل غیبت او را نداشت باز یابد و بار دیگر او را در ظل دیانت مسیحیه در آورد. آقای پاتویل کشیش با لحن غمناک آمیخته بشفقتهی جواب داد که پسر عزیزش موريس گرفتار اضغاث و احلام بوده و وهم و تخیل ناشی از مرض را حقیقت پنداشته است و فرض اینکه فرشتگان خوب نار دگر عصیان نورزند حرام و خلاف شرع است در پایان گفتگو این عبارت را بصحبت خود افزود که:

- بعضی یقین دارند و باطمینان خاطر میگویند که انسان میتواند بدوز آسب و ضرر زندگی فسق و فجور و لهو و لعب داشته باشد ولی اشتباه میکنند افراط در ملذات سبب تیرگی عقل و مایه کدورت قوه ادراک است. شیطاز حواس گناهکار را بطوری اسیر مینماید که حتی در اعماق روح او نافذ میشود. بلای موريس شیطان است که ترا باین نیراک های خنده آور تحمیق نموده است.

موريس با اصرار هرچه تمامتر جواب داد كه ابدآ اسير اضغاث و احلام نبوده خواب ندیده و خيال نبافته است بلكه با دو چشم و بادو گوش فرشته موكل خود را دیده و شنیده است و بر سبيل تا كند گفت :

- سرکار کشیش خانمی هم که در آن ساعت نزد من بود و ذکر نامش لزومی ندارد نیز ویرا دیده و سخن او را شنیده است. باضافه همان خانم انگلستان فرشته را احساس کرده که . . که غرق در زیر خلاصهً الام خانم بخوبی انگلستان او را احساس کرده است که قبول نفرمائید و ابداً تردید نداشته باشید که پیدا شدن و ظهور این فرشته امری است راست و واقعی و یقینی ملکی بود نور حوان و بسیار قشنگ . پوست برافش در تاریکی مثل آن بود که ناور شیرماندی پوشیده شده باشد نا آهنگ صاف و شیرینی تکه میکرد.

کشیش به تندى و خشونت کلام او را قطع نموده گفت .

بسرگرم تنها همین برای اثبات اینکه شما خواب دیده اید کافی است زیرا متفق علیه تمام علمای « طبایع شیطانی (۱) » است که فرشتگان بد آواز با هنجاری دارند که مانند صرصر قفل زنگ گرفته است بر قرض آنکه بنواصدصورة خود را زیبا جلوه دهند هیچوقت موافق تقلید صوت صاف و دلکش فرشتگان خوب نخواهند شد این حقیقتی است که شهود بسیار بان گواهی داده اند و از مسلمات است .

موریس گفت :

اما آقای کشیش من اورا لرأی العین دیدہ ام کہ عریان در کرسی در روی یک جفت جوراب سیاہ نشسته است ، دیگر بیش از این چہ میبایست بشما بگویم ؟ از این تأکید ابداً تغییری در حال پاتویل کشیش حاصل شدہ گفت :

- پسر دوبره هم میگویم این مسئله مربوط بحالت غم انگیز روحی شما است که مولد این توهمات شوم شده اینها اضافات و احلام روح شخصی است که شدیداً معذب است شاید بتوانم ظروف و موجباتی را که سبب اضلال فکر منززل شما شده تشخیص بدهم در این زمستان شما یکروز با حال کج خاکی باتفاق مسیو ساریت و عمویان گائتان بدیدن این کلیسا آمدید و معبد فرشتگان را که در آنموقع مشغول مرمت آن بودند تماشا کردید چنانکه در آنموقع میقام ممکن نیست ارباب فنون مستظرفه را بقوانین صنعت مسیحی مقید ساخت و بسیار مشکل است که آنها را وادار لاحترام محتوات کتب مقدسه و تفاسیر مفسرین متبحر ساخت .

مسیو اوژن دلاکروا نخواسته است فکر مضطرب و پریشان خود را باصول دیانت و کتاب و سنت مطیع نماید و هاشیهای که کرده با کاه خود آزادانه و مطابق تصور شخصی بعمل آورده است این است که تصاویر این معبد موخش و زنده جلوه کرد بعبارت اوضح همه تصاویرش عبارت است از ترکیب های وحشت اور و تندی که علاوه براینکه نارواح ناظرین ملقی صلح و سکون و استراحت خاطر و فراغ بال است برعکس یکنوع انقلاب و خوف و خشیتی القا میکند فرشتگانی که ملاحظه میشود همه و حوه غصبنیکی دارند و وجانشان مکدر و خشن است و چنان بنظر میرسد که گویا شیطان و اتباعش در اندیشه تجدید عصیان هستند بلی پسر ایصورت و تماثل است که در افکار شما که بواسطه انواع و اقسام فسق و فجور ضعیف و فاسد شده آثار شومی ایجاد نموده مایه اضطراب خاطر شده است .

مورس دیگر فریاد آمده گفت .

- اوه ! چنین نیست ! آقای کشیش چنین نیست ! نه ! نه ! خیال نکند

که من از دیدن نقاشیهای اوژن دلاکروا مضطرب شده باشم حتی من نگاه هم بانها نکرده ام من نه از فنون مستظرفه چیزی می فهمم و نه توحیی بان دارم.

- پسر عزیزم حرف مرا قبول کن و آنچه میگویم بنذیر ما حصل مقال این است که آنچه گفتی خواب و خیال است و ذرهئی مقرون بصحبت و حقیقت نیست و هیچ گاه ملك موكل شما ظاهر نشده است .

اما موریس که شهادت حواس را فوق العاده مهم می شمرد و محسوس نهایت اطمینان را داشت گفت .

- سرکار کشیش من بچشمان خویش فرشته ام را دیده ام که بند کفش خانمی را گره زده تنبان شخصی را که خود کشی کرده بود پوشید ' موریس درحالیکه از فرط خلقی تنگی نه قیرکف خیابان پامیکوبید آسمان زمین تمام طبیعت بروج کلیسا سن سولپیس دیوارهای مدرسه ارك مذهبی سقاخانه چهار کشیش مبال عمومی خیابان اطاق ایستگاه کالسکه ها و اتوموبیلهای موقوف عرابه ها و اتوموبیلهای عمومی درختان عارین سکا گجشك ها زن گل فروش میدان و گلهایش همه را شهادت می طلبد .

کشیش که عجله داشت زودتر مباحثه را ختم کند گفت

- پسرم همه اینها اشتباه و خطا و وهم است شما مسیحی هستید مانند يك نفر مسیحی فکر کنید . مسیحی نباید فریب ظواهر بی معنی را بخورد ایمان و عقیده مانع از این است که مؤمن فریفته عجائب و غرائب شود زود باوری را باید بلا مذهب ها و حرافکر ها واگذار نمود زیرا چیز بدی نیست که بتوان بخوراك آنها داد ولی مسیحی مؤمن سلاحی مسلح است که نیروی آن همه این اوهام شیطانی را خرق مینماید و آن صلاح خارق اوهام علامت صلیب است . باری موریس دل قوی دار شما فاقد فرشته حافظ خود نیستند

بلکہ ملک موکل پیوستہ پاسبان شما است ووظیفہ شما این است کہ قسمی سلوک نمائید کہ شغل پاسبانی اورا بسیار مشکل و پوزحمت نسازید دیگر شمارا بخدا میسپارم موریس هوا هم در کار تغییس کردن است زیرا در شست پایم احساسی درد سوز ناکی میکنم .

مسئو پانویل کشیش کتاب ادعیه و فرائض کلیسائی خود را زیر بغل گذاشته با ابهتی ده از مقام محترم کشیشی و فضیلت مایبی حاکی بود می‌لنگید و می‌رفت .

دو همان روز آرکاد وزیتا در حالیکه بدیواره ئی که دور پلکان بوست
واقع است تکیه نموده بودند دود ها و مه هائی را که در آسمان آتشهر غظیم
متصاعد بود نگاه میکردید
آرکاد گفت :

- آیا عقل میتواند بهمه اوجاع و اتعابی که در يك شهر بزرگ منطوقی است پی ببرد ؟ اعتقاد من آن است که اگر مردی میتواندست انرا در نظر خود مجسم سازد بحدی از آن تصور اشعشاز و کراهِت حاصل مینمزد که چون صاعقه خورده‌ئی بر زمین می افتاد .

زیتا جواب داد :

معذلك هر جنبه‌ای در این چیز عاشق زندگی است و این سرعظمی است! با همه بدبختی‌ها تا وجود دارند بی نهایت از عدم هراسانند و نمیتواند عدم را تسلیتی برای آلام خود بدانند و نیستی را دواوی درد ورنج شمارند حتی تصور استراحت هم در عدم نمی‌نمایند و جنونشان سبب شده است که از عدم هم می‌ترسند این است که عدم و ابا شباح و موجودات خیالی مسکون نموده‌اند. و عجب این سردرها این ناقوس‌ها این گنبد‌ها این قبه‌های جرس‌ها که سربار می‌سایند و بهر یک صلیب درخشانی

نصب است تماشا کنید!.... مردم عقل فعالی را که حیاتی بانها داده که از مړك بدتر و مرگی داده که از حیات مردم نحس تر است پرستش و ستایش مینمایند
زیتا مدتی در فکر بود و بالاخره بسخن آمده گفت:

آرکاد لازم است امری را بشما اقرار نمایم و آن این است که تصور نکنید که میل عدالت اقرب بعدلی یا حب بقانون حکیمانه تری من را که ایتوریل هشتم بزمین ساقط نموده است خیر چنین نبوده است بلکه حرص ذوق بدسائس و مکائد عشقه ثروت و مفاخر صلح و آرامش اسمان را بر من غیر قابل تحمل نموده در آتش این ارزو میسوختم که نسل پر هیجان بنی ادم مخلوط شوم این بود که بر زمین امدم و بواسطه دانستن فنون و اسراری که تقریباً بر همه فرشتگان مجهول است جسدی اختیار کردم که بمیل خود میتوانستم سن جنس انرا تغییر و تبدیل دهم و این سبب شد که بانواع و اقسام ثروتهای هذافت و شذفت اور آشنا شدم صد بار در بین زعمای عصر و پادشاهان طسلا و فرمان فرمایان اقوام رباب عالیہ نائل گشتیم . آرکاد اسامی معروف و مشهوری را که داشته ام بشما اظهار نخواهم کرد فقط بدانید که ببرکت علوم و فنون و قدرت و ثروت و حمال در تمام ملل دنیا فرمانفرمائی و دامروائی کرده ام و اخیراً چند سالی بیش نیست که در فرانسه بعنوان یکنفر اجنبی عالیمقام مسافرت میکردم شبی در بین آنکه در جنگل مون مورانسی می گشتم بانك نی لبکی که از غم های آسمایی حکایت میکرد بگوשמ رسید صوت صاف و دردناك این بی لبك جگرم را کباب کرد و روحم را گداخت تا ان ساعات صوتی باب دلکشی بگوשמ برسیده بود فی الحال با چشمانی بمنك و حنجرهئی پرازآه و ناله نزدیک شدم و در کنار الاچیقی پیرمردی را دیدم که شبیه به «فولی (۱)» شسته و درونی روستائی میدمد این شخص نکه بود که من

۱- Faune : — نامی است که اساطیر رومیان قدیم بنیمه خدایان صحرا و کوستان وزارت

فصل شانزدهم

فصلی که در آن میرای غیب گو و زفرین آمده شوم یکی بعد از دیگری بمعرض نمایش میانند و نیز بر مثال وحشت ناک مسبو ساریت این فکر اورپید که چون ژوپیتر (۱) اراده کند کسی را معدوم و نابود نماید اول او را از عقل بری میسازد مجسم و مصور میشود.

مورس پس از آنکه نتوانست سبب تنویر عقاید مذهبی یکنفر عالم روحانی مشهور بفضیلت روشن فکری شود و از راه های معمول از یاقین فرشته خود مأیوس شد بخیال علوم تنجیم و سحر افتاد و تصمیم گرفت که بازن غیب گوئی در آن موضوع مشاوره نماید و البته زنی که در این فن به مهارت کامل معروف بود مادام دتب بود اما مورس که در موقع رنجهای اولین معاشقه اش سئوالاتی از مادام دتب نموده بود بجدی این زن حکیمانه و عاقلانه جواب داده بود که دیگر مورس اطمینانی بعلوم سحری او نداشت این بود که بافاضات زنی دیگر مسمماة بمادام میرا که در خواب راه میرفت و حرف میزد و بسیار محل توجه مردم بود توسل جست . مثالهای متعددی از ذلالت و وضوح فوق العاده غیب گوئی های این عالمة الغیب برای مورس نقل میکردند و گفته بودند که میبایست چیزی را که آن شخص موضوع جستجو یا خود داشته یا لمس نکرده است بمادام میرا ارائه داد تا آن شیئی ملموس خاذب نگاههای خارق العاده او شود.

۲ - Jupiter . — اسم لاتینی رب الارباب است و اسم یونانی آن Zeus است — ژوپیتر در اساطیر یونان و روم پدر و مولای همه خدایان و ارباب ابو أع است که بریدر خود سانورن شوریده پس از فائق آمدن عالم را بن خود و برادران خود قسمت نموده از آن جمله حکومت بر بحار راه بطون و بر مافراقی بر عوالم جهنم را به پلوتون سپرده و زمین و آسمان را بر ای خود نگاهداشته است .

دید که آن پیرمرد با آنکه رنگ پریدگی مختصری در سیمایش دیده میشد تبسم است بانجه که دیگر دست غیر مرئی کتابهای سپرده باو را زیر و رو نمیکرد و همه چیز کتابخانه بجای خود و مقرون بحسن انتظام بود بلی مسبو ساریت خوشوقت بود ولی روز بروز قوایش بتحلیل میرفت و دیگر جز شرح خفیف و ضمیمی چیزی از او باقی نمانده بود با وجود این تسلیت یافته و مطمئن الخاطر بود . چه خوش گفته اند که :

بس از سپری شدن دره بدبختی انسان در بحبوئه سعادت و خوشوقتی میبرد . بالجمله موریس گفت :

- مسبو ساریت البته بخاطر دارید که یکوقت کتاب کهنه های شما هر شب زیر و رو شده اینطرف و آنطرف برده میشد متفرق میگردید بر زمین میافتاد لوله میشد پراکنده میگشت حتی تا رودخانه کوچه « پالاتین (۱) » راه میافتاد واقعاً ایام غربی بود ! خوب مسبو ساریت کتابهای را که بیشتر از همه زیر و رو شده بودند بمن نشان بدهید .

این صحبت بطوری مسبو ساریت را دچار بهت و اندوه نمود که هیچ ملتفت نبود چه جواب بدهد و برای اینکه درست بفهمد موریس سه مرتبه کلام خود را تکرار نمود بالاخره پیرمرد کتابدار يك جلد تلمود قدس شریفی بسیار کهنه ئی را که غالباً دستان غیر مرئی بان زده شده بود نشان داد كذلك يك نسخه انجیل غیر معتبری یعنی يك نسخه مبهم و مشکوکی که عبارت از بیست صفحه باپروس (۲) بود و در قرن سوم میلادی نوشته شده مکرر از قفسه محل خود

(۱) RuePalatine — نام کوچی ئی از کوچی های ناحیه ششم پاریس.

(۲) Papyrus — قسم نباتی شبیه نی که ازد و تا چهار ذرع ارتفاع آن است و در قدیم مقدار زیاد در سواحل رودخانه نیل میروئیده و اکنون هم در جزیره سیسیل دیده میشود مصریان قدیم از آن و روغن سدرو صمغ چندین قسم کاغذ میساخته اند.

بیرون آورده شده بود مکانیب گاساندی هم بسیار ورق زده شده بود .
بعد ساریت گفت :

- اما کتابیکه بدون شک مورد توجه مخصوص زائر عجیب بوده و برهما
کتب ترجیح داشته يك جلد لوکرس کوچک جلد نرخی است که علامت قلیب
دواندوم رئیس دیر فرانسه بران مقوش است و یادداشتهائی بقلم و خط اولتر
که بطوریکه همه میدانند در ایام جوانی با جمعیه اعصاب معبد (۱) زقت و آمد
داشت بان حاشیه شده است بای این قاری مهیب غریب که آهمه خون بدل
من کرده است هیچوقت از این لوکرس غفلت نداشت بعبارۀ آخری این کتاب را کتاب
بالین خود قرار داده بود و باید انصاف داد که صاحب ذوق بود زیرا واقعا
این کتاب جوهره فریده است . اما افسوس که این دیو لکه مرگبی بضاعت
۱۳۷ کتاب ریخته که محو آن از قوه هر شیمی دان ماهرى خارج است .

مسبو ساریت بعد از این شرح اعمیقی کشید و چون دید که داسپارویوی
جوان لوکرس گرانبها و میطلبند بسیار متأسف شد و بیشتر تأسفش از این بود
که چرا تا آن پایه درباره آن کتاب سخن رانده است و شروع بعذر آورد
نموده گفت کتاب فقط فعلا نزد صحاف است و ممکن نیست خواهش او اجاب
شود ولی موریس لاو فهمانید که این معادیر دست بردار نیست و با کمال ساجد
بتالار معروف به تالار فلاسفه و کرات رفته روی کرسی نشسته گفت
منتظرم .

مسبو ساریت چاپ دیگری از چاپهای آن کتاب را پیشنهاد نموده میگوید

(۱) — Templiers : اعصاب جمعیه Temple . تا قبل که در قرن ۱۲ میلادی در باره

ساخته شده قسم دیری بوده که پست و پناگاه بسیاری از مقروضین و مقصرین بوده این
بالآخره در آیام شورش فرانسه از میان رفته است .

بنفش که به بزرگی نخودی بود مشاهده نمود.

باباساریت که چشم از لولرس برنمیداشت گفت :

— اها این است لکهٔ مرگبی که این غولان غیر مرئی بر این کتاب گذاشته‌اند ...

موریس پرسید :

— چطور مسیوساریت مگر چند نفر بوده‌اند که میگوئی غولان ؟

ساریت جواب داد :

— نمیدانم . اما من در این فکرم که آیا این لکه را که مانند لکهٔ مرگبی که

«پول لوی کوریه [۱]» روی کتاب خطی فلورانس [۲] گذاشته و حکم حجت و

سند ادبی را پیدا کرده بود حق دارم بآه کسم

هنوز این حرفها از دهان پیرمرد تماماً خارج نشده بود که زنگ اخبار در

ورود صدا کرد و هیاهوی بسیاری از تالار مجاور بلند شد ساریت بهوای بانك

دویده بمترس (رفیقه) بابا گینساردون یعنی زفیرین عجوزه برخورد و دید که

موهای ژولیدهٔ او که حکم اشیائهٔ افاعی را داشت راست روی سرش ایستاده و

از فرط غضب صورتش مشتعل شده است و در حالیکه سینه اش در جدر و مدهیجان

است و شکم پشم الودش مثل آنکه در تحت تأثیر طوفانی باشد بالا آمده در کار است

که از بسیاری درد و غضب خفه شود و در بین همهٔ این نوحه ها و ندبه ها و آها و

فریادها و هزاران صوت دیگر که از بدن او خارج میشد و نمونه‌ئی بود از اصوات

۱ - Paule Louis Courier — ازاد نا و کتاب فرانسه و مترجم بعضی از کتب انما

(۱۷۷۲ — ۱۸۲۰)

۲ — Florence : — یکی از بلاد ایتالیا پایتخت قدیم ایالت توسکان که روی رودخانه

آرنو واقع و ۲۴۲ هزار نفر جمعیت آن است این شهر که در قرون وسطی کرسی نشین جمهوری بوده

بواسطهٔ نقاشان و حجاران بررگی که در آن ظاهر شده اند و بواسطهٔ متاحف عالی و کتابخانه ها و عبارات

فحیه ئی که دارد آطن ایتالیا نامیده شده است.

مثنوعه ئی که عواطف موجودات و مزاحمه و ضجیح اشیاء در روی زمین ایجاد مینماید نمره میزد :

- این غول رفته است ابا آن دختر بیرون رفته است اکلهر را زیر و رو کرده و با خود قل داده و جز يك فرانك و هفتاد ساتیم که در کیف خود دارم چیزی برای من باقی نگذاشته است... .

ز فیرین بشکل درهم و برهمی اما تفصیل تمام حکایت کرده که میشل گیناردون وی را ترك گفته و با او کتای دختر شاگرد نالوا روی هم ریخته بر آن است که با او زندگی کند و بعد از آنکه سیلی ناسزا بر ضد آن خائن منافق استغراغ نمود گفت :

این است رفتار مردی که پنجاه سال یابیشتر با پول خودم از او نگاهداری کرده ام زیر امن اندوخته داشته ام پول نقد داشته ام اشناهای خوب و همه چیز خوب داشته ام او را از بدبختی نجات داده ام و حالا این است پاداشی که بمن میدهد واقعا این رفیق شمالعبت غربی است این تنبل بیکاره این تن پرور ده باید ماندن اطفال لباس او را هم پوشانند این دائم الخمر... این موجود رذل، سیلو ساریت شما هنوز بخولی او را نشناخته اید... نمیدانید چقدر نادرست است وجه چیزهای دروغی میسازد ریوتو میسازد بلی آنچه بتواند «ریوتو» «و فرالزلیکو» و «گرکو (۱)» درست میکند و آنها را به تجارت با فروش جامیزند «فراگونارد (۲)» و «بودون» هم میسازد ای بیچیا... فاسق هرزه ئی که بخدا اعتقاد ندارد... ها سیوساریت دیگر از همه چیز بدتر است زیرا که کسیکه از خدا ترسد...

۱ - Theotocopuliel Gréco — نقاشی که اصلا یونانی بوده ولی درونیز تعلیم یافته و بشتر کارهای خود را در مملکت اسپانی بجای آورده است (۱۵۴۸ — ۱۶۲۵ میلادی).
۲ - Fragonard — نقاش و حجار فرانسوی (۱۷۲۲ — ۱۸۰۶ میلادی).

زفیرین مدت طولانی سب و لعن میکرد و هر شیمه و ناسزائی که میدانست بر زبان آورد و چون دیگر نفسش در کار قطع شدن بود مسیوساریت از موقع استفاده نموده به تسلیم وی پرداخت و به آرامی و نوکل دعوتش نموده گفت که البته گیناردون بازگشت خواهد نمود زیرا ممکن نیست کسی پنجاه سال رفاقت و اتحاد را فراموش کند ...

صحبت های ملایم باباساریت سبب شد که دوباره آتش خشم زفیرین تیز شود. بقسمیکه قسم یاد کرد که توهین و تحقیری را که دیده و مصیبتی را که کشیده هیچوقت فراموش نخواهد کرد و نارادیکر آن غول را نزد خود نخواهد پذیرفت و اگر قی المثل بیاید و برای طلب عفو بزانو دراید یا خود را بهای او بيفکنند از او در نخواهد گذشت و اعتنای سگی را و نخواهد گذاشت و برای تأکید گفت :

— مسیوساریت پس ملتفت نیستید که چه اندازه او را پست و رذل میشمارم و چقدر از او بیزارم و آنچه حد از او دم میاید ؟

خلاصه زفیرین شصت بار عواطف متکبرانه خود را بیان نموده شصت بار هم قسم یاد نموده که دیگر پذیرفتن گیناردون مایل نیست و حتی در تابلوی نقاشی هم تاب دیدن روی او را ندارد.

مسیوساریت پس از شنیدن آن عبارت و آن اظهار تنفر چون دید تضمین زفیرین غیر قابل تغییر است دیگر در اشتی ننکوبید و اصراری ننمود و بلامت و تویخی روا نداشت حتی اقوال او را تصدیق کرد و از در دیگر داخل موضوع شده بران شد که افق روشن تری بان مظلومه نشان دهد و اینمعنی که سخن را بجانب سست نیادی احساسات بشری سوق داده او را بر لبی اعتنائی تشویق نموده چنان نصیحتش کرد که باراده الهی تسلیم و منقاد شود و گفت :

— در صورتیکه رفیق شما فی الواقع با ایندرجه برای دانستگی با اهل است ... ساریت یش از این نتوانست چیزی بگوید زیرا زفیرین باو در او

ناکمال خشم گریبان ویرا گرفته تکانش میداد و در حالیکه از قسط غضب در کار خفه شدن نود نعره میزد.

— نا اهل برای دلبستگی ! میشل برای دلبستگی نا اهل است ! ... اه بابام ! پس خوب است یک نفر بهتر از او بجوئی یک نفر دوست داشتنی تر از اوئی شاشتر از اوئی خوشمزه تر از اوئی یک نفر که مثل او همیشه جوان باشد همیشه .. چطور نا اهل برای دلبستگی ! کهنه جانور معلوم میشود که تو هیچ سر رشته‌ئی از عشق نداری !

موریس از اینکه نا اهل ساریت نان شدت گیر افتاده بود استفاده نموده لوکرس کوچک را بچیب زده حسیورانه از مقابل ان پدر مرد مبتلا گذشته و با اشاره دست خدا حافظی نمود

معلومست که موریس با داشتن طلسمی که در جستجوی ان نود باچه شوق و شعفی رو بمیدان «ترن [۱]» دوان شده سراغ مادام میرا درآمد و او را در تالار سرخ طلائی راگی یافت و در ان تالار نه نومی دیده میشد نه وزغی و نه هیچیک از آلات و ادواتی که در سحر قدیم استعمال میشده است . مادام میرا لباس آلوئی رنگی در برداشت و گیسوان خود را بگرد سفیدی آلوده نموده بود و اگر چه دیگر مراحل جوانی را طی نموده آفتابش روغروب میرفت ولی باز هم سیمای مطبوعی داشت و لایبائی و لطیف حرف میزد و از اینکه بعدد علم و فلسفه و دیانت قادر بکشف اشباء مخفی و اسرار است مفاخره می نمود ناری مادام میرا در حالیکه چشمان خود را بسته بود دستی بجلد کتاب مالیده از درز پلکها نظری بعنوان لایسی و علائم کتاب انداخت ولی هیچوجه چیزی از آنها نفهمید از آنجائی که علائمی که معمولاً بوی

نشان میدادند عبارت از چیزهائی بود از قبیل، انکشتر و دستمال و مکاتیب و مو
توانست حدس بزند که این کتاب عجیب و غریب متعلق بچه قسم آدمی باید باشد
معذک باز بردستی و مهارتی که بان تمرین یافته بود تعجب واقعی خود را مکتوم
داشته بشکفتی و تعجب تظاهر نموده باخود زمزمه کرد :

- عجیب است سبحان الله... درست تشخیص نمیدهم... زنی را می بینم...
بعد از تلفظ این کلمه سحری زیر چشمی نگاهی موریس انداخت تا ببیند چه
اثری در او تولید مینماید و چون از وجنات موریس فهمید که مثل این است که
دل سرد شده باشد دانست که راه غلط می رود لذا فوراً غیب گوئی را تغییر
داده گشت :

- عجباً این زن هم که فوری گم میشود... سبحان الله... بسیار عجیب است...
شکل غیر معین درهم برهمی می بینم يك موجود غامض و غیر قابل التعریفی...
چون يك نظر یقین حاصل کرد که این دفعه سخانش کاملاً مورد توجه واقع
شده است تا توانست در مبهم بودن شخص منظور و در پیچیدگی قضیه مانع نمود،
بلی کم کم مکاشفات مادام میرا واضح تر میشد و قدم بقدم بر اثر مکاشفه
میرفت و میگفت :

- يك خیابان بزرگ... میدانی یا يك مجسمه... يك کوچه خلوت يك
پله کان... شخص منظور در اینجا است در اطاق ابی رنگی... این مرد
حوانی است رنگ پریده و پر از غم و اندوه... چنان بنظر میاید که بر بعضی
چیزها افسوس میخورد بعضی کارها است که اگر دوباره پیش آید مرتکب
نخواهد شد... ..

معلوم است که زحمت و تعب این قسم کجاست و غیبگوئی بسیار بود و

خستگی ناتج از آن نمی‌گذاشت که خانم غیبکو بمکاشفات عالیّه و تفتیشات دقیقه خود ادامه بدهد این بود که نهایت درجه کوشش را برای جمع اوری قوای روحیه خود نموده بموریس که رای اورا می طلبید اکیداً توصیه نمود که بسیار برخدا متوکل باشد و برای آنکه گم کرده خود را بیابد و در مساعی مبذوله نجاح حاصل کند با خداوند متحد باشد و از وی سبجانه تعالی جدا نشود .

موریس در موقع خروج از اطاق يك لیره روی بخاری گذاشت و باکمال تأثر واضطراب خاطر از در بیرون رفت اما مطمئن بود که مادام میرا دارای قوای خارق العاده و ماوراء الطبیعه است منتهی متأسفانه باندازه کفایت واجد این قوی نیست .

چون از پله ها پائین آمد بخاطرش رسید که کتاب لوکرس را روی میز خانم غیبکو فراموش کرده است و از آنجا که میدانست که اگر ان کتاب مفقود شود ساریت کهنه دیوانه درغم آن خواهد مرد بر کشته انرا برداشت چون بخانه مراجعت کرد بابا ساریت را دید که چون شبیح مصیبت زده ئی و با آهنگ شکایت امیزی که حکم باد ماه « نوامبر (۱) » (تشرین ثانی) را داشت کتاب لوکرس را میطلبید . موریس بطور لاقیدی کتاب را از جیب ستره درا ووده گفت .

— مسیو ساریت اینقدر خودت را بخور بسم الله این کتاب
 مسیو ساریت چون دوباره آن در گرابهارا بدست آورد از فرط شوق انرا بر سینه خود فشرده بارامی روی رومیزی آبی رنگ نهاد در آن اندیشه بود که برای آن کنج قیمتی که انهمه بر حفظ آن حریص بود خفیه گاه مطمئنی پیدا کند و در عالم تصور نقشه هائی میریخت که شایسته مقام خازن غیوری چون خود او بود و بس ولی هیئات نقش های زمانه حاکی از آئینه تصور بشری

نیست و کدام یکی از ماها میتواند حکمت و دانائی خود مغرور شده مفاخره نماید؟ پیش بینی های بشری بسیار کوتاه و نارساست و مجاری احوال پیوسته برخلاف رضا آنچه مقدر شده محتوم است و از آن گزیری نه احدی را یارای آن نیست که از سرنوشت خود احتراز نماید و هیچ دقت و مواظبت و احتیاطی بر آنچه دست قضا تقدیر نموده فائق نباید ما لعبتگایمرو فلک لعبت باز زهی بدبختی و بینوائی در کف قوه عذیم العاطفه ئی ده ناطم و مدبر افلاک جسیمه و ذرات صغیره است مقهور و اسیریم در حالیکه قوه قاهره از تحولات و تبدلات ما قانون کلی و نظام عمومی تشکیل میدهد ' بلای بدبختی و بینوائی ما در نظام و موزونی دنیاها دارای اهمیت است. باری امروز روز صحاف بود یعنی روزیکه در طی فصول اربعه دو مرتبه در سال در برج تور و میزان واقم میشدا امروز از صبح مسیو ساربت سرگرم بیته کار صحاف بود بایدیمعی که کتابهایی که دوخته شده بود یا کتبی که بتازگی خریداری شده و فابل جلد کردن و صحافی بود یا کتبی که احتیاج مرمت داشت همه را روی میز جمع نموده بدقت صورت جامعی از آنها برداشت پنج ساعت بعد از ظهر پیرمردی موسوم به آمده شاگرد لژماسیو صحاف کوچه 'آبی' (۱) وارد کتابخانه داسپاریو شد مسیو ساربت پس از آنکه دوباره بدقت کتابهایی را که میبایست برای استاد آمده نفرستاد رسیدگی نمود آنها را در پارچه زرگی دسته کرده و آمده چهار گوشه انرا گره زده بر شانه بست و در حالیکه میرفت از پله ها پائین رود گفت - شب همه بخیر '

قضایا بشکل طبیعی و عادی واقع شد و بازگی نداشت جز آنکه آمده لوکرس را هم روی میز دیده و معصومانه انرا هم در حرو ساری کتب در آن بسته

گذاشته بدون اینکه ساریت خبردار شود با خود برد . کتابدار از تالار کرات و فلاسفه خارج شده کتابرا که در طی امروز غیبت موقتی آن سبب این همه اضطراب و دغدغه خاطر شده بود بکلی فراموش کرد البته این فراموشی ذنب لایغفری است و هر قاضی جدی آنرا غفلت و ترك اولی دانسته ساریت را بر آن ملامت و توبیخ مینماید ولی ایا بهتر آن نیست که بگوئیم قضاو قدر بر آن رفته بود و ایا نمیتوان گفت که آنچه را تصادف و اتفاق مینامیم فی نفس الامر نظام و قانون عالم طبیعت است و این امر که نتایج آن در نظر مردم بسیار وحشت اور خواهد بود میبایست بدون اطلاع احدی انجام یابد ؟ مسیو ساریت با کمال آرامی و استراحت خاطر برای صرف شام بدکان شیر فروشی چهار کشیش رفته بر حسب عادت پس از صرف شام روزنامه « صلیب » را خوانده خالی الحال شبی امروز آورد فقط روز بعد بود که موقع ورود بتالار فلاسفه و کرات بنادلو کرس افاده برای پیدا کردن آن در هر طرف گردش نمود و نتیجه ئی حاصل نشد اندک فکرش نرسید که شاید آمده سهواً آنرا برده باشد بلکه ذهنش متوجه زائر غیر مرئی شده چنان پنداشت که دوباره دست بکار شده و از آن جهت بسیار مضطرب شد .

در آن سن فریادهائی از روی پله کان لگوش کناندار بسوا رسید چون در را باز کرد دید لئون کوچک کلاه نظامی براف دوزی شده ئی بر سردارد و فریاد میکشد « زنده باد فرانسه » و جاروب ها و گرد ناك كن ها و موم كف اطاق هیولیت را بطرف دسمنان خیالی پر باب میکند لئون برای بازیهای نظامی خود این سطح پله کار را بسایر قسمتهای منزل ترجیح میداد گاهی هم مانند موشی خود را بدرون کتابخانه می انداخت . مسیو ساریت آن طفل بگناه را مورد سوء ظن قرار داده چنان تصور کرد که اولو کرس را برداشته تا از آن

گلوله کاغذی بسازد این بود که بالحن تهدید آمیزی کتاب را از او طلبید چون طفل منکر شد وعده ها داده میگفت .

— لئون اگر آن کتاب کوچک سرخ را برآیم بیاوری من هم بتوشو کولات خواهم داد.

طفل بفکر فرو رفت وهنگامیکه مسیو ساریت از پله ها پائین میامد نزد او آمده گفت :

— این کتاب !

کتاب عبارت بود از مجموعه تصاویر پاره شده « تاریخ گریبوی (۱) » این کتاب را لئون به مسیو ساریت داده شوکولاتی را که وعده داده بود طلب کرد .

چند روز بعد از این قضایا ابلاغیه ئی بوسط پست از یک اداره تفتیش برای موریس رسید مدیر آن اداره که یکی از اعضای قدیمی اداره نظمیه بود در آن ابلاغیه کلمه فوری و محرمانه قید نموده بود لذا فوراً موریس سراغ آن عنوان رفته مرد سبیل گنده سیاه چهره اندوهناکی را یافت که مساعده تقاضای مبلغی نموده وعده داد که در جستجوی آن شخص برآید

طولی نکشید که مدیر مؤسسه تفتیش مجدداً کاغذی بموریس نگاشته چنان اظهار داشته بود که تفتیش دقیق و پوزحمتی شروع شده ضمناً مساعده دیگری تقاضا نموده بود موریس ازدادن پول خود داری نموده تصمیم گرفت که شخصاً در جستجو برآید

۱ — Gribouille: — یعنی کسیکه سفید مانده و احق نباشد و هر کاری را که میکند بپورداشت
مثلاً از ترس اینکه مبادا بیاران ترشود خود را رودخانه بندازد — تاریخ گریبوی حکم قصص
ملا نصرالدین مارا دارد

مادر موریس چون فرزند خود را رنك پریده و خسته و ناتوان و غالباً ساکت و صامت میدید رقت حاصل نموده میگفت :

— باید دامادش کنیم واقعاً مایه نأسف است که مادمازل دلاوردلیر جهازیۀ بهتری ندارد .

پاتویل کشیش نیز اظهار نگرانی نموده میگفت
این پسر مبتلا به بحران روحی است.

مسیورنه داسپارویو در جواب سرکار پاتویل میگفت :

— اما عقیدۀ من آنست که موریس تحت نفوذ زن بدجنسی است باید کار و سرگرمی برای او تهیه نموده وقت او را اشغال کرد و نیز باید وسائلی تشدّد جست که سبب ایجاد حس عزت نفس و شهامت شود. ممکن است او را سمت منشی گری داخل جمعیت محافظۀ کلیساهای دهات نمایم و یا مجامعی مشاور اتحادیۀ کاتولیکی تجار سرب فروش قرارش دهم

فصل هفدهم

فصلی که در آن معلوم میگردد که فرشته موسوم به سوفارچگونه مانند «مامون» (۱) جمع آوری طلا حریص گشته فرانسه را که سرزمین مقدس اندوختن ثروت و اعتبار تجارتی است بر وطن آسمانی خود ترجیح داده بار دیگر به خوی نشان میدهد که مرد ثروتمند و دارا از هر تغییر و تبدیلی گریزان و هراسان است.

در خلال این احوال آرکاد بی نام و نشان ایامی بکار و زحمت میگذرانید در کوچه «سن بنوا» (۲) در مطبعه‌ئی کار میکرد و در کوچه «موفتارد» (۳) در منزل محقری مسکن داشت تا آنکه رفقای همکارش اعتصاب نمودند و او بدانه‌جه از کار خانه خارج شده بحرارتی ایام خود را صرف تبلیغات انقلابی نمود که در قلیل مدتی تجاوز از پنجاه هزار نفر از فرشتگان موکل را که چنانکه زیئا قائل بود از وضع زندگی خود ناراضی و بافکار قرن آغشته بودند بطغیان و عصیان وادار نمود نقصی که آرکاد در کار داشت بی پولی بود و هم آنکه ازاد نمودنابر این نمیتوانست بنحو دلخواه وقت خود را بمصرف تعلیم ابناء آسمان برساند کذلک پرنس ایستار بعلت بی پولی کمتر از آنچه لازم بود و ناقص تر از آنچه بمیبایست بمب میساخت الله مقدار زیادی ازادوات جیبی کوچک درست میکرد و همیشه منزل تفوییل را از آنها مملو داشت و روزی نبود که مقداری از آنها را روی نیمکت های قهوه خانه ها فراموش نکند ولی يك بمب خوب و قابل

۱ — Mammon ؛ — نام خدای ثروت و غنا در نزد اهالی سوریه قدیم — در

انجیل هم شیطان رخارف دیویه و گاهی شیطان علی الاطلاق مامون نامیده شده است

۲ — Rue Saint Benoit ؛ — نام کوچه ئی از کوچه های ناحیه ششم پاریس

۳ — Rue Mouffetard ؛ — نام یکی از کوچه های ناحیه پنجم پاریس

چین ها و انقاض های مخصوص نقیاضه صرافان که در صورت داشت بسیار جالب توجه و اعجاب بود و تالو های « وزانهای طلا » ی « کانتن متزس [۱] » را بخاطر میاورد سر مایه سوفار در ابتدا شیئی لایذکر و کارش بسیار مختصر بود زن زشتی را ازدواج نمود و این زن و شوهر چون باطفال خود نظر میکردند مثل آن بود که در آینه خود را بنگرند منزل بارون ماکس اوردنغن بر روی تپه های « تروکادرو » (۲) واقع و پر از آثار و بقایای اروپایی مسیحیت است .

بارون اوردنغن پارس ایستار و ارکادرا در اطاق کار خود که یکی از ساده ترین قسمتهای منزل است پذیرفت در این اطاق سه سقف ان مزین بتصاویر تیپولو [۳] است که از یکی از قصور ونیز نقل داده شده است میز تحریر نایب السلطنه « فیلیپ داورلن » (۴) دیده میشود بعلاوه قفسه ها و جعبه آینه ها و پرده های هاشی و مجسمه های بسیار در آن مشاهده میکرد ارکاد گاهی بدیوار ها انداخته گفت :

- برادر من سوفار چطور است شما که هنوز قلباً اسرائیلی هستید تا این درجه

۱. - Quentin Metzis . - نقاش فلانندی که از حمله آثاری که آراو با پیانده

تالو وزانهای طلا است (۱۴۶۶ - ۱۵۳۰ میلادی)

۲. - Trocadéro - : تپه ئی که در شهر پاریس در محله پاسی واقع است .

۳. - Giovanni Tiepolo . - نقاش و حکاک ایتالیائی از اهالی شهر ونزو یکی از اساتید نقاشی ایتالیا است (۱۶۹۳ - ۱۷۷۰ میلادی) .

۴. - Le régent Philippe d'Orléans : - رادر راده لوی چهاردهم پادشاه

فرانسه که در مدت طفولیت لوی چهاردهم نایب السلطنه فرانسه بوده است .

بحکم خدای خودتان که میگوید: «بجهت خود صورت تراشیده مساز» [۱] کم اعتنا هستید زیرا من در اینجا یک «ابولون» کار «هودن» [۲] یک «هبه» (۳) کار «لموان» (۴) و چندین مجسمه کاره کافیری [۵] می بینم عجباً شما پس خداوند همچنانکه سلیمان در ایام پیری خود معمول میداشت اصنام ملل اجنبیه را در منزل خود می گذارید (۶) از قبیل

۱ — اشاره به آیه چهارم و آیه پنجم باب بیستم سفر خروج تورات که نص آن این است « صورتی تراشیده و هج نمائی از آنچه بالا در آسمان است و از آنچه پائین در زمین است و از آنچه در آب زیر زمین است برای خود مساز. نزد آنها سجده مکن و آنها را عبادت مکن زیرا که من یهوه خدای تو میباشم خدای غیور هستم که انتقام گناه پدر را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آتایکه مرا دشمن دارند میگیرم ».

۲ — Houdon: — مجسمه ساز فرانسوی که مجسمه سیاری از بزرگان از آنجمله «دیدرو» و «روسو» و «ولتر» را ساخته است (۱۷۴۱ — ۱۸۲۸) میلادی .

۳ — Hébé . — ربه النوع خوانی که دختر ژوپیتر رب الارباب و ژوون است و در ابتداء در جمع خدایان شغلش سقایت شراب بوده است . پس از آنکه هرکول در عداد خدایان وارد شد هبه وی را ازدواج نمود (اساطیر)

۴ — Clément Georges Lemoine : — شاید مقصود این لموان باشد که از مهندسين و علمای فرانسوی قرن نوزدهم است

۵ — Caffieri — نام فامیل ایتالیائی که همه اهل صنعت بوده و چندین نفر از آنها در پاریس کار کرده اند مشهورترین آنها ژان ژاک کافیری است که مجسمه های سیاری از مشاهیر رجال ساخته است (۱۷۲۵ — ۱۷۹۲ میلادی).

۶ — اشاره بناب یازدهم کتاب اول پادشاهان توراته آرایه اول تا آیه دهم و آن است عین عبارات تورات : و سلیمان پادشاه سوای دختر فرعون زن عریب سیاری را از نوابیان و عویسان و آدمیان و صید و ایلان و حتیای دوست میداشت از امتیانی که خداوند در ناره ایشان بی اسرائیل را فرموده و دشمنان ایشان در یثاید و ایشان شمادر نیابندمبادا دل شما راه پیروی خدایان خود نائل گردانند و سلیمان با آنها محبت ملصق شد و او راه قصد زن با او و سیصد زن متعه بود ورنه دل او را برگردانیدند و در وقت پیری سلیمان واقع شد

این ونوس کار د پوشه (۱)، این ژوپیتر کار «رونس» و این حور یاتی که بر اثر قلم فرا گوناوار «مرای انگور» فرنگی بین سرین های نورانی شان جاری است. فقط در این يك جعبه آینه عصای سلطنت سن لوی [۲]، ششصد دانه مروارید گردن بند [۳] ملکه

که زنانش دل اورا به پیروی خدایان عرب مایل ساختند و دل او مثل دل پدرش داود با پیهو خدایش کامل بود پس سلیمان در عقب عشتورت خدای صید و بیان و در عقب ملکوم رحس عبویان رفت و سلیمان در نظر خداوند شرارت ور زبده مثل یدر خود داود خداوند را پیروی کامل نمود آنگاه سلمان در کوهی که رو روی اور شلم است مکانی بلند بجهه کوش که رجس و آبان است و بجهه مواك رحس سی عمون بنا کرد و همچنین بجهت همه زبان غریب خود که رای خدایان خویش بحور مسوزا بیدند و قرانی هانی گذرا بیدند عمل نمود پس خشم خداوند بر سلیمان افروخته شد از آن ججه که دلش از پیهو خدای اسرائیلی منحرف گشت که دو مرتبه براو ظاهر شده او را در همین باب امر فرموده بود که پیروی خدایان غیر را ننماید اما آنچه خداوند ناو امر فرموده بود بجا نیاورد.

- ۱- Francois Boucher : — نقاش فرانسوی (۱۷۷۰ — ۱۷۰۳ میلادی)
- ۲- Saint Louis : لوی بهم یسرای هشتم پادشاه فرانسه که پادشاهی بسیار مقدس و مدین بوده و در حروب صلیبی داخل گشته بلف قدیس ملقب شده است ۱۲۱۵ — ۱۲۷۰ میلادی
- ۳- اشاره بموضوعی است (Affaire de Collier) که در اواخر سلطنت لوی شانزدهم یعنی از ۱۷۸۴ تا ۱۷۸۶ امر فضیحت آمیزی بوده و بسیار ملکه فرانسه ماری آنتوات را در انظار خفیف و بی قدر نموده است احتمالا تفصل آن این است که ۱۰ کار دیال د آن (Cardinal de Rohan) همشه بر آن بوده که بوسایلی مورد توجه و دوستی ملکه و اقم شود وقتی مکاره ئی از زنان دربار مسمما به « کتس دلاموت » (Comtesse d-la Motte) « کار دینال میگوید که ملکه طالب گردن بند گرانبائی است که يك ملبوس و تشدد هارار لبره قیمت آن است و پادشاه از خریدن آن امتناع ورزیده است کار دینال درو آن آن را از جواهر فروشانی که مالک آن بوده اند خریده و نه گنتس دلاموت می سارده که از طرف او بملکه تقدیم نماید ولی آن زن گردن بند را بملکه تقدیم نموده از میان مبرد از طرفی کار دینال چون قادر به تأدیه قیمت آن گردن بند بجواهران نمیشود مسئله به جنجال و

«ماری آنتوانت [۱]، حبه سلطنتی شارل کنت (۲)، تاج مصنوع «گی برتی (۳)، که برای پاپ «مارتن پنجم کولونا (۴) ساخته شده شمشیر بوناپارت . دیگر نمیدانم چه را نگاه داشته اید ؟ ...
ما کس آوردن گفت :

— جقدر ترهات میبافی !

برنس ایستار گفت .

— بارون عزیزم حتی الگشتی را که شارلمانی (۵) نانگشت حنیه ئی

«یام و کشیده وی بچس میافتد بالاخره توسط پارلمان ترقه شده محکوم به تبعید میشود ولی کتس دلاموت بضرب تازیانه و داغ شدن مدالاوده است . ناراضان و هنگامه حویان این موضوع را بهانه قرار داده هاراران پرایه وسیله منفور ساختن ملکه قرار میدهند .

۱ — Marie Antoinette : — ملکه فرانسه دختر امیر اطور اطریش و زن لوی شانزدهم پادشاه فرانسه است که در ۱۷۵۵ متولد و در ۱۷۹۲ م امر حکومت انقلاب مقتول شده است .
۲ — Charles Quint — یشارل یحکم پادشاه اسپانی و امپراطور آلمانی مالک مستعمرات وسیع آسانی و صاحب آسمتی از ایتالیا و اطریش و فلاندر و غیره که هوای تسلط بر تمام دنیا را در سر داشته و در راه تحصیل آن جنگها نموده از جمله با سلیمان دوم پادشاه عثمانی حکیده است بالاخره چون موفق نه تعبیر خواب خود میشود از قدرت و سلطنت خسته گشته از سلطنت کناره حسته سه سال آخر عمر را در دیری منروی شده است (۱۵۰۰ — ۱۵۵۸ میلادی)

۳ — Ghiberti — حجار و معمار ایتالیائی از اهالی فلورانس (۱۳۷۸ — ۱۴۴۵ میلادی) .

۴ — Martin V Colonna — یکی از پاپها که از ۱۴۱۷ تا ۱۴۲۱ میلادی پاپ بوده است . و اسم اصلی او Ottone Colonna است و پس از پاپ شدن مارتن پنجم نامیده شده است — از این خانواده کولونا حد بر پاپ و کاردینال وقتند معروف بیرون آمده اند .

۵ — Charlemagne — یشارل اول یشارل کیر . پادشاه فرانک ها و امپراطور روم غربی

در ۷۴۲ میلادی متولد شده و در ۸۳۴ میلادی در اگس لاشایل فوت نموده است این پادشاه که از بزرگترین نامداران قرون وسطی است معاصروں الرشید خلیفه عباسی بوده و با وی مناسب

گرفته بود و همه خیال میکردند گم شده است شما دارا هستید :: .. باری بر سر
مطلب خود مان بزویم . من و رفیقم آمده ایم از شما قدری پول نطلبیم .
ماکس آوردن حق جواب داد :

— انشاء الله خیر است همین فکر را میکنیم خوب همه پول میخواهند ولی
هر کسی برای کاری شما برای چه مصرف پول میخواهید ؟
برنس ایستار صاف و پوست کنده گفت .
— برای انقلاب درست کردن در فرانسه .
بارون متعجبانه فریاد زد .

— در فرانسه ؟ در فرانسه ؟ مبارک است ! مطمئن باشید که همین
دلیل دیناری بشما نخواهم داد

آرگاد نتوانست خود داری نماید و گفت که بیش از اینها از برادر
آسمانی چون او انتظار سخاوت داشته و بیشتر چشم داشت مساعدت دارد و این عبارت
را سخن خود افزود .

— نقشه ما نقشه وسیعی است و شامل زمین و آسمان است تمام جزئیات
این نقشه پیش بلی شده مرتب و منظم است منظور ما آنست که ابتدا در فرانسه
و اروپا و تمام کره ارض انقلاب اجتماعی سر پا نموده بعد دست بکار جک

دوستانه داشته است از جمله جنگهایی که شارلمانی نموده حلك با اعراب اسپانی است (اندلس)
اما اکثری که در فوق ذکر شده و شاید راجع باین افسانه باشد که در ضمن افسانه های سیاری که در
خصوص شارلمانی نوشته شده مذکور است آن ایستگاه قل کرده اند . بواسطه طلسمی که ماری شارلمانی
داد پادشاه برین مرده ای عاشق شد و آن طلسم بالاخره در شهر اکس لاشابل (Aix-la-Chapelle)
که فعلا در بلاد سرحدی آلمان است در چاهی افتاد و بر اثر حادثه این طلسم بود که
شارلمانی تا آن حد شهر اکس لاشابل را دوست میداشت و آن را پایتخت ممالك وسیع
قرار داده بود .

با آسمان شویم و حکومت ملی صلح جوئی در آن مستقر سازیم اما انهدام قلاع آسمان و واژگون ساختن جبل الرب و محاصره بیت المقدس ملکوت (۱) مستلزم عساکر بسیار و ذخائر کثیره و ادوات عجیبه و آلات جمع و جذب کهربائی [۲] قویه غیر مألوفه ایست که ما فعلا وسائل تحصیل ان مواد را نداریم البته انقلاب اروپا ممکن است مصارقش کمتر باشد و قصد ما ان است که از فرانسه شروع نمائیم .

بارون اوردنغن فریاد کشید .

— شماها دیوانه اید دیوانه و سفیه . از من شنوید . فرانسه دیگری محتاج بهیح قسم اصلاحی نیست آنچه در ان هست کامل و قاطع و تغییر نا پذیر است می فهمید چه میگویم تغییر نا پذیر است .

رای اینکه سخش قوی تر و مؤثر تر باشد سه نوبت بمیز تحریر ناب السلطنه مشت زد .

آرکاد بشیرینی و آرامی گفت

— نقطه نظر هریکی از ماها بادیگری مخالف است من مانند پرنس ایستار خان عقیده دارم که همه چیز این مملکت باید تغییر نماید . ولی مجادله چه اثری دارد؟ بعلاوه دیگر فرصتی هم برای مباحثه در دست نیست . برادرم سقار موضوع این است که ما بنام پانصد هزار ارواح آسمایی میگوئیم که تصمیم ما ان است از همین فردا شروع ناقلاب دنیائی نمائیم

بارون اوردنغن دوباره فریاد زد که همه این تصمیم گیرندگان گنج و

انله اند و دیباری نخواهد پرداخت و حمله دشمنگترین چیز های دنیا آنچیزی که

۱ — La Jérusalem céleste : — در اصطلاح فرانسه یعنی ملکوت و نشیگاه

اولیاء و ابرار ۲ — ترجمه لغت Electrophore

زمین را دلکش تر و زیباتر از آسمان نموده یعنی ثروت و مالیه جبايت کبيره و ضرای از جهون محسوب است

بارون آوردن هم شاعر بود و هم غیب گو این بود که قلبش بانس
غیرت مقدسی ملتهب شده ربان بوصف «ذخیره و صرفه جوئی» [۱] ورا سه گشوده
میگفت این ذخیره پر فضیلت این ذخیره پاک و معصوم مانند باکره انامید از اعمال
دعوات و لباس روستائی خود آمده بنامزد تنومند و زیبائی که بانظار وی چشم
بردر نشسته یعنی «باستار» [۲] خزان عشق خود را تقدیم مینماید بعد توضیح داد که چگونه
این اعتبار برکت هدایای عروس خود به تمام ساکنین کره ارض سیلهای طلا جاری می
سازد و بچه شکل این سیلها بخودی خود از هزاران راه های غیر مرئی دوباره
بیشتر و زیاد تر شده بارض مبارکی که از آن فوران کرده بودند بر میگرددند
و در پایان این تفصیل گفت .

- بواسطه ذخيره و اعتباراست که فراسه بیت المقدس جدید شده بتمام مال اروپ وورمیدخشد وسلاطین کره ارض برای بوسه زدن پاهای گلکوش ازهر طرف میایند عجباً ! این است آنچه که شما در پی ابهام آن هستید ! حقا که شما زندق و مفاقد .

ناری قرشته سرمایه داران مضامین سخن گفت و سخن گفتش گویا، الحاح چنگ غیر مرئی هم آهنگ بود و در آن حال مثل آن بود که حرقه های برق از چشمانش جستن کرد .

اما آرگاد لاناالیاه بر میز تحریر بایب الساطنه تکیه نمود خریطه زمین و زیر زمین و آسمان پاریس را از نظر دارون میگذرانید و صلیب های سرچی را

که علامت آن بود که در آن واحد در آن نقاط در زیر دخمه ها و سرداب ها و معابر عمومی باید بمب ها بترکد و یا بوسیله یکدسته طیارات در آنجا ها مواد محترقه منفجر شود نشان می داد تمام مؤسسات تجارتي و مخصوصاً تجارت خانه آوردن و شعب و توابع آن علائم صلیب های سرخ داشتند بارون شانه بالا انداخته گفت :

- یا الله بسی است ! شما ها يك دسته بدبختان و لگردی هستید که مورد تعاقب تمام پولیس های دنیايد . عجبا شما که یکشاه در جیب نداويد چگونه می تواند همه این اسبابهارا بسازيد ؟

پرنس ایستار برسیل جواب استوانه کوچک مسی از جیب بیرون آورده با کمال لطف آنرا بارون ارائه داده گفت .

- این قوطی ساده را ملاحظه میفرمائيد کافی است که همین قوطی ساده بر کف این اطاق زده شود تا فوراً همه این منزل وسیع با جمیع سکان آن مبدل به تل خاکستر پر دودی شود و آتشی ییفرزد که تمام محله تروادرو را نیست و نابود نماید من الساعة ده هزار من این موجود دارم و هر روز هم سی و شش دانه میسازم .

بارون از ایستار خواست که آن آلت را در جیب خود بگذارد و بالحنی که بوی آتشی میداد گفت :

- رفقا گوش بدهيد خوب است فوری برويد و دست بکار انقلاب آسمان بزنيد بهتر آنست که اوضاع این مملکت را بحال خود واگذاريد من حواله ای برای شما امضا میکنم با آنحواله ممکن است مواد لازمه برای حمله به بیت المقدس ملکوت تهیه نمائيد.

بارون در فکر خود این سودا و می پخت که از تجارت آلات جمع د جذب کهربا و ذخائر حریبه سود بسیاری ممکن است ببرد .

(فصل هیجدهم)

فصلی که در آن سرگذشت باغبان که حاوی سرنوشت و مقدرات دنیا است شروع میشود و در طی آن معلوم خواهد شد که بهمان درجه که مقاله بوسوه راجع بتاریخ عمومی [۱] دنیا در نظریات خود غم انگیز است نظریات این سرگذشت وسیع و عالی است .

باغبان آرکاد و زیتارا در آخر بستان درالاجیقی که از تاکهای دیمی و یابانی پوشیده شده بود نشانید .
زیتای مهوش گفت :

- ارکاد شاید سری را که برای دانستن آن میسوزی امروز نکتر بتو مکشوف سازد از او لطاب صحت کید .
ارکاد از نکتر خواهش کرد فی الحال ان پرمرد چپق خود را کنار گذاشته بدین نحو آغاز سخن نمود .

- ملی او را شناخته ام . او زیبا ترین ملائکه ساروفین بود و بنور عقل و جسارت میدرخشید . قلب وسیع و کبیرش بتمام فضائلی که زائیده تکبر است یعنی صداقت جرأت صبر در بلایا آرزوی محکم معلو بود . در این زمان که قبل از خلق زماها است عزازیل در قسمت شمالی آسمان جائیکه هفت ستاره مغناطیسی میدرخشند در قصریکه از الماس و طلا ساخته شده و هرساعت بهره‌ها و سرودهای فتح و ظفر مرتعش بود مسکن داشت . یهوه در کوه خود منی جبل الرب نسبت به عزازیل حسد میورزید .

۱ - اشاره به Le discours sur l'histoire universelle که بوسوه پس از آنکه علمی و لیعهد فراسه انتخاب شد برای شاکرد خود نوشت .

البته شما میدانید که فرشتگان هم مانند آدمیان دارای عواطف عشق و کینه
 ردو هستند در تحت تاثیر این عواطف گاهی میتوانند بر امور شرافتمندانه‌ی
 صمم شوند و هم بر اثر همین احساسات غالباً مطیع منافع شخصی و اسیر
 خوف و خشیت اند. در امروز هم مثل حالا اکثر فرشتگان قابل افکار عالی
 بودند و تنها فضیلت آنها عبارت از خوف از خدا بود و بس. عزازیل که از
 شیاء بی‌هوده و امور لا یعی سخت متفر بود این توده در هم و بر هم ارواح دست
 'موز را که همیشه سرگرم العاب و اعیاد بودند حقیر می‌شمرد ولی نسبت
 به فرشتگانی که با روح حسارت متبیح بودند و قلب مضطربی داشتند و انهایی که
 عشق مفرطی نسبت بحریت دارا بوده باتش ازادی خواهی مشغول بودند علاقه
 خاطر و دوستی ارا از می‌داشت آنها هم در عوض او را می‌پرستیدند و دسته دسته
 از جبل الرب مهاجرت نموده احتراماتی را که خدا تنها برای خود می‌خواست نسبت
 به عزازیل ارجا می‌آوردند.

من از جمله فرشتگان اوار قاهره بودم و اسم من «الاسیل» خالی از
 مفاخر شمرده نمیشد برای اقداع فکر خود که در راه معرفت و فهم حقائق
 اشیاء نعطش اطفاء بایده‌ری مبتلا و معذب بود مشغول مطالعه طبایع اشیاء بودم
 خواص احجار و هوا و میاه را تحصیل میکردم قوانینی را که حاکم بر ماده غلبه
 و لطیف است جستجو مینمودم پس از تفکر بسیار در یافتن آنکه که اندک دنیا بنحوی
 که مدعی خلق آن چند میکرد بقول‌اند تشکیل نیافته است بلکه دانستم که هر
 موجودی در وجود قائم بالذات است و معلول نه بلهوسی یهوه نیست دنیا خود
 خال خود است و قوه خود خدای خود. از آنوقت یهوه را بواسطه آکادمی
 حقیر می‌شمردم و چون دشمن چیزهائی بود که مطبوع طبع و پسندیده خاطر من
 بودند یعنی ازادی که جاکوی و شک و تردید لذا از او نفرت حاصل می‌کردم.

خلاصه این احساسات سبب شد که بعزایل تقرب جستیم و حس اعجابی نسبت
 باو درمن پیدا شده مجبتش را دردل خود جای داده دربر تو افاضه او میزیستم
 تا آنکه امر بر آن دائر شد که بین او و یهوه ناگزیر میبایستی یکطرف را انتخاب
 نمود من لطیف خاطر بحزب عززایل پیوستم و یگانه آرزو و جهدم آن شد که
 بوی خدمت نموده شریک سرنوشت او شوم .

چون جنگ امری ناگزیر و مسلم شد عززایل بادوراندیشی و کوششی خستگی
 ناپذیر چنانکه شایسته فکر او بود به تهیۀ آن پرداخت . ملائکه حمله عرش
 و فرشتگان انوار قاهره را بدل به «شالیب ها (۱)» و «سیکلپ ها [۲]» نموده
 بکمک آنها از حالی که محیط بمملکتش بود آهن را که بطلا ترجیح میداد
 استخراج نموده در مغارات آسمان ساختن اسلحه پرداخت پس از آن هزاران
 ارواح آسمانی را در حلقه های لم یزرع شمالی جمع نموده آنها را مسلح ساخته
 تعلیم و تمرینشان پرداخت . با آنکه این تجهیزات مخفیانه بعمل میامد معذک
 عظمت و اهمیت امر بحدی بود که در قلیل مدتی دشمن بر آن وقوف حاصل
 کرد . اگرچه از قرائن متوان فهمید که یهوه همیشه این پیش بینی را نموده
 و از آنجهت کمال دغدغه خاطر را داشته است زیرا از قدیم مسکن خود را بدل
 قلعه محصنی نموده فرشتگانش را هشون مسلح کرد، و خود را هم رب الجنود
 مینامید . خلاصه یهوه هم بتهیۀ اسلحه پرداخت نیشدر از نصف ابناء سموات
 بر عهد او ثابت و وفادار باقی مانده بودند و مشاهده مینمود که جماعتی از ارواح

۲ Chalybes et Cyclopes — یوخی ارغولان که در اساطیر یونان مذکور اند سیکلپها
 در وسط پیشانی یک چشم گرد داشته اند . اما شالیب اسامی نام یکی از قبایل کوهستانی است که
 استراون (Strabon) جغرافی دان مشهور یونانی آنها را قبیله وحشی و زنه بار بار ذکر کرده
 (دائرة المعارف بریطانیا جلد ۲۲ صفحه ۷۰) .

مطیعه و قلوب صابره در حول وی مجتمع اند ملك مقرب میكائیل كه جسور و خالی از ترس بود زمام فرماندهی این عساكر مطیع و دست آموز را بدست گرفت . عزازیل بمحض اینکه ملاحظه نمود كه دیگر قشونش به عددأ زیاد تر خواهد شد و نه بیشتر از آن ممكن است جنگجو شود بی صبرانه آنها را وادار بحمله بطرف دشمن نموده فرشتگان خود نوید غنا و مفاخرت داده خود در مقدمه الجیش قراو گرفته مستقیماً رو بحبل الرب كه عرش عالم امکان بر قله آن مستقر است حمله ور شد سه روز در حالیکه بیرقهای سیاه عصیان بر سرمان موج میزد بدون درنگ در دشتهای گره آیر در طیران بودیم تا آنكه بجائی رسیدیم كه ازان نقطه كوه خداوند در قسمت شرقی آسمان گلهگون نظر میرسید فی الحال فرمانده كل عزازیل با چشم باندازه گرفتن روح و بارو های درخشان پرداخت . خطوط دشمن درین دیوارهایی كه از یاقوت كمود ساخته شده بود معتد بود و ملاحظه شد كه برخلاف عساكر ما كه عرق در مفرغ و آهن بودند جنود یهوه باطلا و حواهرات متلالا اند . رایات سرخ و كمود در هوا موج میزد برق از نوك نیزه هایشان پدیدار بود . طولی نكشید كه دود سسته بهم نزدیک شدیم بطوریکه فاصله کمی ما را از یکدیگر جدا میساخت و این فاصله در حكم قطعه زمین خالی و یکدستی بود كه منظره ان شجاع ترین اشخاص را بارزه می آورد زیرا فكر میگردند كه دران محل است كه درین مصادمات خونین سرنوشت همه بوقوع خواهد پیوست .

بطوریکه میدانید فرشتگان هیچوقت نمی میرند ولی چون اجساد لطیفه آنها باهن و مفرغ یا نوک الماس انداز و شمشیر آتشبار مجروح شود درد و ونجی میکشند كه بنی آدم قادر تصور چنان درد هم نیسند زیرا بدن آنها لطف است هرگاه یکی از اعضاء رئیسه و مهمه آنها معیوب شود بی حس و حرارت ساقط میشوند و

افتادیم و مدتی که قادر اندازه گرفتن آن نشده است بیهوش بودیم .
 من در تاریکی های موحشی که نوبه و ندبه آغشته بود بیدار شدم و
 چون چشمام را بان ظلمت غلیظ آشنا نمودم رفقای هم سلاح خود را دیدم
 که هزاران هزار در اطراف من بر آن زمین کبریتی که روشنی های کم رنگی
 در آن دیده میشد افتاده اند آنچه چشمم میدیدم معادن کبریت و دهانه های جبال
 آتش فشان پر دود و گودالهای مسموم بود کوه های یخ و دریا های ظلمت افق
 را مسدود می ساخت . مثل آن بود که يك آسمان آهن بر سر ما فرود آمده
 باشد وحشت و دهشت این مکان بحدی بود که من بجای نشسته آرنج ها
 روی زانوان گذاشته دوشمشت بگونه ها فرو رده مدتی گریستم

وای چون چشم بالانمودم عزایلی را دیدم که مانند برجی در مقابل
 من برپا ایستاده است و در حالیکه مثل آن بود که درد و رنج مجدد اولیه او را نریت
 مرموز و محلل تازه ئی مزین نموده باشد گفت .

— اصحاب و رفقایم باید بخود تبریک گوئیم و مسرور و شادمان باشیم
 زیرا اینک از رقت آسمان رهائی یافتیم . در این محل آزادیم و « حریت در
 هنرم بهتر است تا عبودیت در بهشت [۱] » به چنان گمان میکسید که ما مغلوب
 و مقهور باشیم کلا زیرا اراده ظفر و غلبه در ما باقی است . عرش یهوه حسود
 ندست ما بلرزه در آمد و بدست ما هم سرنگون خواهد شد . هاز اصحاب با
 خیزید و دل قوی دارید !

بمحض شنیدن این کلمات و اصغای این امر پا خاسته کوهها بر زبر کوهها
 نهادیم و بر قله آن آ لانی نصب کردیم که بوسیله آن صخره های آتشبارامکنه الهی

۱ — امتاس از کتاب « حنت آر کب داده شده » میلتون انگلیزی که عین عبارت
 انگلیزی آن این است :

شده ایم میسازد و چطور آتش آسمانی مارا دود آلود و سیاه نموده و این فکر عظیم و بلندی که وجود مارا بحرکت آورده بوجود آمده است با آنکه ناجروح بسیار شرحه شرحه شده و آتش و یخ سوخته ایم ناید از سرنوشت خود راضی و خشنود باشیم و به بخت خود دعا کنیم که سبب باز شدن چشمان ما شده است از سرنوشت خود شادمانی کنیم . بلی واسطه همین درد و رنج است که برای اولین دفعه طبیعت را احساس نموده برای شناختن و مقهور ساختن آن شور و هیجان آمده ایم وقتی طبیعت مطیع ما شود ما همه خدایان خواهیم بود ولی فرضاً تا اندام طبیعت اسرار خود را بر ما مکتوم ندارد و درک و مسائل را از ما مضایقه نماید و سرعاً را را مجهول و مخفی داشته نماند باز هم ناید شادمان باشیم که بدرد آشنا شدیم زیرا درداست که عواطف جدیدی را ماکشوف میسازد که نمران گرا و ترو شیرین تر از همه ابیجز هائیکه در حوا رحمت ابدی احساس میشود درداست که ملهم عشق و مروت است آن عشق و مروتیکه در آسمانها مجهول است .

این بیانات شیطان قلوب مارا متقلب ساخته آرزوهای تازهئی ایجاد نموده میل فوق العادهئی برای معرفت و محبت در ما پیدا شد .

در حلال این احوال زمین متکون میشد مدار فوق العاده وسیع و امن مانند آن ساعت ساعت فشرده تر و تنگ تر و معین تر میگشت ابهائیکه حزه ها و عرفی اللؤلؤ و اصدا ف را تغذیه میکردند و جهازات خفیه اصدا ف دریائیرا حامل بودند دیگر تمام زمین را نمی پوشیدند و سدر بح محل هائی برای خود گو د میکردند کم کم قارات شروع به پیدا شدن نمودند و روی این قارات در گل ولای گرم حیوانات عجیب الخلقه و حیاتین خریدن گرفتند . حال از جبکها پوشیده شده نژاد های متعدده حیوانی شروع بچریدن علف و طحالب و حبوب و اثمار درختان کوچک و میوه های بلوط نمودند .

وحشی بپوشاند و برای آنکه مدخل دخمه ها بر برب و خرس مسدود بماند قطعات سنگ جلو آن بگذارد و نیز بوی آموختند که چوبی را در برك علف های خشك بچرخاند تا شعله ئی جستن كند و آن آتش مقدس را روی سنگ اجاق عائله حفظ و نگاهداری نماید بر اثر تلقین شیاطین هوشمند اسباز جرأت نمود که در تنه درختان شكافته شده و مجوف قرار گرفته از رودخانه ها عبور نماید چرخ اختراع کرد سنگ آسیاب درست نمود میجراث ساخت با گاو آهن زمین را در هم شكافت و آنرا حاصل خیز نموده غله ئی را که بدست میآورد چون آرد میکرد يك نوع غذای آسمانی محسوب میشد ظرفی از گل کوزه گری ساخت و با سنگ آتش رنه اسبهای گوناگون تراشید خلاصه القول در طی سکونت در بین مردم بسیار آنها را تسلیت میدادیم و چیزها با آنان میاموختیم آنها همیشه ما را نمیدیدند ولی شب در کنار راه ها با شکالی که غالباً عجیب و غریب و گاهی بر اهت و دلفریب بود بر آنها طاهر میشدیم گاهی بمیل خود بشکل غولان خنگی یا دریائی یا هیئت مرد قابل پرستش و درخورد احترامی یا اشکل طفلی زیبا یا زنی کفل پهن در میامدیم بعضی از اوقات بل میکردیم که با اناشیدی که میخواندیم آنها را اذیت کنیم یا از راه شوخی های تندی هوش و دكاوت آنها را نیازمائییم بعضی از ماها که حنبه شطنت و مودد گری داشتند خوششان میامد که سر سر زبان و کودکان آنها بگذارند ولی دوستی بر حای خود بر قرار بود و همیشه در كمك و مساعدت سست نای برادر حقیرمان حاضر خدمت بودیم بواسطه مواظبت های ما نمو هوش انساناندازه ئی رسید که بتواند اوکار با صحیحی داشته باشد و مناسبات غلطی اشیاء برقرار نماید یعنی ولو بر خطا هم باشد روابط بین عالم و معالبل بفهمد. از آنجا که چنان می پنداشتند که روابط سحری صورت و حقیقت را

بود تبر و شاغول و شرع کشتی بانسان داده از این راه از خشونت و صعوبت زندگی مردم کاستیم زیرا در روی دریاچه ها آتادیهائی از نی ساخته و در آنجا موفق به چشیدن لذت استراحت خاطر و فراغ دال مقرون لتفکری شدند که بسایر ساکنین ارض مجهول بود و پس از آنکه توانست بدون زحمت و تلاقی بسیار از خود دفع جوع نماید عشق بجمال و زیبایی در قلب او داخل نمودیم. اهرام ساختند ستونها سرپا نمودند برچها درست کردند مجسمه های عظیمی نصب نمودند که سخت و متصل بر یا ایستاده خمدان بنظر میامدند علائم و نشانه هائی که رمز از تناسل بود بوجود آوردند پس از آنکه انسان بشناسائی ما پی برد بالا اقل وجود ما را محتمل دانست احساسات خوف و محبت نسبت لما دروی پیدا شد عقلا و حکمای قوم ناخوف مقدسی در مراقبه ما نشسته در تعالیم ما تفکرو تعمق میگردند ملل یونان و آسیا بعلامت اظهار امتنان احجار و درختان و جنگلهای ابوه نام ما نذر می نمودند قربانی ها میگرداند و ها میخواندند خلاصة القول خدایان آنها محسوب بودیم و ما را ناسامی هوروس (۱) اینیس (۲) آستارته (۳)

بیرون پریدند و آیکار چون بسیار نزدیک افتاد شد حرارت افتاد عمومی را که برای بهم چسبیدن یرها بکار رفته بود آب نموده و او بدریای آژه افتاده در ان غرق شد اما پدرش دنال در ایتالیا فرود آمده بالاخره در ایتالیا یا مصر مرده است

۱ — Horus یکی از خدایان مصریان قدیم که بشکل مرغی او را تصویر می نموده اند و گاهی با هیگل انسانی و سر مرغی. — هوروس در برد مصریان مطهر آسمان و اقربا است

۲ — Isis — ربه الیوع مصریان قدیم که خدای طبابت و اردواج و رراعت گندم و غیره بوده است و رمزی از تمدن قدیم مصر است .

۳ — Astarté یا Astaroth : — ربه النوع بررك و بیقیان و سایر ملل سامیه ندیم که گاهی قربانیهای آدمی شار وی کرده اند این ربه الیوع در تورات نام هشتادون مذکور است .

ژئوس (۱) پالاس (۲) سیلیل [۳] دمتر (۴) وتری بتولم (۵) میثامیدند شیطان
اسامی دیونیزوس (۶) اوان (۷) ناکوس (۸) ولنه (۹) برستیده میشد و در

- ۱ — Zeus : نام یونانی ژوپیتر رب الارباب است .
۲ — Pallas : یکی از اسامی مینرو رة النوع دآنائی و حنك است و نام پالاس
وقتی بر مینرو اطلاق میشده که جنبه جنگی او مقصود بوده است .
۳ — Cybèle : نام مادر ژوپیتر رب الارباب و نیطون و پلوتون در اساطیر یونان .
۴ — Déméter : نام یونانی سرس (Cérès) آست دمتر خواهر ژوپیتر رب الارباب
میشد و این ربة النوع است که فنون کشت و کار در زمین و حصاد گندم و یغتن نان
را مردم آموخته است ژوپیتر رب الارباب شیفته خواهر خود شده و از این مناسبات پرورترین وجود
آمده است بعدها برادر دیگرش نیطون رب الوع حار عاشق او شده و دمتر را ی فرا را نیطون شکل
مادیایی در آمده نیطون ملنقت شده او هم شکل اسبی متشکل شده بر او در آمده و نتیجه
ن شد که دمتر حامله شده آسبی را آئیده که نام آن اسب در اساطیر اربون Arion
ست . دمتر پس از این توهین تحقیری که از طرف نیطون دید قهر نموده در دخمه ئی
تروی شد و در غیبت او زمین عقیق شده مردم دچار قحطی شدند بالاخره رب الارباب محل
زوای او را دانسته او را برون آورد و دوباره مردم سرک و خود او نفعای زمین رسیدند .
۵ — Triptolème : پادشاه اساطیری که بر حسب افسانه های اساطیری یونان
او این را اختراع نموده و هم او است که از دمتر فن زراعت را آموخته بساکین
آن تعلیم نمود .

- Dionysos : نام یونانی باکوس خدای شراب است
— Evan : یکی از اسامی است که استعاره خدای شراب و مستی یعنی ناکوس
، میشده است اوان مشتق از کلمه « Evohè » است که معنای آن داد فریاد است و
لره فریاد و عریه داده بوشان است .
۸ — Bacchus : خدای شراب و میان که نام یونانی آن دیو نیزوس است
۹ — Lénée : یکی از اسامی دیو نیزوس (خدای شراب) است در
یونانیان است .

ظهورات خود بحدی که درخور فهم و ادراك نوع بشر بود ابراز قدرت و جمال مینمود. چشمش شیرینی و لطف بنقشه های جنگلی را داشت لبانش از حقه یاقوت اناری که ترکیده باشد حکایت مینمود موی کمی که از مخمل هلوها لطیف تر بود گونه ها و چانه اش رامی پوشاید کیسوان بورش که شکل تاجی بهم بافته شده و نا لطف زیبایی بسیار درقمه سرگرم شده با شاخه های عشقه موشح بود تمام حیوانات سبع را میجذوب ساخته بود و چون درجگلهای بزرگ داخل میشد جمیع موحودات وحشی همه جانوراییکه از درخت ها بالا رفته از خلال اغصان حدقه وحشی نشان میدادند تمام جبندگان تند و ترسو که نا میوجات تلخ تغذیه میشدند و درسیه چون مخمل خود قلب وحشی داشتند نیمه انسانهای جنگلها که خیر خواهی و لطف باها القا شده بود و آها هم سرمست سرور و جمال از او پیروی میکردند همه را بخود جذب میکرد. شیطان تانک را غرس نموده بمردم فانی تعلیم داد که خوشه ها را با پا خرد کنند و از آن شراب سازند و ناخیر خواهی و جلال و ابهتی که داشت را همراهان بسیار در تمام دنیا سیر و مسافرت کرد برای همسفری نا او من لشکر بزی درآمد دوشاخ تازه از پیشانیم بیرون آمده دماغی افطس و گوشهائی نوک تیز داشتیم چنانکه در بزها دیده اید دوقده از گردنم آویخته دم نزی در عقبم در حرکت بود باهای پشم آلودم اسم سیاه و دو شعبه ئی منتهی میشد که موزون و منظم زمین میکوبید.

دیونیزوس از راه دیا مشی قاصحانه خود را انجام میداد من بهمراهی او از لیدیا [۱] و مزارع افروگیا [۲] و صحاری سوزان ایران و دشت های غرق در

۱ — Lydie : یا Méonie : — یکی از ممالک قدیمه 'سیای صفر که مشهورترین پادشاه آن کروزوس Crésus بوده که مقهور کورس پادشاه ایران شده است'

۲ — Parygie : افروگیا یا فریجیا : مقطعه ئی از مقاطعات مرکزی آسیای

یخ و نرف مادی [۱] و عرستان خوشحال و آسیای غنی که در دریای آن بلاد
برناز و نعمتی بر ساحل داشت عبور نمودم شیطان روی عرابهائی که شیران و
بوزان آنرا میکشیدند سوار بود و بانغمات نی و دف و جلاجل و طنبور که همه
لرای شرح رموز و اسرار او اختراع شده بودند پیش میرفت. باکانتها [۲]
و نیادها [۳] و مسادها پوستهای خالدار بچه آهوان پوشیده شده بود چوبی را که
مخصوص اعیاد باکوس بود و شاخه های عشقه بان پیچیده شده بود حرکت
میدادند. ساتیرها [۴] در عقب وی دوان بودند و من سردسته دستجات مسرور
آنها یعنی سیلنها [۵] و بانها [۶] و ساتورها [۷] بودم و آنها را رهبری میکردم

صغیر که شهر معروف آن ایکونیوم Iconium بوده که فعلا در آن محل شهر قویه
واقم است و شهر معروف تروا نیز در افریقا بوده که زوس یا شاهلیدی این
مقاطعه را تملک نموده و بعد از کوروس جزو مستملکات ایرانیان بوده است .

۱ — Médie مملکت آسیائی که در بین قرن دهم و هشتم قبل از میلاد در تصرف
فبایل ایرانی بوده و پایتخت آن اکباتان نام داشته است و کوروش پادشاه ایران در
حدود ۵۵۶ قبل از میلاد ارامسحر کرده صمیمه ایران نمود است اعراب نام اذربایجان
و کردستان و عره بمدی داده اند .

۲ — Bacchantes دختر آبی که رسمیات اعیاد باکوس با النوع شراب را بجای میاورند .
۳ — Thyades نام یونانی باکانت ،

۴ — Satyres : — نیمه خدایان اعوان باکوس با النوع شراب که در
انسانه های اساطیری آنها را با موهای یریشان و گوشهائی شبیه بگوش حیوانات و دو
شاخ و سنی چون بز تصور مینمودند .

۵ — Silene : — یکی از خدایان افروعا و اساطیر یونان که پدر باکوس
با النوع شراب است و مسخره بزم خدایان المپ بوده است .

۶ — Pan : — یکی از خدایان اساطیر یونان که رب النوع گلها بوده و از
اعوان باکوس با النوع شراب است شاخ و سم دران داشته و سیار مهیب بود است .

۷ — Centaures : — بر حسب افسانه های یونانی نوعی از عولان که نیمه
سب و نیمه انسانی سار بوده اند و در تسالی مسکن داشته اند .

از زیر اقدام شیطان ازهار و فواکه متنوعه میروئید و چون عصا بر صخرهئی میزد
انهار صاف و روان از آن جاری میساخت.

در ایام اقطاف انگور بسر نشی یونان میرفت روستائیان با عصارهٔ سبزی
سرخ نباتات خود را رنگین نموده با استقبال وی میشتافتند و در حالیکه صورشان
را با نقائیکه از چوب یا پوست درخت یا برك ساخته شده بود میپوشانیدند جام
گلینی در دست گرفته رقصهای شهوانی میکردند. زنان آنها بتقلید انصارالله در
حالی که سرشان بعلف فشاغ موشع بود بخاطره های لطیف خود پوست بچه غزال
و بزغاله گره میکردند دختران ناکره اکلیل ابجیر نگردن آویخته کلوچه های
آردی می پختند و «فالوس» [۱] را در زنبیل های رمزی نقل میدادند. رزبانان
درد آلوده درعرانه های خود سر با ایستاده با عابرین به تبادل مسخره واستهزاء
میرداختند و بدین طریق تراژدی اختراع مینمودند. [۲]

مسلم است که برای تعلیم غرس نباتات و اجبار مردم بر بدست آوردن
میوجات خوشطعم نه فقط دیونیزوس خواب واستراحت در کنار چشمه هارا بر خود
حرام کرده بود بلکه متحمل سخت ترین مشاق شده بود و درین آنکه در بدست
آوردن طریقی برای تقلب ساکنین زمخت جنگاها به نژاد چنك دوست و مطیع

۱ — Le phallus — تمثال و مجسمه آلت رجولیت که وثیون یونان در بعضی

اعیاد ارباب انواع با تشریفات مخصوصه نقل میداده اند.

۲ — این اعیاد و دستجات و تشریفات را که با فتح دیونیزوس (ناکوس) رب النوع شراب
بفعل میامده است Dionysies یا Diorysiaques می گفته اند و در تمام یونان معمول بود و
در اطلی دو قسم دیونیزیاك (اعیاد دیو بیروس) داشته اند اعیاد کوچک و اعیاد برك که

شش رور طول می کشیده و در ضمن نمایش هائی شبیه یک قسم تئاتر بدوی میداده اند. ~~یونانی ها مشتق از همین نمایش ها است~~

قوانین عادلانه تشکر میکرد مکرر درجین او که باتش غیرت و شوق سوزان بود آثار مالیخولیا و جنون غم انگیز دیده شد . ولی علم عمیق و محبتی که نسبت به بشر داشت او را بر همه مشکلات فائق آورد . ای روزهای آسمانی ای فجر زیبای زندگانی^۱ « با کالها [۱] » را در قلعه انبوه جبال و ساحل درخشان بحار بجا میاوریم . « نایادها [۲] » و « اورآدها [۳] » هم داخل بازیهای ما میشدند و چون نزدیک میشدیم « افرو دیت [۴] » برای آنکه بیاخذند شود از کف امواج دریا خارج میشد .

- ۱ — Les Bacchanales -- : نام اعیادی که با کات ها باقتضای باکوس رب النوع شراب در یونان معمول میشدشته آمد .
- ۲ — Les Naïades — : بر حسب اساطیر یونان نایاها دختران ژوینتر رب الاراوند و نیمه خدایانی هستند که موکل بر چشمه سارها و اهارند .
- ۳ — Les oréades : نامی است که در اساطیر یونان به نف های جبال و نزاره ها داده شده است .
- ۴ — Aphrodite : نام یونانی و بوس رة النوع حس و عشق و جمال که بر حسب اساطیر یونان از کف دریا پیدا شده است .

فصل نوزدهم

بقیه سرگذشت

پس از آنکه مردم کشت زمین و چوپانی گله هارا یاد گرفتند و دانستند چگونه قلاع مقدسه را بدیوارها محاط سازند من در مملکت لطیف پراز جنگل های انبوه که ناب « ستفال (۱) » اولیوس (۲) و « اریمان (۳) » مشروب میشود و هم نهر « کراتیس (۴) » عظیم که آهای سرد « ستیکس (۵) » بان افزوده شده ازان میگردد منزوی شدم و در دره پرتراوتی در بای تپه غرق در درختان توت (درختان بوخنو) و زیتون و صنوبر در ۱۰۰۰ یکدسته درختان چنار و تبریزی سفید در کنار چشمه ای که با حزیر لطیفی در پای درختان مصطکی انبوه روان بود منزل گزیدم و برای شبانان و نمف ها بخواندن اناشید پیدایش دنیا و اصل آتش و هوای لطیف و آب و زمین مشغول شدم. بانها میگفتند که چگونه مردمان بدوی قرون اولیه قبل از آنکه شیاطین هو شمند فنون نافعه آموخته باشند بدبخت و عربان در جنگل ها متواری بودند و نیز بانها میگفتند و

۱ — Le stymphale نام اساطیری دریاچه ای در ارکادی یونان که رتة النوع دیان

معبدی بر ساحل ان داشته است

۲ — Olbios : نام بهری است در یونان.

۳ — Erymanther نام اساطیری کوهی در ارکادی (یونان)

۴ — Cra'is : نام نهری در یونان،

۵ — Styx . نهری که هفت مرتبه در اطراف جهنم دور میرند و از خواص این اب

ان بوده که هرکس را در آن فرو میبردند روئن بن مشده است — در افسانه های

اساطیری مذکور است که استیکس يك قسم رتة النوع حشه ها بوده مخصوص چشمه ای که

در ارکادی در زمین کم میشده است ،

ن مینمودم که دلیل اینکه « سمله (۱) » را مادر دیونیزوس میدانستند اینست
فکر خیرخواهانه و حسن نیت دیونیزوس در بین صاعقه زائیده شده است.
در بین همه ملل ملتیکه مطبوع طبع و منظور شیاطین بود همین یونانیان بودند که
از جد و جهد بسیار موفق ایجاد نظامات نیک و قیون مدیعه شدند سعادت‌مند زیستند
این معبد یونانیان دخمه بود که با شاحه های درخت غار درست شده بود
لن تصویری که از خدایان داشتند درختی بود و اولین مذبحشان سذک تراشیده ئی
، بخون « ایفیژنی » [۲] گداگون شده بود اما طولی نکشید که حکمت و
مال را نقطه ئی رسانیدند که هیچ قومی قبل از آنها بان موفق نشده بود
بعد هم هیچ ملتی بدان پایه نرسانیده است ای آرکاد چگونه امری باین خارق
عادگی و معجز آسائی روی زمین پدیدار شد ؟ چرا سرزمین مقدس « ایونی » (۲)

۱ — Sémélé . مادر ااکوس ربه النوع شراب و دختر کادموس پادشاه طس
ژوپیتر رب الارباب عاشق دختر شده بروی در آم وقتی دختر باعای ژوون
زن ژوپیتر در خواست کرد با تمام صعات قدرت و الوهیت خود بروی طاهر
شود ژوپیتر خواهش او را پذیرفته باعصای ربان را بر بانی و صاعقه طاهر شد سمله در آتش صاعقه
سوخت ولی حنین او باکوس در آن ژوپیتر قرار گرفت تا در موعد مقرر زائیده
شد (اساطیر یونان).

۲ — Iphigenie : نام دختر آگاممنون پادشاه یونان و در قصص اساطیری
مذکور است که چون آگاممنون که در حاک نا اهالی تروا بر سایر پادشاهان یونان سم
رباست داشته دریا نازیده امواج شد برای استعانت خود آر خدایان خواست دختر خود
ایفیژنی را در راه ربه النوع دیان قربانی نماید ولی ربه النوع گوساله ماده ئی یاگوزن
ماده ئی بجای ایفیژنی برای قربانی مرستاده ایفیژنی را با خود به تورید برد و در ارجا
او را از خدمات خود قرار داد .

۳ — Ionie : مملکتی از ممالک اسیای صغیر قدیم که بر ساحل دریا واقع بوده و
یونانیان بان مهاجرت نموده و یونانیان ساکنین ایونی جسور ترین و باهوش ترین مردمان
یونان بوده اند .

و «آتيك» (۱) میبایست مثبت چنین گل بی نظیر و مانندی واقع شود ؟ برای آنکه در آن سر زمین نه قسیست در کار بود و نه معما و عقیده ووحی و الهام یونانیان هیچگاه بیروخدای حسود نشدند و فقط از لطف قریحه و حسن ذوق خود و حسن وزبائی مخصوص بخود است که یونان خدایان خود را اتخاذ نمود و چون چشم باسمان میانداخت جز صورت و مثال خود چیزی نمی یافت هر چیزی را در حد و اندازه خود کمابنخی میفهمید معابد متناسب و موزونی بر پا نمود باینمعنی که آنچه در آن معابد دیده میشد لطف وزبائی و اندازه و حکمت بود و درخورشان و مقام خدایان جاویدی بود که دران مسکن داشتند و در تحت اسامی قشك و اشكال کاملی که از قریحه انسانی حکایت میکرد پرستش میشدند . ستونهای که حامل حمال مرمری سقف بودند و افریز و رفوف هر چه بچشم میرسید جذوه و رمزی از انسان در آن نكار رفته و بدانجه در خور ستایش بود در معابد بعضی شهر ها مثل «آتن» و «دلف» (۲) مجسمه های دختران قشك جوانی دیده میشد که مانند آنکه جان داشته باشند با کمال خوش اندامی تبسم کنان سقبقه مخاذن و معابد را بردوش میکشیدند . عجباً از ان ابهت و حسن تناسب و حکمت !

دبو نیزوس مصمم شد بایطالیا که در انجا ویراناگوس مینامیدند و رغبت بسیار به تشپیر اسرار او داشتند برود من در کشتی او که مزین بشاخه های مولود نشسته و در تحت نظردو برادر هلم {۲} در مصب رودخانه ژرد ام «تیر» (۳)

۱ — Attique : قسمتی از مملکت یوفای که آتن بای تحت ان بوده است .

۲ — Dêlphes . نام شهری اوبلاد یونان قدیم که معبدی بنام آپولون در آن شاشده و از معابد معروفه بوده است .

۳ — دو برادر هلم : کایه باین افسانه آساطبری یونان است که Castor و Pollux دو برادر توام را که مانند خواهرشن هلم از نژاد ژو پیتربالارباب بوده اند از خدایان بحر میدانسته اند و شغل آنها را محافظه کشتی در مه بل دزدان بحری تصور میکرد ه اند .

اها را آزرده میساخت و بذائقه شان خوش نمیامد و برای نوشیدن شراب های خوشگوار یونانی
 نمیکخانه مجاور رفته و اینجا در زیر داربست مو در پای رقص دخترنی زنی که ماهرانه
 ناهنك زنك خواصر صاف و باورینش را حرکت میداد دنیا را فراموش میکردند
 دهاقین از بیکار بودن و لمیدن درین حقیف شاخ و برگ درختان و خریچشمه ها
 خوش بودند ولی با وجود این مشاهده میشد که در بین درختان تبریزی کنار راه
 مقدس (۱) مقابر و سیه و مجسمه ها و معابد و مذابح سر بامیشود و هر روز حرکت عرابه ها
 روی تخته سنگهای کهنه و مستعمل بیشتر میگردد وقتی کهنه سر دازی نهال
 آلبالوئی آورد و از آن قرینه معلوم شد که در ممالك دور دستی قونسولی (۲)
 فتوحات عظیمه کرده است و نیز از اناشیدی که بنوای چنك و عود سروده
 میشد دانستیم که رم سیده دنیا پیشرفت های بسیار حاصل نموده است
 تمام ممالکی که دیونیزوس کبیر بقدیم عزم پیموده حیوانات وحشی آنرا
 به آدمیزاد مبدل ساخته و در زیر اقدام میناد هایش فواکه و ازهار رویانیده بود
 در اینوقت نعمت صلح و امنیت و آرامش رومیان متنعم بودند و هوای لطیف

۱ — La voie sacrée — مقصود جا ه وسیعی است که ۳۱۲ میل از
 میلاد توسط کلودیوس آپپوس شروع ساختن آن شده و این مناسبت La voie appienne
 نامیده میشده است این راه از شهر رم شروع میشده و به برنیزی در ساحل بجزایر یاتیک
 خاتمه می یافته است و آدینه فجیمه در طرفین این راه ساخته شده بوده است که بقایای
 بعضی از آنها فعلاً در نزدیکی شهر رم دیده میشود.

(۲) — Consul — در روم قدیم هر سالی یک نفر را بعنوان رئیس قوای مجریه و فرماندهی
 قشون انتخاب میکردید و او را قونسول مینامیدند.

«طاموس [۱]»، «ایزس خوب»، «اونولوس» [۲] همه در فکر بودند که این دنیای مقرون
بصلح و آرامش را مسخر نمایند یهوه از همه اینها پست تر بود و نجات و رستگاریش
مشکوک تر بنظر میرسید، چهل سفای فخفخه و اهت جاه و تجمل آسیائی
حس تحقیر نسبت بقوانین میل باینکه خود را غیر مرئی داشته باشد همه
اینها می بایستی یونانیان و لاتن ها را که از دیونیزوس و موزها کسب معرفت
نموده بودند بسیار از یهوه آزرده ورنجیده خاطر نماید خود یهوه هم میدانست
که قابل جذب قلوب مردمان آزاد و نفوس مهذب نیست این بود که حبله ئی
اندیشید و برای قریفتن نفوس افسانه ئی جعل نمود که اگر چه در لطف و حسن
ذوق باقصص اساطیری که شاگردان قدیمی ماان مطرر شده بودند برابری نمیکرد
ولی باوجود این برای جلب عقول ضعیفه که همه جا جماعات بسیاری از آنها دیده
میشود کافی بود باری چین گفت که تمام مردم نسبت به یهوه مرتکب گناهی شده
اند و آن گناه موروئی بوده و یکنفر آن معصیت درایند دنیا و در حیات آینده (زیرا
این مردم قانی مجنونانه چنان می بدارند که و خودشان در جهنم ها ممتد و طولانی
است) مستوجب زحمت ورنجند پس ازاین مقدمه یهوه مکار چنان فهمانید که او
پسر یگانه خود را بزمین فرستاده است که بخون خود اشر و تبرئه نماید و
خونهای گناه باشد البته این امر قابل قبول نیست که مجازات خونهای گناه
واقم شود و درد ورنج خطارا ترئه نماید و چیزی که بیشتر از همه از عقل
بعید است این است که معصوم جبران معصیت عاصی را بکنند مسلم است که

(۲) —Thamous— یکی از خدایان بابل که پرستش او درعرب هم معمول شده است
و این همان اسب که حزقیل «بی درکتاب خود» (آیه ۱۴ باب ۸) بان اشاره نموده و «توز»
نامیده است .

() —Eubulus— او کتبی که مترجم دردسترس داشته تحقیق مفهوم این لغت ممکن شد

فصل بیستم

بقیه سر گذشت .

این خرافات تازه ابتدا در سوریا و افریقا منتشر شده در بنادر کنار دریا که جماعات پلید است نفوذ یافت کم کم در ایتالیا رخنه پیدا نموده ابتدئاً بنادر بدکار و غلام سرایت کرده بعد در طبقات عوام بلاد ترقیات سریعه نمودولی مدت ها در آن خرافات راحت بودند و مثل قدیم هر سال روستائیان درخت صنوبر را که بخون گراز جوانی سیر آب میکردند نذر «دیان» «۱» مینمودند خدا عائلات را بواسطه قرانی کردن خوک ماده ئی نسبت بخود خیر خواه میساخته برای با کوس نیکوئی کننده و دوستار مردم از غاله ئی که از سفیدی چون بر می درخشید نثار میکردند و اگر سیار ققییر و بی چیز بودند لا اقل قدری شرا و آرد نیاز خدایان حافظ عائله و تاکستان و مزرعه مینمودند بانها چنانچه داده بودیم که اساس حسن نیت است و حتی کافی است که نادرست ظاهر معبد ارباب انواع لمس شود خدایان با نذور سیار حقیر هم خوشدل شوند در خلال این احوال سلطت یهوه در صد ها امکنه بواسطه اعما مجنونانه ئی اعلام میشد و پیشرفت حاصل مینمود مسیحیان بحرق کتب و معابد مشغول بودند و شهر ها را طعمه آتش میساختند و حتی دامنه مصائب تاصحاری هم کشانیده بودند زیرا هزار ها بدبخت در صحرا ها پراکنده شدند و غضب و خشمشانرا متوجه بخود نموده بانوک آهن خواصر و اکناف خود را شرحه میکردند و از تمام کره ارض اله وزفیر مبتلایان و بنوایانی که باختیار خود

۱ — در بین وثیون قربانی مخصوص به دیاب رنه النوع حشکها و شکار گراز ؛

گوزن ماده ئی بوده است

در معرض مصائب در آورده بودند بطرف یهوه متساعد میشد و این ناله هارا حمد و ثنا و تجلیل و تسبیح می پنداشتند (۱) گوشه نشینی بی نام و نشان من هم بیشتر از آن ممکن نبود دوام یافته و از غضب و تعرض این مجانبین مصون نماند.

در قلعه تبهائی که مشرف بر جنگل درختان زیتون بود و همه روزه باصوات نی لبك من باهتزار و فرح میامد از اولین سالهای صلح رومان معبد کوچک مرمری که مثل صوامع بناکان مدور ساخته شده بود بر پا بود. این معبد دیوار نداشت و بر روی قاعدهائی که هفت پله ارتفاع داشت واقع شده بود باین شکل که

۱ — اشاره بآن است که در قرون وسطی مسیحیان در طی اعمال مذهبی و توبه و انابه بصرب تازیانه خود را مجروح میساخته اند و آرا یک نوع ریاضت و عبادتی فرص می کرده اند اساساً این قسم عادت تقریباً در تمام مذاهب و ادیان شایع بوده است چنانکه هرودوت مورخ شهر یونانی نوشته که مصریان قدیم در رورهای اعیاد سالیانه بام ربه النوع آیزیس خود را میزدند و بسر و سینه میکوبیدند و زبر در اسارت در بعضی از معابد بعدی اطفال را تازیانه میزدند که خون در بدنشان جاری میشد. در حدود سنه ۱۳۵۹ میلادی جمعباتی در قسمت معظم شمال ابطالیاتشکیل شد که همین عادت را بدام یدنوع عادت و توبه و انابه و عمل مذهبی معمول نمیداشتند و این عمل مثل مرض مسری بجهت حاسرات بوده و ارحله در ایالات رن و مقاطعات مختلفه آلمان و بوهیم شایع شد و روز و شب دستجات معصل مرکب از طبقات مختلفه پیر و جوان بر ناست کشیشی که حامل صلیب ها و علم ها بودند تشکیل یافته در کوچه ها میگشتند و تمشی کان آدعیه و آواراد تنی موده و ا تازیانه خون از اندام خود جاری میساختند. کدلك در ۱۳۴۹ میلادی در موقعی که مردم آلمان بواسطه حدوث زلزله های متعدد و شیوع مرض طاعونی که موت اسود (Black death) نامیده شده است بسیار خائف و مشوش بودند عین همین اعمال خود زبی تکرار شده است و فراسویان این عمل را Flagellation مینامند فعلاً این عبادت از دین اروپائیان منسوخ شده ولی باز هم نادراً در بعضی صوامع مرتاضین معمول به دارد.

نابکار را با دودست فشردم که خفه شد.

درین آنکه آن نساس با صورتی کبود و زبانی آویخته در پای خدای خندان بر زمین افتاده بود من بسر چشمه مقدس رای تطهیر خود رفته سپس این سرزمین را که طعمه چنگال مسیحیت شده بود بدرود گفتم و از « گول (۱) » گذشته بسواحل « سائون (۲) » که در قدیم الایام دیونیزوس تانک را بدانجا آورده بود رفتم. هنوز این اقوام خوشبخت خدای مسیحیان آشنا نشده بودند بلکه درخت تیغ انبوهی را که شاخهای مبارکش تا زمین میرسید چون قشنگ و زیبا بود میپرستیدند و بشاخه های مقدس آن نوارهای کوچک پشمی میبستند و نیز چشمه مقدسی را پرستش نموده در دخمه مرطوبی تمائیل سفالین ارسام نیاز میگذاشتند قطعات پذیر و صحن شیرینی نذر نمف های جنگلها و جبال میکردند اما طولی نکشید که خدای جدید رسول حزن و اندوهی نزد آنان برسالت فرستاد این رسول (۳) که از ماهی دودی خشکتر بود با آنکه واسطه روزه و شب زنده

۱ — Gaule . رومسان این مملکت را بدو قسمت مقسم مینموده اند: گول این طرف الپ (است روم) که عبارت از قسمت شمالی فعلی ایتالیا است و گول آنطرف الپ که عبارت از فرانسه و سویس و لژریک و ژسمتی از المان فعلی است یعنی تمام ممالک واقع بین جبال الپ و حنال پرنه و اقیانوس اطلس و رودخانه رن .

۲ — La Saône : نام رودخانه ای در فرانسه که بالاخره در ردیکی شهر لیون رودخانه رن میریزد .

۳ — اشاره اولین مبلغ و مشری که ساکین فرانسه قدیم را با اعتناق دیات مسیحیه هدایت نموده است در تواریخ درست معلوم نیست که اولین مشر که آمده است یکی از اقوال مشهوره این است که در زمان امپراطوری دسبوس (۲۴۹ — ۲۵۱ میلادی) پیش موسوم به Dionysius با شش نفر کشیش دیگر ابتدا بگول آمده اند بعضی دیگر که اند لعاذر Lazare و مریم مجدلیه اولین مبلغین گول هستند .

از خانواده اعیان بود و هنوز کمی از آثار لطف و زیبایی لاتینی در وی مشاهده
 میشد این مرد کنیز آزاد شده‌ئی داشت که بسیار مورد محبتش بود و او را رفیق
 بستر ارغوانی مزین بگل‌های نرگس خود برار داده بود غلامانش تا کستان
 و باغ او را زراعت میکردند خودش شاعر بود و بساک « اوزون [۱] قصائدی
 راجع به ونوس و شرح اینکه چگونه آن ربه النوع فرزند خود « آمو» را با
 گل تازیانه میزد میسرود اگر چه مسیحی بود ولی مرا خدای آن محل شمرده
 شیر و میوه و سبزی بمن میداد من هم در عوض در ساعات بیکاری با صوت
 نیلک خود او را شادمان میساختم و خوابهای خوش بوی الهام میکردم بلی حقیقت
 امر این است که این گولواهای آرام و صلح جو از یهود و پسرش بسیار کم
 اطلاع بودند .

اما ناگهان آتش‌هایی در افق برق میزدند و باد خاکسترهایی نقاط بدرخت
 جنگلهای ما میریزد دهاقین یک قطار طولای عرانه در جاده‌ها میکشاند یا آنکه
 گله‌های خود را میرانند نهره‌های وحشت آور از دهات بگوش میرسد همه
 فریاد میزنند . « آی نور کوئدها [۲] ... » ، ابتدا یک نفر سوار از دور
 پیدا میشود که یزه‌ئی در دست دارد و از پا تا سر غرق در مفرغ روشنی است .
 و موهای بلند و سرخی که قسمت شده روی شانه هایش اتساده است
 بعد دو سوار دیده میشوند سپس بیست و طولی نمیکشد هزاران سوار خشن

۱—Ausone : شاعر لاتینی که در نورد و متولد شده و در همانجا فوت کرده است و اشعار لطیفی
 از خود بیادگار گذاشته است (۳۱۰ — ۳۹۲ میلادی).

۲—Les Burgnudes : نام ملتی رمللژ رمانیک (ساکسن آلمان قدیم) که در ۴۰۶ میلادی
 ترگول (فرانسه امروز) تسلط یافتند و برگوندها از سایر اقوام ژرمانیک کمتر متوحش بوده‌اند و
 بعضی صنایع ارقبل آهنگری میدانسته‌اند و رودی تمدن لاتینی را اخذ عوده‌اند.

و خون آشام پیدا میشوند این سواران وحشی بیرمردان و اطفال را قتل عام میکنند و زیاده روی را بحدی میرسانند که حتی بجده هائیکه گیسوان سفیدشان بنعل کفش آنها میرسد و از غایت پیری حکم اطفال خرد سال را دارند اقاء نمینمایند . گولوای جوان و کنیزك رعایش بستر مزین ندرگس را بخون خود میالایند . وحشیان برای آنکه گاوآن را بزنند کلیساهارا میسوزانند خم های شراب را میشکنند و چون سرداب غرق در شراب میشود از روی گل آن شراب را بالا کشیده می نوشند ، زنان نیمه عریان آن وحشیان در عرايه های جنگی همدوش شوهرانند . بورگوندها پس از احراق اعضاء مجلس اعیان و ساکین بلاد و رؤسای کنائس در زیر رواقهای « فوروم (۱) » شراب بخم میاندازند خلاصه بانزده روز از این قصایا میگذرد که میسیم یکی از آن وحشیان در آستانه درخانه خود اطفای که روی دست زن بورش بلند شده است با گشاده روئی در ریش انبوه خود میخندد دیگری کوره آهنکاری را روشن نموده منظمآهن میکوبد یکی دیگر زیر درخت لوطی برای رفقاییکه دور او مجتمع شده اند در مناقب خدایان و پهلوانان نژاد خود نغمه سرائی میکند دستهائی دیگر سكهائی که در آسمان افتاده و شاخهای گاو بری ورقی و بعوید بر ساطی گسترانیده می فروشند . ساکنان قدیمی مملکت کم کم اطمینان حاصل نموده از جگلهائیکه دوان متواری شده اند بیرون آمده بار دگر بساختن صوامع محروقه میپردازند و بزرع و کشت اراضی و پرواز و پرورش تارك مشغول میشوند مجملا دوساره زندگی از سر میگیرند .

ولی این ایام اربرمشقت ترین و بداحت ترین ادواری است که بر نوع بشر

گذشته است . وحشیان سرتاسر امپراطوری را فرا میگیرند . از آجائیکه این اقوام عادات خشنی داشتند و دارای حس انتقام و هم بسیار طماع بودند قویا پیر و عقیدهٔ نفارهٔ گناهان شدند یعنی افسانه یهوه و پسر یگانه اش بکوششان خوش میامد و باسانی بان عقیده پیدا کردید خاصه آنکه رومیان که بعقیدهٔ آنها عالم تر از خودشان بودند و سرّاً فنون و عادات آنها مورد اعجاب و استحسانشان بود این تعالیم را دادند و اسفاً یونان و رم جز مثنی دیوانه اخلاقی از خود بجا نگذاشته بودند علوم و معرفت تمامها از میان رفته و بزرگترین فضیلت این بود که کسی در منبر کلیسا بتواند نغمه سرائی ننماید و اشخاصی که چند جمله از تورات حفظ داشتند از فحول علما بحساب میآمدند و از دههٔ و اعظم رجال شمرده میشدند البته همانطور که هنوز جنس مرغان مقرض شده بود نوع شعرا هم از میان رفته بود ولی اشعارشان از هزارجا می لنگید شیاطین قدیمی و قریحه های نیک بشری چون مسلوب الاحترام شده و در مورد طرد و نفی و تعقیب و تفتیش واقع شده بودند در جگله پنهان شده اگر گاه گاه مردم طاهر میشدند برای اینکه جالب توجه شوند و آنها را تفرساند اشک و حشمتی در میامدند مثلاً بالوان سرخ یا سبز یا سیاه و باچشمان غمناک رحمت خیز و دهانی گشاد که دندانهای مانند دندانهای گراز داشت و شاخدار یا نادامی از عقب بیرون آمده و گاهی باصورت انسانی که روی شکم واقع بود جلوه گر میشدند تمفها بجمال و دلرایی خود باقی بودند چون وحشیان اسامی قدیمی آنها را نمیدانستند آنها را احنه و بریان می نامیدند و اخلاق بلهوسانه و عادات کودکانه بابها نسبت داده هم آنها را دوست میداشتند و هم از آنها برسان بودند

اگرچه ما شیاطین بسیار ذایل شده بحصیص خواری و پستی افتاده بودیم

بسرهای مهیب و مهول، منتهی میشد و همچنین ستونها ئیکه بکار رفته بود جسمه غولانی داشت که یکدیگر را می بلعیدند .

بالجمله باین وحشیان علوم و ادبیات آموختیم یکنفر جبر اعظم که خلیفه‌اللهش
بگفتند و «ژربر» (۱) نامیده میشد از مادرش حکمت طبیعی و حساب و موسیقی آموخت
و میگفتند که او در این علوم روح خود را مافروخته است باری قرنهای
گذشت و اخلاق و رفتار بهمان حال خشونت باقی و دنیا دستخوش آتش و
شتاب بود. جانشینان جبر اعظم یعنی ژربر علم دوست تنها بتملک ارواح قذاعت
موده (زیرا فوائد و منافع حاصله از ارواح از هواهم خفیف تر و بیحاصل تر است)
رآن شدند که اجساد را مالک شوند باین معنی که بهوای سلطنت مطلقه عمومی
فتاند و سند صحت این داعیه را حقی میدانستند «که از یکنفر ماهی گیر دریاجه
لبریه» [۲] بانهارسیده بود بدلیل جانشینی این ماهی گیر خود را محق میشمردند.
قتی یکی از آنها نزدیک شد که بر ژربر مهمل که جانشین او گوست بود غلبه
جوید ولی عاقبه الامر حکومت روحانی ابدی مجبور شد که باحکومت ظاهری
موقتی مماشات نماید و مردم بینوایان این طبقه رؤسای ضد یکدیگر در رحمت
رکشمکش بودند و لا ینقطع در زد و خورد و حشت آوری میزیستند بطوریکه جز
حک و قحطی و کشتار عام چیری دیده نمیشد از انجائی که مصائب و الام لاتعد

۱ - Gerbert . — در ۹۳۵ میلادی متولد شده و کشیش ریمس (Reims) و یکی از محول علما و ادبای عصر خود بوده است - در سنه ۹۹۹ میلادی پاپ انتخاب شده و بنام سیلوستر دوم Sylvestre موسوم شده است در ۱۰۰۸ میلادی در شهر رم مرده است و او اولین پاپی است که بهر تسلط بر اراضی مقدسه و حاکمهای صلیبی افتخار است

۲ - اشاره باینکه باب از بطرس حواری ادعای وراثت رتبه خلافت مینموده و

بطرس از حمله ماهی گیران دریاچه طبریا یا طبریّه^۵ فلسطین بوده است.

ولا تحصائی را که بان مبتلا بودند از خدا می‌شمردند لکن او را عظیم الرحمة و بسیار نیک بینامیدند نه آنکه من باب طعنه و طنز چنین بگویند بلکه در نظر آنها هر که صربش از همه قوی تر بود از همه بهتر و نیک تر شمرده میشد بعبارت اخری اقوی احسن گفته میشد در این ایام محن و شدائد برای اینکه وقت خود را هدر نداده از بیکاری استفاده نموده انرا بتحصیل و تعلم گذرانیده ناشم مباشرت بامری نمود که ممکن است سبب تعجب گردد ولی چون بدقت نظر شود اقدام بسیار عاقلانه ثی بود .

در مراتع بین سائون و حبال شاروله [۱] تپه پردرختی است که در دامنه آن چمن‌های دلگشائی که با چشمه خرمی آبیاری میشود واقع است در این محل صومعه ثی دیده میشد که دو تمام عالم نصاری معروف و مشهور بود . من پاهای متشعب خود را در زیر ردای بلند مخصوص بکشیشان پنهان نموده در این دیر کشیش شد ، راحت و آسوده زندگی میکردم و از شر عساکر و مزاحمه ارباب سیف که با دوست و دشمن علی حد سوء موذی و معاند بودند محفوظ میزیستم . بیچاره انسان که لعالم طفولیت برگشته بود محتاج بود که چون کودکان دوباره هر چیز را بیاموزد و درس معرفت را از الف شروع نماید برادر طریقت و همسایه حیره ام «لوقا» که سرگرم تحصیل عادات و خصوصیات حیوانات بود چنان تعلیم میداد که موش خرمائی از گوش آستن میشد .

من در صحاری نباتات طبی و عقاقیر جمع میکردم و بدان وسیله در تسکین درد مرضی میکوشیدم زیرا تا آن زمان یگانه راه استعلاج لمس اشیاء متبرکه و بقایای قدیسین بود . چند نفر شیطان امثال و اقران من که از پاهای متشعب و بقرینه کلمات خیر خواهانه شان آنها را شناختم در آن دیر بودند و ما توحید مساعی نموده غایت جهد را در راه تنویر افکار و تصفیه عقول آن کشیشان مبذول

داشتیم. در بین آنکه کودکان خرد سال در سایه دیوارهای دیر مشغول تیشله بازی بودند آقایان مذهبی ماهم سرگرم یکقسم بازی دیگری بودند که دریمعنی گری و بیهودگی شبیه بهمان تیشله بازی اطفال بود ولی باوصف این سبب تفریح و سرگرمی من بود زیرا بهر نحوی که ممکن باشد باید وقت را گذرانید و حتی اگر بخوبی امعان نظر شود تنها مورد استعمال حیات و یگانه کار زندگانی همان وقت کشی است. باری بازی ما که بافکار و ادواقمان که در آن واحد هم بسیار لطیف و هم بسیار خشن بود خوش میامد بازی کلمات بود در این بازی که جمع مدارس ما و حتی تمام عالم مسیحیت را باتش جدل مشعل ساخته همه را مضطرب داشت دو دسته بودیم یکدسته چنان معتقد بودند: که قل از آنکه سبب ها بوجود بیایند فکر و مثال سبب نوعاً وجود داشت و قبل از آنکه طوطی ها پیدا شوند فرد کامل طوطی موجود بود، قبل از آنکه کشیش های هرزه و پرخور در عالم وجود ظاهر شوند نوع کشیش و نوع هرزگی و نوع پرخوری موجود بودند، پیش از آنکه باها و گونها در این دنیا بوجود بیاید نوع اردنك و لگد درکونی در ازل الازل در سیئه عالم خداوند محفوظ بود [۱] دسته دیگر در مقابل انها میگفتند که قضیه برعکس است نایممعنی که بدایش سبب ها سبب شد که انسان فکر سبب را نکند، طوطی های متعدد و فکر نوع طوطی را ایجاد کردند. کشیش ها فکر نوع کشیش و هرزگی و پرخوری را موجب شدند و فکر اردنك و لگد درکونی برای انسان حاصل نگردید مگر پس ازانکه چنان که باید و شاید اخذ و اعطاء شد. بازی کندکان

(۱) — اشاره بفلسفه افلاطون و عقیده او راجع به مثل و اینکه عالم حسی را صورت غیر کامل عالم مثالی تصور میکرد است و باصطلاح حکمای اشراقیون «لکل نوع جوهری مستقل الوجود فی عالم الطبیعة فرد مجرد فی عالم الابداع» •

تیز بنا شده بود که مانند تیر رو باسمان پیوه مرتفع بودند [۱] و در آن واحد ادعیه خاضعین و تهدیدات گردنکشانرا برای او حمل و نقل مینمودند زیرا بهمان اندازه که مردم را باید عامل این بناها شمرد بهمان اندازه هم ما شیاطین دست در کار بوده ایم و واقعا تماشای عربی اود که کسی ابناء بشر و شیاطین را معادر بنای کلیساها مشغول ناز بیاندوبیند که هر يك سرگرم شغلی است یکی اره میکشد دیگری صاف میکند سومی سنک جمع آوری مینماید جماعتی روی ستونها و افریزها انواع نباتات و خارها و ازهار از قبیل شوک الدواب و کگر و اشترخار و زهرالعسل حجاری مینمایند دسته ئی تمثال عذاری و قدیسین میتراشیدند بعضی صور غریبه مارها و ماهیانی که سر خری دارند و بوزینه هائی که کفل خود را میخارند میکشند خلاصه القول هر يك هر چه در قوه دارد بمعرض شهود میاورد و هر يك بمقتضای قریحه خشن یا ملایم و هوش عالی یا مضحك و ذوق کم یا زیاد خود اثری ابراز داشته و از مجموعه این آثار مختلفه در عین تنافر صور و عدم اتفاق اشکال مجموعه موزون و زیبائی ایجاد میکنند و نشید شادمانی و دردی لوحود میاورند مجملا انقدر درهم و برهم و پر از هیاهو بود که «برخ نابل [۲]» محسوم میشد در نتیجه تشویق

۱ — اشاره يك قسم معماری و صنعتی که در قرون وسطی معمول بوده و در اصطلاح سنک گوتیک (art gothique) نامیده میشود و از ربع اول قرن دوازدهم میلادی تا اوائل قرن شانزدهم رواج داشته و شاعکارهای بزرگ معماری از آن دوره باقی مانده که یکی از آنها کلیسای معروف «نوتردام» پاریس است.

۲ — Tour de Babel: بنا براینکه در باب یازدهم سفر تکوین توراۃ مذکور است اولاد و اعقاب نوح مصمم شدند ارحی بسارند که سرش باسمان برسد خداوند برای اینکه آنها را از این کار باز دارد چنان کرد که آن مردم که با ابوقت يك لغت داشتند از آن پس زبان یکدیگر را نمی فهمیدند در اصطلاح ادبا کبابه نان است که در محلی با در ساختمانی به حدی هیاهو و احوالات مختلفه بگوش رسد که نتوان از آن چیزی فهمید.

نمرهٔ فواد آنها را در شکمشان بدرند ، بدبختان بینوا از این اوضاع مدهوش بودند گاهی صلح برقرار شده بار دگر روزگار چون شکر بر میگشت ولی بدون جهت و سبب در تحت اثر يك قسم ترس جنون آسائی خانه هارا ترك گفته دسته دسته نیمه عریان میدویدند و ناقلاب های آهنین خود را شرحه شرحه نموده تغنی میکردند . . . البته من یهوه و پسرش را مسئول همهٔ این مصائب نمیدانم و تصدیق میکنم که بسیاری از امور دلخراش و بد بدون ارادهٔ او و بر خلاف میل او واقع میشد ولی چیزیکه مرا بفکر خدای خوب (چنانکه باین وصف مینامیدندش) متذکر میکند اینست که خلفای او یعنی پاپها دأبی مقرر داشته و درین همهٔ مسیحیان معمول داشته بودند که مردان و زنانی را که در نتیجهٔ تعالیم شیاطین عقاید مخصوصی نسبت باین خدا ابراز میداشتند بانعمهٔ ناقوس و تغنی مزامیر زده زنده بسوزانند (۱) .

۱ اشاره بحاکم انکبوسیون Inquisition که در قرون وسطی و اعصار جدیده در تمام ممالک مسیحیان دائر بوده و آراسته یعنی متدعین را بحکم آن محاکم میسوزانیده اند — نابلسون کبر بکلی این محاکم را لغا نموده است .

فصل بیست و یکم

بقیه و انتهای سرگذشت

ازوجنات چنان استنطاق میشد که علم و فکر ابداً محکوم بزوال شده و دیگر باره زمین روی صلح و شادمانی و جمال را انمیدارست پسند.

اما روزی چند نفر کارگری که زیر دیوار های رم در کنار جاده کهنه ئی مشغول حفر زمین بودند تابوت مرمری یافتند که درجوانب آن تمائیل خدای عشق و فتوحات « ناکوس » حجاری شده بود چون سرپوشن از تابوت برگرفتند باکره ئی پیدا شد که صورت نورانش با طراوت دلفریبی میدرخشید . گیسوان بلندش برشانه های عاج مانند ی پراکنده شده در خواب خود متبسم بنظر میامد ، جماعتی از اهالی شوق و حرارت سیاری پیدا نموده آن تابوت را بر سر دست به « کایتول [۱] » میبردند مردم دسته بدسته برای سیر حسن بی پایان و زیبائی لایوصف آن باکره رومی گرد آمده با کمال صمیمت و سکوت بر جای ایستاده بکوشه چشم بگرازند که کی روح آسمانیکه در آن شکل دلربا مضمر است قیام نماید بالجمله تمام شهر بدرجه ئی از این منظره بهیجان آمد که پاپ حق داشت بترسد که مبدا آن بدن نورانی سبب پیدایش مذهب بت پرستی شود این بود که شبانه آنرا دزدیده مجرمانه مدفون ساخت اما این احتیاط ها بیهوده ماند و همه این دقت ها بلائمر و نتیجه ۱ زیرا زیبائی و جمال قدیمی بعد از قرن ها توحش و ربررت يك لحظه در مرأی و منظر مردم جلوه گر شد و صورت و تمائیلکه در همان يك لحظه در ارواح آنها مرتسم نموده بود کافی بود که میل حادی برای عشق و

۱- Le capitol : معبد و قلعه‌ای که بر روی تپه Capitolin (یکی از هفت تپه شهر رم) بنا شده است و در این محل فاتحین را متوج مساخته اند .

کلیدها (۱) رادوبای خدایان انداخته در خفا بخود قربانیانها اهداء مینمودند «بولیمنی» (۲) رة النوع شعر و غزل سرائی باقیافتة تفکر و تدبیر و آرنج خود تکیه نموده رشته زرین افکار خود را دست میگردانفت تازی «گراس» [۳] های زیبا و نمف ها با ساتیر هادر بساتین دستجات رقص

اول است که از ۴۱۴ تا ۳۳۵ میلادی یاپ بوده (تیار شبه بکلاه های ایرانی اوائل قاجاریه بوده است قبل از قرن بهم میلادی تیار تاج نداشته از اواخر قرن سیزدهم بعد يك قسم تاجي بتیار منضم بوده است تاج دیگری یاپ بونی فاس هشتم بان اضافه کرد وان کتایه از این بود که سلطنت یاپ دارای دو وجه است دیا و آخرت یاروح و جسد در قرن چهاردهم ۱۳۴۲ میلادی یاپ بندیکت دوازدهم نیاری دارای سه تاج بسر گذاشت و سه تاج فعلی رمز از ان است که یاپ حکم فرمای بر آسمان و زمین و جهنم است (دائرة المعارف بریطانیا جلد ۲۶ صفحه ۹۱۲) .

۱ — کلید ها از جمله کارهای کشیشان کاتولیکی غفران خطایا است و این عمل «قوة کلیدها» (Potestas clavium) نامیده میشود و قوة غفران خطایا در درجه اول و نحو اتم و اکمل از محتصات یاپ است و اوست که این قوة را به کشیشان اعطا میکند و اما مدرک یاپ اینست که او جانشین حضرت بطرس است و نص ایة ۱۸ و ۱۹ باب ۱۶ انجیل متی است که : (ومن تبر تورا میگویم که توئی بطرس و بر این صخرة کیسای خود را بنامیکنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت و کلید های ملکوت آسمان را بتو میسپارم و آنچه در زمین بندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشائی در آسمان گشاده شود) . بنا بر این کلید ها رمز از این است که یاپ میتواند خطایای کسی را عفو نموده ابواب آسمان را بروی مفتوح سازد یا بالعکس کسی را از رحمت الهی محروم نموده باب آسمان را بروی مسدود سازد بعنایة اخري باب جهنم را مفتوح کند .

۲ — Polymnie : یکی از رة النوع شعر و آواز و حافظه و قوة ادراک است — نمایشی که صنعت گران از بولیمنی داده اند همیشه در هیئت تقدیر

و تدبیر است و غالبا به ستوبی تکیه نموده دست زیر زنج گذاشته غرق دریای فکر است .

۳ — les Grâces : — که یونانیان شاریت (Charites) نامیده اند سه رة النوع اند که شغل آنها ایجاد نکات و لطائف مخصوصه حسن و زیبایی است و اگر آنها نمی بودند حسن بخودی خود حلوه نمی داشت بقول شاعر ایرانی که . هزاران نکته میباشد بغیر از حسن و زیبایی آن (هزاران نکته) از فاذک کارهای گراس ها شمرده میشود.

تشکیل میدادند خلاصه القول زمین درکار بود که دوباره فرح و شادمانی بیاموزد اما تف بر بد بختی و اف بر بد طالعی حادثه شومی که واقع شد این است که یکنفر «کشیش آلمانی» [۱] که از بسیاری آبجو و زیادتی علم لاهوت بف نموده و متورم شده بود بر ضد این ست پرستی جدید الولاده قیام نموده آنرا مورد تهدید قرار داده بر مخاصمه بر خاسته يك تنه بر همه رؤسای کنیسه ظفر می یابد و ملل مختلفه را برا یگزاندن آنها را باصلاح دعوت میزنماید مختصر کلام آنچه را در شرف انهدام بود نجات میدهد . عبث بعضی ازما شیاطین بسیار زبردست جدو جهد نمودیم که شاید نتوانیم وی را از این کار منصرف سازیم . شیطان ناهوش و و ماهری که در زمین «بعلزبول» (۲) نا امید می شود همدم و

۱ — مقصود از کشیش آلمانی مارتن لوتر (Martin Luther) (لوتبروس) سکسویا اراهایی ایسلن (Eisleben) آلمان است (۱۴۸۳ — ۱۵۴۶ م). لوتر ابتدا در دارالفنویا معلم فلسفه بوده بعد در سلک کشیشان ییروان « سن اوگوستن » در آمده در ۱۵۱۱ میلادی مسافرتی روم عوده در این مسافرت عقایدش است بمقام پاپ متزلزل شده وارد سرحال عرفان و عوالم اسرار گشته نکلی خود را ارکبسه کاتولیکی محرا ساخته علما بر ضد اعتراف سلطه مطلقه حبر اعظم روم و غف ان خطایا و عادت ایقونات و عرویت کشیشان و امثالها قیام عوده است چون ار طرف پاپ تکفیر شد در میدان عمومی یکی از بلاد آلمان فرمان پاپرا سوخته (۱۵۲۱ میلادی) و تحت حمایت شاهرا دگان ساکس کتاب مقدس را زبان آلمانی ترجمه کرده (ریزآ ترجمه کتب مقدسه در برد کاتولیک ها ممنوع بوده) و عیت دسته می دیگر بشر اصلاحات مذهبی که در نظر داشت پرداخت و خود متزوج شد (زیرا که شاه مذهب کاتولیک ارسدر تاساق نابد غیر متزوج نداشتند) . لوتر حیان خیال میکرد که اگر شیطان روی ظاهر میشود و نانوایای او مخالفت میوررد .

۲ — Bézébutl : بعلزبول یعنی رئیس ایاله نالسه یارگیس دیوان که در احوال متی فصل دهم آیه ۲۵ و فصل دوازدهم آیه ۲۴ و ۲۷ نام بعلزبول ذکر شده در تورات (کتاب دوم پادشاهان باب اول آیه ۱۶) بعل ربوب وارد شده است.

مصاحب او شده گاهی از راه دلائل عالمانه از مناظره و مجادله مقهورش می سازد و گاهی بواسطه شیطنت کاری و اذیت بسیار او را بستوه میاورد .

ولی کشیش مبرم سمج دوات مرکب خود را بسر بعزبول پرتاب نموده [۱] اصلاح نحس خود را تعقیب مینماید . خلاصه القول چه بگویم ؟ این کشتیان تو مانند قوی البیه سفینه در هم شکسته و معطل نئسه را مرمت نموده داخل و خارج آنرا اصلاح و آرایش کرده دوباره آنرا در آب انداخت و شاید درست گفته باشم که عیسی مسیح زیاده ازده قرن تاخیر غرق خود را مدیون باین کشیش است . از آنوقت بعد امور از بد بد تر شد و دم بدم در وخامت اوضاع افزوده گشت پس از این کشیش گردن کلفت می خور جنجال کن غوغا طلب اوت به « مجتهد طویل القامه خشک و قح ژانوی [۲] * رسید که سر ابا معلو بروح یهوه قدیمی بود و با کمال قوی میکوشید که دنیا را بحالت ایام نحس بنحس « یوشع بن نون (۳) » و « قضاة اسرائیل (۴) » برگرداند مجنون

۱- اشاره باینکه اوتر خیال میکرد که اکثر شیطان روی ظاهر میشده و با کارهای او مخالفت نمیکرده است چنانکه خود لوتر میگوید . « چون دیدم که دوباره او (یعنی شیطان) در کار شروع کردن است کشتا.های خود را جمع نموده برخجوات رفتم وقتی دیگر شیدم که در پشت نام منزل راه میروم ولی دانستم که شیطان است و توجهی ننموده خوابیدم » بالاخره

وقتی دوات مرکب خود را پسر رئیس آلانسه (بعزبول) پرت نمود
۲- کتابه به کالون (Jean Calvin) مؤسس طریقه کالوئیسیم (۱۵۰۹ — ۱۵۶۴ میلادی)

۳- Josué : خادم موسی و رئیس بنی اسرائیل پس آروفات موسی

۴- Les Juges d Israël : پس از قوت یوشع بن نون متجاوز از چهارصد سال امور بنی اسرائیل توسط رؤسائی که انتخاب میشده و نه قضاة موسوم بوده اند اداره میشده تا آنکه توسط صموئیل نبی شائلول از سبط نیا مین که در قرآن مجید از او بطالوت تعبیر شده است بسلطنت مقرر شده مسند قضاوت بتحت سلطنت تبدیل گردید . قضاة زای مدت غیر معلومی منتخب میشده اند و عموماً از جنگجویان بوده اند عدو قضاة بنی اسرائیل هفده نفر است .

نابکاری بود که با نهایت خنکی و بیمزگی باتش غضب میسوخت این مبتدع سوزاننده سایر متدعین بزرگترین دشمن گراسها بود

بالجمله این رسل دیوانه و خشمگین و پیروان مجنون و لجام گسیخته شان بطوری مایه تنفرو و وحشت خیز بودند که شیاطین مثل من و حتی ابالسّه شاحدار برایام گذشته رشك میبردیم و چون بیاد ایامی میافتادیم که عیسی و مادر باکره اش بر مللی که از تجملات و دیدن اشیاء نفیسه مانند حجاریهای بسیار ظریف کلیساها گل و بوته های متقوش بر پیجره های شیشه ئی نقاشیهای دیواری بر آب و تاب که هزاران داستان شگفت آور در آن تصویر شده بود طلا کاریهای بسیار نفیس مینا کاریهای متلالی صنادیق اشیاء مقدسه و صندوقچه های آثار متبرکه طلا های صلیب ها و معرض های قربانهای مقدس مجموعه های ستاره مانند شمع ها در تاریکی طاقها صریر موزون و خوش آهنگ ارغن ها خیره و مندهش بودند حکومت میکردند تا سرف میخوردیم البته تمام این چیزها در لطف و زیبایی با معبد معروف « پارتئون (۱) » و « پاناتنه (۲) » برابری نمیکرد ولی معذلك

۱— Le Parthénon : — معبد معروف آتن که یکی از بزرگترین شامکارهای معماری و حجاری نوع بشر بشمار است. این معبد در زمان پریکلس از ۴۵۴ تا ۴۳۸ قبل از میلاد ساخته شده وید یاس (Phidias) حطار درك یونانی (که شاید بزرگترین حجاران نام آوار و تمام ملل باشد) آرا مزین نموده است. این معبد که اساسا بنام میثرو ربه النوع عقل و دانائی و جنگ بنا شده و آطنا پارتیوس (Athéna Parthénos) نامیده شده است در قرن ششم میلادی تغییراتی در آن بعمل آمده کلیسا شده است بعدها در ۱۶۶۰ میلادی مسلمان آنرا مسجد کرده اند در ۱۶۸۷ م غزن نارتوت و قورخانه شده و در ایام موقع حریفی در آن واقع شده قسمتی از آن منهدم گردیده است در ۱۸۱۶ م قسمتی از مجسمه های آنرا یکی از اشراف انگلستان بلندن برده است فعلا قسمتی از بنا باقی است و همان مقدار از آثار آن که باقی است نشان میدهد که یونان در فنون مستطرفه حائر چه مقام ارچندی بوده اند.

۲— Panathénées : اعیادی که در آطن با تشریفات بسیار با افتخار میثرو ربه النوع عقل و

بچشم مطبوع و خوش آیند بود و ثقلوب مسرت میبخشید هر چه بود نوعی از جمال بود . ولی این مصالحین ملاعین بالمره منکر هر چه مطبوع و زیبا بود شدند و گروه گروه که مانند افواج مورچکان سیاه میزدند از سر درها و قاعده ناهای بقله معابد و بروج قشنگ بالا رفته باتیشه بیداد این صور سنگی را که شیاطین بهمدستی اساتید صنعت تراشیده بودند یعنی قدیسین بزرگوار و قدیسات جمیلات و مجسمه‌های محبت آور امهات باکرات که کوچکان شیرخوار خود را برسینه می فشردند همه را درهم می‌کوفتند . گو اینکه اگر از انصاف نگاریم کمی بت پرستی خوش آیندی در طریقه پوه حسود داخل شده بود خلاصه مقال آنکه این غولان مبتدع بر آن بودند که بت پرستی را ریشه کن کنند من و رفقایم برای جلوگیری از این اعمال وحشت آور غایت جهد را مبذول داشتیم و من درسهم خود ناین مسرت و سعادت نائل شدم که چندین نفر از آنها را از بالای سر درها و ایوانها روی میدان مقابل کلیسا پرت نمایم و به چشم خود دیدم که چگونه کله های عفن آن ها خرد شده مغز آن ها پریشان گردید . بد تراز همه این شد که کلیسای کاتولیک هم اصلاحاتی در خود نموده (۱)

دانائی که حافظ و خدای مخصوص شهر آطن هم دوده بعمل می آمده است و دو نوع پانانته کوچک بوده و یکی آبیادی که هر چهار سال یکبار بعمل میامده و دستجات مفصل لوازم رسمیات و تشریفات عید را بحا می آورده اند در کتبه های معبد بارتنون شرح آخرین روز اعباد کبیره را یعنی دستجات و تشریفات و غیره را حجاری نمود ، و معبد را زینت داده بودند و این حصارها از شاهکارهای جاوید بشمار است.

۱- اشاره بمجمع مسکونی تراات (Le concile oecuménique de Trente) است که اره ۱۵۴ تا ۱۵۵۳ میلادی در شهر تراات از بلاد آیالت تیروول مملکت ایتالیا دائر بوده و کشیشان کاتولیک نصیم گرفتند که در مذهب کاتولیکی اصلاحاتی بعمل آورند و اقداماتی نمایند که جامعه کاتولیکی در مقابل مذهب انجیلی پرستانی محفوظ بماند.

وان از روح یهوه مشاهده نشده بود . باوصف همه این فجایع و مظالم دلخراش که مردم سرپوش از روی تابوت قدیمی برداشته و باکره رومی را سیر و تماشا به بودند یهوده و بلانمر نمایند زیرا در بین همه این مصائبی که پاپ پرستان مصاحبن کنیسه بیکدیگر روا میداشتند و گویا در میدان ظلم و فشار و سختی بایکدیگر باقیه داشتند و در وسط همه این شکنجه و عذابها روح انسانی کسب قوت و جاعت و جسارت میکرد چندانکه چون نظر باسمانها میانداختند بجای کهنه یهوه ردی سرمست از اتمام ربه النوع [۱] [موز] نجوم و خدای نورانی جمال و بیائی را مشاهده میکردند .

باری اوضاع جدیدی پیدا شد و آغاز قربهای بزرگ فرا رسید مردم بدون که علناً خدای اجداد خود را انکار نمایند زهر نار دو دشمن قوی آن خدا بی علم و عقل رفتند و کشتن کساندی ناهستگی و ملایمت وی را به پرتگاه سار دور علل اولی نفی و سرگون نمود . شیاطین خیر خواه که شغلشان لیم و تسلیت مردم بد بخت است به متذوقین و برگزیدگان این زمان مساحت نوعه تلقین نمودند کمدها و قصص پراز لطف و ادب آموختند . زنان فن حوره و مناظره و آداب معاشرت و حسن سلوک و مکاتیب و رسائل اهلیه قترام نمودند اخلاق و عادات جدیدی لطیف و زیبا و ملایم شد که تکلی در اور سابقه مجهول و غریب معروف بوده است . یکی از بهترین هوشمندان قرن با فکر و عقل یعنی «لرنه» [۲] که مرد دازین و عزیز بود روزی

۱- Uranie . یکی از به موز . اورانی ربه النوع حکم و هیئت است .
 ۲- François Bernier . — طیب و سیاح فرانسوی که در طی مسافرت هندوستان
 پستی طب اورنگ ریب (یکی از اعقاب امپریتمور) نادر شاه هندوستان بوده (۱۶۲۵ —
 ۱۶۸۸ میلادی) .

گفت که روح القدس برای توهین و تحقیر علما است که بزبان یونانی بد بیان می شود .

با وصف این مباحث لاهوتی وجدلیات هنوز هم بالای مبرم جامعه عاقل و با فکر بود در نزدیکی شهر پاریس در دره مشجر تاریکی مرتاضبنی مشاهده میشدند که به «آقایان» موسوم بودند این جماعت خود را پیروان سن اوگوستن میشمرند و بائئات رای و رسوخ عقیده شرافتمندانهائی میگفتند که خداوند منزل کتاب مقدس هر که را از او بترسد معدوم میکند و هر که را در مقام وی جسور و بی ترس و واهمه باشد محفوظ میدارد زیرا نظرش باعمال نفوس نیست هر که را اراده قاهره اش تعلق بگمرد مستوجب نار و هلاک میسازد و او با وفاترین و متدین ترین عباد صالحونش باشد زیرا عدل او شاهی بعدل بشر ندارد و طرق رصا و اراده او کمالی از حیز فهم و ادراک خارج است . شبی یکی از این (آقایان) در باغ خودش بر عودم و دلبدم که این قطعات اعچه هائی که در آن کلم و کاهو کاشته بود در بحر تقابل عوطه و راست ییشانی شاخدار خود را نزدیک او برده و دوسنانه این کلمات را باو بحری نمودم .

- « ای آقا بهوه پسر شمارا محفوظ بدارد اواقعا او را خوب شناخته اید
آرین بر شما حقیقه خوب می شناسیدش و چه قدر بخوبی اخلاق او را شناخته و دانسته اید »

بیچاره مؤمن مقدس دانست که من میبایستی یکی از رشتگان جهنم و درکات هاویه ناشم و چون خود را در معرض امتحان و افتادن دید فجاء از خوف مرد

قرن بعد قرن فلسفه و حکمت بود روح بحث و تحقیق و موافقت احترام کهنه پرستی از میان رفت مخاخری صوری و بعضف و انحطاط گذاشت و روح

کسب توای جدیدی نمود اخلاق وعادات بحدی مطبوع و دلپسند شد که آنوقت نظیر آن مشاهده نشده بود در مقابل کشیشان همقطار من روزی بلید تروچرکین تر میشدند ناری چون امنیت وحسن انتظام در بلاد فرمان بود دیگر یناه گاه دبر بهیچوجه برای من مشرئمری نبود ویش از آن توقف نیاوردم اذا طیلسان خود را بگوشه ئی انداخته گیسوی عاریه سفید [بودر زده شده] بر تارک شاخدار خود گذاشته پاهای بزیم را با جوراهای سفید مخفی داشته عصائی بدست گرفته در حالیکه حیب هایم بمقدار روزنامه اناشته بود در تکاپو افتادم ودر گردشگاه های معروف سنای روم و آمد را گذاشتم در قهوه خانه هایی که اهل ذوق وادب مجتمع میشدند من خود را پشت کار دار نشان میدادم چندی بر نیامد که مرا در تالار های بر اثر مصبوعات خوب حدید کرسی هایی در آن جا ها گذاشته بودند قالب کعب و کفل شنیده بود [۱] وجاهائی که مردان وزبان باکمال خوش قریح تعقل و تدبیر میکردند میپذیرفتند کار ترقی بجائی رسیده بود که حتی علمای علم ماوراء الطبیعه و لاهوتیون هم روشن و واضح صحبت میکردند در تمام صیت شهرت من راجع تابجر در مواضع نفاسیر پیچیده شده بود و بدوز خود ستائی نموده ناشم قسمت زبادی از مخبوبات وصیت نامه « ملیه » (۲) از متعلق بمن است و همچنین در توراتی که عمال کلیسای پادشاه پروس با

-
- ۱ — مقصود سکی است که در این عهد کرسی ها و اثاث البیت مان سیک ساخته میشده اند.
 موسوم بسنگ دوره اوی پادردم ولوی شانزدهم است (les Touis XV et Touis XVI).
 ۲ — Mellier یا Jean Meslier : — نام کشیشی آر کشیشان قرن هیجدهم میلاد
 پس از وفاتش در تحت عنوان « وصیت نامه زان ملیه » باسم او آنکاری بر صدمه
 کاتولیکی منتشر شد ولی نصف اصلی آن ویران است.

مراتب از ملوک و قضاة بنی اسرائیل که فرستادگان یهوه بودند که تر بود معذک چون جنیه پیامبری و فرستادگی نداشتند و بنام انسانیت حکومت و قضاوت میکردند بیشتر تسبیح و خونخواری اشتهار یافتند بدبختانه این رؤسا مردمانی بودند بسیار سریع التاثر و کثیر الشفقه و پیوسته دستخوش عواطف و احساسات و ندیعی است که اشخاص حساس سریع الهیجانتند و مانند چیزی غضب ناک و خشمگین میشوند دیگر آنکه اینها مردان صاحب فضائلی بودند پا بند باخلاق و عادات بودند باین معنی که خود را موظف با اصول اخلاقی میدانستند و آن اصول را دقیقاً تعریف و تحدید نموده با تنگی فکر و نظری که بالنتیجه حاصل شده بود قضاوتشان در اعمال بشری نه از نقطه نظر آثار طبیعیئی بود که آن اعمال مترتب بر آن است بلکه نقطه نظر قضاوتیشان اصول و موازین مجردهئی بود که بان پانند شده آنها اصول ثابتی انگاشته بودند بلی درین همه عیب هائی که ممکن است سبب انعدام و هلاک رجال سیاست و حکومت شود فضیلت شوم ترین و بدترین عیوب است زیرا فضیلت سازئی بجنایت است.

کسیکه بخواهد سعادت بشر خدمت کند و فائدهئی از اعمالش حاصل شود باید مانند «ژول (۱)» آسمانی عظیم مافوق هر اخلاق و فضیلتی باشد یهوه که از چمدی باینطرف بسیار مورد سوء سلوک واقع شده بود رویم رفته رنج بسیاری از این طبقه تازه نعره رسیده برد زیرا درین آنها حامیال و حفاظی پیدا نموده در تحت اسم

۱ - Jules César . — قیصر یولیوس : یکی از برگزین اطال و حکمویان و رجال سیاست عهد قدیم (۱۰۱ — ۴۴ قبل از میلاد) پس از وصول مقام قونسولی و فتح گول و غله بر حریف و رقیب خود بمی در رم فعال مایشاء (دیکتاتور) بوده ولی از طرف جاعنی در مجلس سنا مقتول گردیده است.

وجود عالی (۱) «کائن الاسمی» پرستش میشد حتی میتوان گفت که چون وحشت سر نیزه و انقلاب فلسفه را متروک و معطل گذاشته بود بحال یهوه مفید واقع شد زیرا کسی چنانکه باید تفکر و تدبیر نمیکرد و چنان آنگاشته میشد که یهوه سبب حسن انتظام و رفاه عمومی و امنیت نفوس و اموال خلق است.

در بین آنکه در آن طوفان حوادث حریت در کار زائیده شدن بود من در «اتوی» [۲] سکنی داشتم و بسیار نزد مادام «هلوسیوس» (۳) رفت و آمد میکردم در این منزل اشخاصی دیده میشدند که در تمام مواضع فکر می کردند و این از نوادر شمرده میشد زیرا حتی بعد از ولتر هم هیچ چیز کمیاب تر از مردمان حرافکر و آزادمنش نیست و می بینیم فلان مردی که بدون ترس و لرز با مرک مواجه میشود همان مرد جرأت نمیکند که عقیده شخصی خود را در موضوع

۱ — L' Etre Suprême (وجود عالی یا کائن الاسمی) یعنی خدا در ایام انقلاب

فرانسه (۸ ژون ۱۷۹۴) روس پیر و سایر علمای انقلاب در باغ توپلری عید عمومی گرفتند و رؤسای انقلاب هر يك خوشه گندمي یا گلی یا میوه در دست گرفتند و روس پیر نطقی عود که خلاصه آن این بود که ملت فرانسه بخدا و خلود نفس معتقد است و لی به خرافات و اعمال بیپهوده کشیشان پشت پا زده است . برای اینکه اصطلاح جدیدی استعمال نمود ، باشد عوص کلمه « خدا » کلمه « وجود عالی » استعمال نمود .

۲ — Auteuil : نام یکی از محلات پاریس (ناحیه شانزدهم شهر) که در قدیم از توابع پاریس محسوب بوده است . در اوائل قرن نوزدهم در منزل مادام هلوسیوس جمعیه ئی نام Société d' Auteuil در این محل تشکیل میشده که مجمع افانسل عصر بوده است

۳ — Madame Helvetius : زن کلود هلو سیوس (کلود هلوسیوس ار ادبا و حکمای فرانسه است ۱۷۱۵ — ۱۷۷۱ م) این زن تشکیل جمعیه ئی داده بدنام Société d' Auteuil که مجمع اکابر فصلا و منذ وقب بوده است . (۱۷۱۹ — ۱۸۰۰ میلادی)

اخلاق و عادات جاریه ابراز نماید و همان احترام نسبت بمقام انسانیکه وی را به میدان مرك میراند همان هم وی را در مقابل احساسات عامه و عقیده عمومی خاضع میسازد. در آن ایام من از مفاوضه و مکالمه با « ولنی (۱) و «کابانیس (۲)» و «تراسی (۳)» لذت میبردیم اینها از تلامذه « کندیاك (۴) » کیس بودند و عقیده شان این بود که سرمنشأ تمام معارف و دانائی حس است این جماعت خود را

۱—Volney: ار علماء و احراز فرانسه (۱۷۵۷—۱۸۲۰م).

۲—Cabanis: طیب و از علمای مادیرن فرانسه که در اخلاق و عقاید و افکار معاصرین خود نفوذ بسیاری داشته است (۱۷۵۰—۱۸۰۸م).

۳—Destutt de Tracy: فیلسوف ادبی فرانسوی (۱۷۵۴—۱۸۳۶ م) اریروان فلسفه کندیاك.

۴—Condillac: فیلسوف فرانسوی که منشا و منبع وحید معرفت را حس میسرده است باین معنی که بحسب رای کندیاك مصدر جمیع ملکات عقل و قوای ادراک حس است و میگفت: فرض میگردم محسسه ئی ساخته شود که ترکیب و ساختمان آن بکلی مثل ما باشد و يك قسم عقلي داشته باشد که از هر قسم فکری خالی باشد « هرگاه رائحه ئی بر دیک این تمثال بیاوریم چون این محسسه برای شم اهلیت دارد حس شامه او متأثر میشود و تمام ادراک و کیفیات معقوله ئی که بعد حاصل میشود فرع بر همین اثری است که در عضو حادث شده بمعارفه اخیری حس است این تاثیر عضوی را انتباه مینامید (attention) اقتضا مصدری است که جمیع قوای ادراک از آن مشتق میشود باین معنی که مقارنه يك قسم انتباه مردوج است دائره یعنی آنچه چیزی که از يك احساس گذشته ئی باقی ماند، حکم ناشی از مقارنه است و تروی و تغفل عبارت از يك سلسله احکام مختلفه است بنابر این فکر هر حالتی که حلوه گر شود چون تجزیه کنیم يك نوع احساسی است که فقط شکل آن تغییر یافته است. مذاهب فلسفی کندیاك را که « مذهب حسی » نامیده میشود میتوان مولد « مذهب مادی » شمرد.

لمای مبحث نظر و فکر (۱) « میانمیدند و با آنکه شرافتمند ترین مردم دنیا
ند چون در موضوع نقای روح و خلود نفس با عامه مردم هم عقیده نبودند
آنها معاشاة نمیکردند آنها را نست بخود غضبناك می ساختند زیرا اکثر
م با آنکه نمیدانند ایام معدود همین حیات را چگونه باید استعمال نمایند و
فایده همین زندگی چند روزه سردرگم اند باز در طلب و آرزوی زندگی
بی که هیچ تمامی نداشته باشند . در ایام شورش و انقلاب گاهی
به فلسفی كوچك ما دچار تشویش واضطراب میشد و شب گرد ها و گز مه
و طنبون عیشی را که در سایه های آرام و مطبوع « اوتوی » داشتیم
ن میکردند . مرد نزرک ما « کوندورسه (۲) » محکوم شد حتی خود
اوجود قیافه روستائی و نیم تنه پیچازی که داشتیم مورد سوء ظن واقع شده
نراقم پنداشتند گو ایکه باید اقرار نمود که استقلال فکر از بزرگترین
م ترین اشرافیت ها ست

شبی درین آنکه نگران « دریاد (۳) » های جنگل بولونی اودم و تماشا
م. آنها چون ماهی که درافق شروع ظهور و طلوع نماید درزیر شاخه

ترجمه لغت Idéologues : — یعنی بیروان فلسفه ایدئولوژی (Idéologie) که بحث آن فکر بوده ولی نه فقط از نقطه نظر علوم ماوراء لطبیعه و مجردات بلکه از نظر مادیات و حس — این فلسفه در آخر قرن هجدهم و اوائل قرن نوزدهم میلادی رباحث علمی و فلسفی فرانسه مؤثر بوده است.

Condorcet : فیلسوف عالم ریاضی د'آن و مرد سیاسی فرانسه و آرزوهای انقلاب
است در ۱۷۴۳ میلادی متولد شده و در ۱۷۹۴ برای اینکه از رحمت سر بریده
نهد در محس خود را مسموم عوده است.

Les dryades . — ارکمه یونانی مشتق است که معنای آن درخت بلوط است و ماطر یونان این اسم به معنی های درختان و جنگلها اطلاق میشده است.

های درختان میدرخشند توقیف شده و بجرم مورد سوء ظن بودن بمحاکمه افکنده شدم اگرچه این امر سوء تفاهم خالص و اشتباه محض بود ولی ژاکوهای آنروز مانند کشیشانی که خود جای آنها را غصب نموده بودند بموضع اطاعت و انقیاد بسیار اهمیت میدادند . پس از مرگ « مادام هلو سیوس جمعیت ما در منزل « مادام کندورسه (۱) » انعقاد مییافت بوناپارت خوشش میآمد گاهی باما صحبتی بنماید .

چون بناپارت را مرد بزرگی میدانستیم گمان کردیم او هم مثل ما اهل مباح فکراست . نفوذ ما در مملکت تا اندازهائی سیار بود این نفوذ را بنفع بوناپارت اعمال نمودیم و برای اینکه « مارك اورل (۲) » تازه ئی دنیا نشان داده نماند او را بجانب امپراطوری سوق دادیم چنان می انگاشتیم که بدست او مملکت است دنیا را قرین صلح و آرامش ساخت ولی آنچه پنداشته بودیم غلط و انتظار و پیش بینی ما را بعمل نیاورد و انصافاً ظلم بود که اشتباه و غلطی خود مرتکب شده بودیم از او انتقام کشیدیم .

محل تردید نیست که بوناپارت از جهة سرعت انتقال و تیز هوشی کتمان مافی الضمیر و مدارا و حسن فعالیت سیار بر سایر مردمان تفوق و برتری داشت چیزی که او را سلطان قاهره جامعهی کرده بود این بود که کاملاً همان لحظه حاضر زندگی میکرد و خارج از حقیقت فعلی و قرب الحد هیچ چیز نمیدید ذکاوتش يك نوع ذکاوت وسیع و خفیهی بود ، عقلش که

۱ — Sophie Condorcet ، زن کو دورسه سابق الدکر که مانند شوهر خود زنی فاضله

و دانا بوده و منزلش ملتئای آرا دیو و امان و اصحاب داشت بوده است .

۲ — Marc Auréle — متقی ترین و صالح ترین امپراطوران روم که از ۱۶۱ تا ۱۸۰ میلادی سلطنت کرده است .

از جهة سعة زياد بود ولي عقل معمولی و عادی بود عقلی بود که فهم عالم انسانیت می رسید ولی مافوق عالم انسانیت و محیط بر آن نبود آنچه را که او فکر میکرد بندهن هریکی از توپچی های قشونش میرسید ولی او بایک قوت وحدتی فکر میکرد که نظیر آن دیده و شنیده نشده است . باری حوادث و اتفاقات را بسیار دوست میداشت و از بخت آزمائی خوشش میاید این بود که صدها هزار مردم کم عقل را بر ضد یکدیگر و امیداشت این بود بازی و سرگرمی چهائی که باندازه بیا بزرگ بود . البته شرط احتیاط و مقتضی حزم بونا پارت این بود که یهوه بر او که هموز در زمین مقتدر بود و از حیث سلیقه زور گوئی و حب سلطه جاه شایه خودش بود داخل در بازی خود ننماید لذا چندی او را تخویف و تهدید نمود مدتی ستایش و تملق گفت چندی نوازش کرد گاهی موعوب ساخت حلیفه اعظم (۱) « او را محبوس نمود و در حالیکه کارد بر حلقش نهاده بود لبید که وی را مسیح و تدهین نماید زیرا از زمان « شائلو [۲] » عهد عتیق ن تدهین سلاطین را مقتدر و توانا میسازد بالجمله بونا پارت دین عقل لئال موسوم به یهوه را مرمت نمود و نشید « انت الها » (۳) بام وی خواند

۱- مقصود از این خلیفه اعظم پاپ پی هفتم (Pie VII) است که از ۱۸۰۰ تا ۱۸۲۳ میلادی پاپ بوده و در ۱۸۰۱ با پاپیون معاهدهائی امضا عوده در ۱۸۹۴ برای ترویج انبریک پاپیون بپاریس آمده در ۱۸۰۹ ممالکش توقیف و خودش بعنوان اسارت و حس ضرر فوشتن بلو فرستاده شده است (۱۸۱۲) بالاخره پس از استعای نا پاپیون کبیر در ۱۸۱۱ بزم مراجعت عوده است

۲- Saul : — اولین پادشاه یی اسرائیل که در حدود ۱۱۱۵ قبل از میلاد مسیح موالد شده و در ۱۰۵۵ قبل از میلاد مقتول شده است . — دن قرآن او بطالوت تعبیر شده — صوگول نی ویرا تریک عوده است .

۳- اشاره بیکى از سرود های قدیمی مسیحیان که کلمات اول آن در زمان لاتینی چنین شروع میشده . Te Deum Laudamus که ترجمه آن ده ی محمدك ما لها اس .

و بوسیله او خود را خدای زمین شناسانید و در رسائل تعالیم دیانتی که در امپراطوری منتشر شد خود را اله الارض معرفی نمود خلاصه و نیابت و یهوه رعد برق خود را متحد و هم آواز ساخته ضجه و غوغائی راه انداختند که بوصف با دو این آنکه العاب و سرگرم های پاپلیون اروپا از زیر وزیر کرده بود « بعلم و حکمت خود را خوشدل میساختیم اگرچه از اینکه عهد فلسفه و دانائی يك سلسه كشتار و عذاب و جنگ و جدال شروع میشد قدری افسرده خاطر بودیم از همه بدتر آنکه ابناء این قرن بگونه مسیحیت خوش منظر و ادبی فرض کردند که واقعاً دلیل بر ضعف عقل بسیار آنها بود و بالاخره این امر منجر ظهور مذهب خارق قوانین انشاء [۱] شد جنگ از یکطرف و این مذهب خارق قوانین انشاء یا باصطلاح خودشان تجدید ادبی دو الای مرم و وحشی بودند چقد باید بر حال این اشخاص که عشق کودکانه و حادی برای تفنگ و طل از میداشتند تاسف خورد! اینها مردمی که نمی فهمند که جنگ تا آنکه قلب اقوام وحشیه اشجاع نموده و بلاد قبایل جاهل وحشی را تشکیل و تأسیس کرد حتی برای غالب و فاتح هم جز خسران و بد بختی ثمری ندارد و امروز که ملل مخزن

۱— Romantisme : طریقه نئی که نویسندگان در اوائل قرن نوزدهم میلادی نمودند و موضوع آن احتمالاً این است که پ روی سبك قدما و تقلید . نان باید متروک یا بمعنی که آثار ادبی از احساسات و تصورات شخص کاتب باید حکایت نماید و آیه فر و شخصیت او باشد تقلید و عکس برداری از قدما . پیشروان بزرگ این فرقه در مقام « ژان ژاک روسو » و بعد « شاتوبریان » و « مادام اسائل » اند از مشاهیر ان لاپارتن و ویکتور هوگو افراد دینی فی آلفرد دموسه آلكساندر دوما (پدر) ژورژ مالزاک میشله سن بو واند سایر شعب فنون مسطره از قبل نقاشی و حجاری و موسی هم تحت نفوذ این فکر واقع شده اند ادبیات دوره رومان ترم دیات مسجبه و آ قرون و سطی را احیا نموده است.

فصل بیست و دوم

فصلی که در ملی آن مشاهده میشود چگونه سعادت و خوشحالی خلاف قانون
و غیر مشروع اناگیناردون بواسطه حسد دلباخته بزرگی در یک دکان عتیقه فروشی
منفصل میگردد -

بقسمی که زفرین با کمال صحت بمسیو ساریت نقل کرده بود باباگیناردون محرمانه تابوها واثاث البیت و اشیاء عتیقه حجره واقعه در کوچه پرنس را که معمل خود مینامد جمع نموده بدکائی که در کوچه «کورسل (۱)» اجاره نموده بود نقل داد و خود هم در همانجا منزل کرد و بیچاره زفرین را پس از پنج سال زندگی مشترک بدون هیچ چیز بدون بساط حصیری بدون يك ديك بدون یکشاهی رها نموده بطوریکه جز يك فرانك و هفتاد ساتیم که در کیف داشت چیزی برای آن زن بینواقی نماند خلاصه کلام باباگیناردون دکان تابلو و عتیقه فروشی باز نموده اوکتاوی جوان را در آن حجره مستقر ساخت .

ظاهر دکان خوب نذر میامد و از پشت شیشه‌های جلو دکان صورت فرشتگان فلانماندی که بسبب نقاشی‌های «ژرار داید» [۲] ناجبه‌های بلند سبز و نیک کلیسایی ملبس بودند بیک تابلوی «سالومه» (۳) «کار مدرسه نقاشی «لویی» (۴)» یک محاسن مقدس که روی

۱- Rue Corcelles : نام کوچه ئی در پاریس

۲- Gérard David. — یکی ارقدمای نقاشان فلانندی (۱۴۶۰-۱۴۵۲ میلادی).

۳- Salomé : شاهزاده خام یهودی که اسرئود سر حضرت یحیای معتمدانی را قطع نمایند .

۴-Luini یکی از نقاشان میلان ایتالیا و از شاگردان لئونارد دوسی که در حدود ۱۵۳۳ میلادی وفات کرده است.

این تابلوی بسیار دقیق که رنگهای طلائی و آبی و بشت گلی در آن بکار رفته بود تنویج مریم عذری بود و بابا گیناردون آنرا صد هزار فرانک قیمت میکرد در نزدیکی میزی که کار ایام امپراطوری بود و روی آن گلدانی نهاده شده بود او کتاوی جوان در کرسی بزرگی که بسبک کرسیهای دوره «لوی پانزدهم» بود نشسته و بارچهائی را که مشغول سوزن زدن بود در دست داشت، او کتاوی که لباس کهنه های قدیمی را در تخت مطبخ منزل کوچه پر نسس بجا گذاشته بود دیگر چون تابلوهای سیاه سوخته «رامدران» بنظر نمیآمد بلکه از غایت لطف و نورانیت حکم تابلوهای «ورمرد دلفت (۲)» را داشت و سبب روشنائی چشم تابلو شناسانی بود که نزد بابا گیناردون رفت و آمد میکردند او کتاوی با آرامی و شرم و حیائی که داشت تمام روز را تنبھائی دردگان میگذرانید و بابا گیناردون که زیر سقف ها کسی نمیدانست مشغول چه قسم نقاشی هائی بود تقریباً ساعت پنج بعد از ظهر باین آمده با آشنایان و رفت و آمد کنندگان دکان مشغول صحبت میشد.

بشت تار دارترین رفت و آمد کنندگان مرد بلند قامت لاغر اندام رنگ
پریده گوشت پستی بود که « کنت دمزون » نام داشت و دائماً دست بلند ولاغر
خود را که حلقه های طلائی مزین بود برش طویلی که عبارت بود از یک
دسته مو که از زیر برجستگی هر یکی از دو گونه یعنی از گودی عمیق زیر
گوبه ها روئیده و تدریج پهن شده مانند سیلی از برف روی چانه و سینه پراکنده
میشد فرو میبرد . مدت بست سال بود که کنت دمزون بر فقدان زن خود

۱- Louis XV - یادشاه ورائسه (۱۷۱۰-۱۷۷۴ میلادی)

۲—Jean·Vermeer de Delft — نقاش هلندی که تابوهای نقاشش سیار روشن و نورانی ب نظر میاید (۱۶۳۲-۱۶۷۵ میلادی).

بلی ابتدا فکر کرده بودیم معرضی ترتیب دهیم که بنام « صلیب و شمشیر » موسوم باشد البته جمع این دو کلمه روح نیت ما را بحد کفایت بشما میفهماند این فکر قبل از همه چیز وطنی و مسیحی بود و ما در اطراف شمشیر که رمز مجد و شرافت و صلیب که علامت نجات و رستگاری است متحد میساخت . این کار بنا بود در تحت ریاست عالیّه وزیر جنگ و حضرت سماحت ماب کاشپور صورت بگیرد ولی بدبختانه اجرای این تصمیم بامشکلاتی مواجه گردید که لازم شد از آن صرف نظر نمائیم فعلا در صدد تشکیل معرض شمشیر هستیم .

یاد داشتی که نوشته ام معنی این نمایش را بخوبی توضیح میدهد .
مسبولوتروک در وفک پس از این صحبت دفتر بغلی که انباشته باوراق بود از حیب بیرون آورد و در بین انواع و اقسام صورت مجلس ها و افلاس نامه های قطعۀ کاغذ کوچک بسیار چرکینی را پیدا نموده گفت :

— ها یافتم این است یاد داشتی که نوشته ام : « شمشیر باکره وحشی غیر دست آموزی است و سلاح مخصوص فرانسوی است . در عهدیکه حس و شعور و وطنیت پس از دوره طولانی تاریکی بهتر و مشعشعانه تر از هر زمانی شروع بدرخشیدن نموده است الی آخر » ... ها ملاحظه می کنید ؟ ...

مسبولوتروک پس از قرائت یادداشت تجدید مطالب نموده در خواست چند قطعۀ اسلحه نفیس نمود تا در معرض مخصوص بنفع اطفال مراکشی که در تحت ریاست افتخاری ژنرال داسپارویو تشکیل می یافت در صف اول بمعرض نمایش بگذارند .

باباگینار دون که شغلش فروختن تابلو و تصاویر و کتب بود بسیار کم تجارت اسلحه میکرد ولی هیچوقت او را بی خبر و بی سر رشته نمی شمردند باری

مسیو لوترون در وفک در حالیکه سیلهای درشت خود را بهم می‌تابید پرسید :
- خوب اگر این شمشیر را بفروشم آیا دلالتی مختصری بمن خواهید داد ؟
چند روز بعد از این مقدمات بابائیکار دون باوجنات اسرار آمیزی تابلویی کار
«گرکو» به کت دمزن و مسیو بلال مینل نشان داد و چنان مدعی بود که این
تابلو اخیراً کشف شده و نقاشی جالب توجهی است که باخرین اسلوب کار استاد
تمام شده است . موضوع عبارت از «من فرانسواداسیز [۲]» بود که روی صخره
«لورن (۳)» سر با ایستاده و در کار بود که مانند ستون دودی رو بطرف آسمان
عروج و صعود نماید سر سن فرانسواداسیز علاوه بر آنکه فوق العاده کوچک
تصویر شده بود بواسطه فاصله و بعد مسافت کوچکتر از واقع هم بنظر میامد و

۳-Alverne : — نام قلعه زلزل سلسله حمال این (Apennins) در ایتالیا . در این محل است که فرشته ساروفن رسن فراسوا و اسیر طاهر شد و نیز در اینجا ست که بنابر آنچه گفته اند علاقی مانند آثار میخ های دست مسیح در دستان او پیدا شد .

با این هیئت در ابرها فرو رفته بود بابا گیناردون اصراری داشت که اصل بودن بابلورا قبولاند و دمدم میگفت این کارگر کواست بسیار اصل است ای نهایت اصل است . در حالیکه بابا گیناردون با کمال حرارت از وجنات عالی و سایه های عمیق تابلو تمجید میکرد دو نفر تابلو دوست بادقت هرچه تمامتر به نقاشی تماشا میکرد بابا گیناردوی در ضمن تعریف بازوان خود را در هوا بلند میکرد و میخواست مجسم کند که اگر چه «توتو کوپولی ال گر کو» شاگردنظوره بوده ولی صد ذرع از استاد خود پیش افتاده است و میگفت :

- گر کو بسیار عقیف و پاکدا من وی الیش وقوی روح و عارف مشرب و اسرار آمیز بوده است .

لنت دمزون اظهار داشت که اعجاب اونسبت به گر کو یش از همه نقاشان است مسیو بلان مینل اگر چه ساکن بود ولی باطناً چندان اعجابی نداشت . ناگهان در دکان باز شد و بدون انتظار مسیو گائتان پیدا شده بگاهی به سن فرسوا انداخته گفت :

- عجباً ! این دیگر چه چیز است !

مسیو بلان مینل که میخواست کسب اطلاعاتی نماید از گائتان پرسید که عقیده وی درباره این نقاش که امروز مورد تمجید بسیار است چه چیز است گائتان بدون درنگ جواب داد که او با اشخاصی که قبلاً خیال میکردند گر کو آدم دیوانه بی شعوری است هم عقیده هست و چنان معتقد است که گر کو بعلت مرض چشم و نقص عیبی که در حس باصره داشته قهراً تابلوهایش را بدشکل مساخته است و در دنباله این صحبت گفت :

- ولی باصره اش معیوب و هم احوال بوده است و مسلم است که آنچه را مبدیده و همان نحوی که مبدیده نقاشی مینموده است .

خشك شدن بود قرار داشت نشسته مشغول زردوزی پارچه ایست چون وی را دید چنان بغضب آمد که از خود بیخود شده بدرون دكان حمله برده چتر خود را بسر بور رقیه کوبیده او را ماده حیوان و پست ترین بدکاران خواند . او کتاوی با وحشت تمام فرار نموده برای طلبیدن آژان پلیس بیرون دوید زفین هم که از بسیاری درد ورنج و عشق دیوانه شده بود با آهن پاره ئی تابلوی فراگونار و سن فرانسوای دودی رنگ گرکو و تصاویر عذاری و حوریات و حواریون را پاره نموده طلا کاری های تابلو های فرا انژلیکو پراکنده و نعره میزد ،

— تمام این تابلوها این گرکو این بئاتو آنژلیکو این فراگونار این ژرار دوید این بودند ها بلی این بودند ها همه و همه بار خود این گیناردون بدبخت نابکار است این فرا آنژلیکو را بچشم خود دیده ام که روی تیخته اوتوزنی من میساخت این ژرار داوید را روی لوحه کهنه ئی که اعلان يك زن قاتله بوده درست میکرد . . . خنزیر ! همانطور که این تابلوها را سوراخ کرده ام چشم تو و این دختره . . . ات را بیرون خواهیم آورد ؟

درین این نعره ها بلباس يك نفر مشتری تابلو دوست که ارزان و ترسان در گوشه تاریك دكان عقبی پنهان شده بود چسبیده او را میکشید و شهادت جنایات گیناردون جعال عهد شکن میطلبید . بالاخره چند نفر آژان پلیس او را از دكان درهم ریخته و پاشیده شده بیرون کشیدند و در حالیکه جماعت بسیاری عقب سر او روان بودند نزد رئیس پولیس محله بردندش زفیرین در انجا چشمان اتشباری بطرف آسمان دوخته و درین ناله و حنین فریاد میزد :

— مگر شما میشل را نمی شناسید ؟ اگر میشل را میشناختید میفهمیدید که زندگی بدون او از محالات است . ای میشل ! میشل قشنگ است خوب است

فتان است . میشل یکی از خدایان است . میشل عشق محض و مثنای محبت است
 من عاشق اویم ! عاشق اویم ! من مردمان طبقات اشراف را شناخته ام ، بزرگان و وزراء
 و حتی بالاتر از آنها . . . را شناخته ام هیچیک قابل پاک کردن کفش میشل نبوده اند .
 ای آقایان محترم میشل مرا بمن باز دهید !



فصل بیست و سوم

فصلی که فضیلت و صفت درخور تحسین و ستایش بوشوت در آن آشکار میگردد لایممعنی که میبینیم چگونه بعنف و سختی مقاومت نموده سپس بعشق و محبت تسلیم میشود بعد از این فصل دیگر کسی نمیتواند بگوید که مصنف کتاب متنفر از زن است.

پرنس ایستار چون از منزل ماکس اور دفن بیرون رفت در یکی از میخانه های حال چند دانه صدف دریائی خورده يك شیشه شراب سفید نوشید و بعد از انجائیکه زور و احتیاط را توأم دارا بود نزد رفیق خود تئوفیل بله شدانت تا در دولابچه منزل او بمب هائی را که در حیب داشت مخفی سازد تئوفیل در منزل نبود و ایستار دید که بوشوت در مقابل دولابچه آینه داری مشغول مشق و تمرین بازی تئاتر است و بازی زن جوانی مسماة به ریگوی را مشق مینماید زیرا بوشوت میبایستی در «پارت اجامره و اوپاش» که آنوقت در يك نمایشگاه بزرگی بازی میشد ممثله باشد و شغل زن بد کاری را بازی کند که بواسطه حرکات وقیح يك نفر عابر را جلب نموده او را بکمین گاهی می کشاند تا در اجابایک نوع خشم ناشی از شهوت ان بدبخت را که دهان بسته و طناب پیچ نموده اند وادار به بجا آوردن اعمال شهوانی که طلب می کنند بنمایند . بوشوت در این بازی میبایست هم خواننده باشد هم مقلد و فعلا که مشق این بازی را میکرد بسیار گرم شده بود .

تئوفیل تازه از منزل بیرون رفته بود پرنس ایستار در پشت بیانو نشست و بوشوت مشق خود را از سر گرفت حرکاتش هم بی شرمانه و غیر نجیب بود و هم مطبوع و دلپسند . لباسش عبارت بود از زیر جامه ئی کوتاه و پیرهنی که قسمت

و دلسوزی خود را تسلیم کند شاید بعزت کوچکتري هم حاضر ميشد ولی در مقام جبر و خشونت و زور مرك را بر تسليم شدن ترجيح ميداد ناری دهشت و تحجب اولیه اش بزودی مبدل بخشم و غضب شده با کمال قوی در مقابل زور و خشونت مقاومت نمود و با ناخن های خود که گویا در اندم از فرط غیظ و غضب تیز و تند شده بود گونه ها و بلك های آن فرشته کروی را خراشید و با آنکه کوهی از گوشت بروی افتاده بود چنان سخت و تند بر جا نشست و چنان آرنج و زانو فشرده که آن بره گاو انسان صورت را که از خون و درد نابینا شده بود قسمی پرتاب نمود که به بیان خورده نوای طولانی از آن بیرون آورد بمب هاهم از جب هایش بیرون ریخته باغریوی شیهه بغرش وعد روی کف طاق میچرخیدند ، نوشوت ناگسوانی پریشان ر پستایی برهنه و قیافه ئی مهیب و دلربا آتش کش آهزین بخاری را بدست گرفته بطرف آن دیو مقهور حمله ور شده فریاد می زد :

— گمشو ! یاچشمانت را در میاورم .

برنس ایستار برای اینکه خود را بشود بمطبخ رفت و صورت خون الود خود را در ظرف سفالینی که لوبیاهای سواسون در آن خیس میخورد فروبرده بعد بدون عصب و غصه که حکایت از علو روح او مینمود بیرون رفت دقیقه ئی از رفتن او بيش نگذشته بود که زلک در منزل صدا در آمد نوشوت یهوده خادمه منزل را که در آن موقع غائب بود می طلید و خود مجبور شد که لباس راحتی پوشیده در را بگشاید مرد جوان بسیار طاهر آراسته و تقریباً قشنگی را کمال ادب سلام کرد و از اینکه مجبور شده است شخصاً بدانجا آید معذرت خواسته خود را معرفی نمود این جوان موریس داسپارویو بود .

موريس لايتقطع در جستجوی فرشته حافظ خود بود و در بين همه نوמידها باز مطمئن القلب در جاهای فوق العاده عجيب و غريب در پی اوميگشت ازرقيه نويسان و سحره و صانعین معجزات که در کوخهای بسيار چرکين و متعفن آينده نامعلوم وغير معين را کشف مينمايند و اگر چه بقول خودشان مالک جميع کنوز کره ارضند ولی با اين حال هيچوقت تنيدانشان خشاک ندارد و جز قطعه‌ی بنير و گوشت خوک غذائی نمی يابند از همه آنها سراغ فرشته گمشده خود را می جست . در آن روز موريس در يکی از پس کوچه های مون مار تر نزد يکی از اولياء الشياطين يعنی ساحری که از روی صور کشف مغیبات مينمود رفته بود در ضمن بنا بخواش مادام دلاوردلیز و اللیایة از طرف مشار اليها بمنزل وشوت آمد موضوع اين بود که مادام دلاور دلیر در آن روزها در اين خيال بود که نفق تعمير و نگاهداری کایسهای دهات مجلس جشنی ترتيب دهد و ميخواست بوشوت آواز خوان آن جشن باشد زیرا نغته و بعثت غير معلومی وشوت آوازه خوان معروفی شده بود ناری بوشوت موريس را روی نیمکت الک و بوته دار نشانیده خود هم بخواش مورس پهلوی وی نشست آوازاده حاکم موريس موضوع زیارت خود يعنی تمنای مادام کنتس دلاور دایر را بیان موده اظهار داشت که مادام کنتس ميخواست مابل است که بوشوت یکی از قطعات وازهای «اوپرت اجامره و اوپاش» را که همه آفایان محاورمین لذت اسرار شنیدن آن میبندند در آن مجلس بخواند در بیان صحت گفت که متأسفانه تصدیق و اذعان کامل بهنر او مادام دلاور دائر نمیتواند بیش از منابع مختصری بهم نماید و از آن جا که اين مجلس راجع الامر خير با نواي است باید از می مبلغ چشم پوشید

بوشوت پیشنهاد را پذیرفته با همان سخاوت و بزرگ منشی که فطری ققرا

نسبت باغیا و طبیعی ارباب هنر نسبت لمردم دنیا است مبلغ مختصر را قبول نمود زیرا در اینموضوع بخصوص طمعی نداشت وامر خیر راجع بحفظ کلیسا های دهاترا قابل توجه میشمرد زیرا بوشوت همیشه عقیده دینی خود رامحفوظ داشته غالب اوقات با ناله و اشك «اولین ولیمه قرنان» (۱) خود را بیاد میاورد وقتی از که از جلو کلیسائی میگذشت مخصوصاً در هنگام شب دلش میخواست بدرون کلیسا رود ، بواسطه این قبیل احساسات بود که جمهوریت را که در پی هدم کلیسا و قشون است دوست نمیداشت و از اینکه مشاهده میکرد که احساسان وطنی دو باره زائیده میشود و مملکت فرانسه ناردگر رو ترقی و تعالی میرود باطناً مسرور و شادمان بود مخصوصاً چون میدید که اجتماعات موسیقی چیزی که بیش از همه چیز مورد تمجید و تحسین عامه است سرودهای راجع به سربازان عزیز وطن و خواهران نیک سیرت مذهبی است آنها بفال بیک می گرفت و علامت احیای شعور وطنی و مذهبی میشمرد باری در خلال این احوال موریس که روائج آن گیسوان زرد فام را استنشاق میکرد و عطر قوینده و لطیف آن بدن نازنین و بوی خوش املاح آن پیکر دلفریب را احساس مینمود بطوری سرمست و مدهوش گردید که یکباره اشتیاقش تند و تیز گشت و چگونه چنین نباشد موریس بوشوت را با یک دنیا لطف و یک عالم حرارت در پهلوی خود در روی آن نیمکت ظریف احساس میکرد مختصر کلام موریس تمجید بسیاری از لطف

۱ — La première Communion : عمل تبریکی که از طرف کشیشان کا تولک ناشریفات مخصوصه برای هر مسیحی بعمل میاید و بر هر مسیحی این تبریک فرص است و بعد از آنها مسیحی پس از این عمل جسد و خون مسیح را شکل بان و شرابی که باو داده میشوند دارا است بر و تستات هاهم شیه بهمین عمل رامعمول میدارند و نان و شراب اردست کشش های خود در مجلس مخصوصه میگردند.

داشته حریص و پس فطرت موریس دو باره سیخن را بطرف جمال و زیبائی او سوق داده تا توانست در تمجید و تعریف مبالغه نمود تملق های ماهرانه اظهار کرد از جمله ذوق مخصوصی را که بوشوت خود در باره خود داشت تحسین گفت و با آنکه از بسیاری میل و شهوت در کار سوختن بود صبر نموده بحکمت و حزم رفتار کرد و قسمی سکوت نمود که میل خود نمائی یعنی میل بآنکه بیشتر مورد اعجاب و تحسین شود در آن ماهر و پیدا شده دم بدم زیادت گرفت مختصر کلام آن لباس راحتی خود بخود باز شده باین افتاد و شفافی بازوان نورانی در تار و پود و روشن های اسرار آمیز شب درخشیدن گرفت موریس جدی محتاط و ماهر و زر دست بود که قبل از آنکه بوشوت ملتفت شود که موضوع اصلی تسایم شده او را نفس زبان و از حال رفته در بازوان خود غلطانیده و بوشانید زفرات و نفیر هر دو بیکدیگر مخلوط شده و نیمکت پرگل و بوتهم با آنهاهم آواز بود .

پس از آنکه احساسات آنها با کلام ممکن التعبی شد بوشوت بیخ گوش موریس بنجوی گفت که بدن او از بدن خودش لطیف تر و نازکتر است .
موریس در همان حالی که بوشوت را در آغوش محبت می فشرد گفت :
- چه قدر خوشم می آید که چنین ترامی فشارم مثل این است که استخوان نداشته باشی .

بوشوت که چشمان خود را می بست جواب داد .
- بلی سبب این است که ترا دوست میدارم عشق استخوانهای مرا آب نموده است و مانند پای خوک « سنت منه هول » (۱) نرم و ملایم ساخته است .

۱ - Sainte Ménéhould : نام یکی از بلاد کوچک فرانسه که از جمله خوکهای آن

فصل بیست و چهارم

فصلی که حاوی تفصیل دست بدست رفتن لوکرس رئیس دیر و اندوم است .
 لژه ماسیو جاشین لژه بزرگ که رو بروی منزل کهنه کشیش های « سن
 ژرمن دپره » [۱] در کوچه آبی جائیکه پر از مدارس مادرانه و جمعیات
 علما است صحافی میکرد کارگران بسیار معتاری داشت ولی عده آنها کم بود
 و با بطئی و کندی بسیار یکعده مشتری قدیمی را که بصبر و مدارا معتاد
 شده بودند جواب میداد شش هفته از موقع ورود کتابهای مسیو ساریت
 میگذشت و هنوز لژه دست بانها نزده بود فقط پنجاه و سه روز بعد آن
 کتابها را بموجب ریز مسیو ساریت رسیدگی نموده بین کارگران خود تقسیم
 نمود . لوکرس کوچک با علائم رئیس دیرواندوم در ریز مسیو ساریت قید
 نشده بود و بنا بر این خیال کرد که آن کتاب متعلق بمشتری دیگر است
 بعد چون در هیچ صورتی چنین کتابی قید نشده بود قهراً آنرا در دولا بچه‌ئی
 گذاشت .

لژه ماسیو پسر جوانی داشت موسوم به ارنست و او روزی آن کتاب
 را محرماً به برداشته و در جیب گذاشت . ارنست خاطر خواه دختر کتابفروشی
 بود که « روز » (۲) نامیده میشد و در آن نزدیکی منزل داشت « روز »
 بسیار دشت و دمن را دوست میداشت و گوشش از شنیدن آواز مرغان جنگل

۱ — Eglise de St. Germain — des — Prés : — کلیسای معروف و قدیمی که

در ۵۵۸ میلادی در پاریس بنا شده و ملحقاتی از قبیل دیر و مدرسه و غیره داشته و فعلاً فقط
 کلیسا باقی است .

۲ — Rose : یعنی گل سرخ و اسم علم است برای زنان مطابق اسم فارسی گلچیر

لذت میبرد و آنست برای پول ناهاری که میخواست در «شاتو» (۱) به «روز» بدهد آن لوکرس را به سمسار کوچه سن X ۱۰۰ موسوم به بابامورائزه بمبلم ده فرانک فروخت. بابامورائزه که برای دانستن کم و کیف چیزهایی که میخرید چندان اصرار و کنجکاوی نداشت در همان روز آن کتاب را در بهای شصت فرانک بمسیو بوسار که در کوچه «سن ژرومن» [۲] در منزل خود حجره کتابفروشی داشت داد بوسار علامت و نمره کتاب را که ممکن بود اصل و منشاء آن نسخه بی نظیر و مانند را معین کند حک نموده آنرا بمسیو ژورف میر که کتابدوست معروفی بود بمبلغ پانصد فرانک فروخت و او فی الحال آنرا در مقابل سه هزار فرانک بمسیو آردون کتابفروش تسلیم نمود طولی نکشید که این مرد نیز بنوبه خود آن کتاب را بقیمت شش هزار فرانک بکتاب دوست معروف و مشهور پاریسی «م. ر.» فروخت پانزده روز بعد این شخص هم با منفعت خوبی کتاب را به «مادام لاکتس دگورس» داد این خانم که در طراز اشراف و اکابر پاریس از شهرات بود در عشق باثار ظریفه حکم کنجکاوان تابو و کتاب و ظروف چینی قرن هفدهم را داشت و در عمارت خیابان «ینا» [۳] خود مقدار زیادی اشیاء صنعتی داشت که دلیل بر اطلاعات متنوعه و لطف و ذوق مشار الیها بود در ماه ژویه (۴) تموز لاکتس دگورس در قصر بیلایقی سارویل خود در ایالت نورماندی ساکن بود و در آن موقع که منزل خیابان «ینا» غیر مسکون بود شبانه دزدی که بقرینه می گفتند بایستی جزو دزدان معروف به جمع کنندگان اشیاء نفیسه باشد دستبردی

۱ - Chatou : نام محلی در نزدیکی ورسای در کنار رودخانه سن

۲ - Rue Saint Germain : نام کوچه‌ای در پاریس .

۳ - Avenue d'Iéna : نام خیابانی از خیابان های معتبر معروف پاریس .

۴ - Juillet : ماه هفتم سال فرنگی .

بانعمالوت زده بود ایندسته دزدان مخصوصاً اشیاء صنعتی و آثار فنون جمیله را میدزدیدند .

بر حسب تحقیقات قانونی که بعمل آمد معلوم شد که دزد از مجرای منجلاب بالا رفته خود را بطبقه اول رسانیده است بعد روی ماهتابی جستن کرده با اهرم کوچکی در پشت پنجره و یکی از شیشه های پنجره را شکسته آهن دریچه را باز کرده وارد تالار بزرگ شده است و در آنجا چندین دولایچه را در هم شکسته آنچه مطلوب و مرغوب دانسته برداشته است غالب چیز هایی که ربوده بود سبك وزن و سنگین قیمت بودند از قبیل قوطی های طلا چند قطعه عاج کار قرن چهاردهم دو جلد کتاب خطی قرن پانزدهم و يك نسخه کتابی که مشی گنتس به اجمال چنین وصف کرده بود : «يك مجلد تذهیب شده و نشان دار» و این مجلد همان لوکرس کتابخانه داسپاریو بود .

درد که بحدس میگفتند یکنفر آشپز انگلیزی بوده پیدا نشد . خلاصه تقریباً دو ماه از قصیه سرقت گذشته بود که روزی مقارن مغرب مرد جوان خوش لباسی که سر و ریش بکلی تراشیده بود وارد کوچه کورسل شده لوکرس دیرواندوم را در ازای پنج فرانك به بابا گیناردون داد . گیناردون کتاب را بدقت ورق زده باهمبست و قشگی آن پی برده آنرا در گنجینه چوب بنفشه ای که عادة چیز های قیمتی را در آن میگذاشت گذارد .

این بود تغییرات و تبدلاتی که در ظرف يك فصل بر این نسخه گرانها حاصل شد .





آخر هر جمله تبريك و تهنيت بوسه ابداری میچکيد ، بوشوت آهقدر بر شنیدن تمجيد حريص بود که باين چيز ها دست بردار نبود و بواسطه سؤالات بی دربی تمناهای اکيد تظاهر بساده لوحی موریس را مجبور ساخت که دو سه و چهار دفعه عبارات تحسین آمیز خود را تکرار نماید و چون اندکی موریس مکث میکرد چنان از قیافه بوشوت استنباط میشد که هنوز اقناع نشده است لذا دوباره مدح و ثنای او سر میگرفت . برای موریس که چیزی از ثنات سرش نمیشد ادای این تعریف و تمجید ها يك قسم زحمت و عذابی بود اما از دیدن شانه های گرد و قرینه بوشوت که بواسطه اشعه نور زرنگار بنظر میآمد و از مشاهده آن صورت دلفریب که در آئینه كيف بزرگ جلوه گر شده بود لذت بسیار میبرد و میگفت:

- واقعا بسیار لطیف و دلربا بودید .

بوشوت میپرسید:

- راستی؟ عقیده شما بر این است ؟

موریس جواب میداد:

- اوه قابل پرستش بود

موریس ناگهان در بین صحبت فریاد بلندی کشید زیرا در آینه صورتی را که در انتهای غرفه در حرکت بنظر میرسید دید با کمال عجله برگشت و با آغوش گشاده خود را روی آرکاد انداخته او را کشان کشان رو بدهلیز برد . بوشوت از غیظ در کار خفه شدن بود ورنجیده خاطر گفت .

- این چه قسم سلوک و اخلاقی است !

موریس از بین یکدسته سگان تربیت یافته بازیگر خانه و یکدسته رسن بازان امریکائی باتفاق قرشته خود گذشته او را بطرف خارج تئاتر میکشانید .



در آن تاریکی و طراوت خیابان مثل اینکه هنوز باورش نباید که بچنان
مادتی نائل شده باشد و در حالیکه سرمست شادمانی بود میگفت:
- ها یافتمت! یافتمت! مدتها در جستجوی تو بوده ام بالاخره یافتمت
و آرکاد تو مرا از داشتن فرشته پاسبان محروم کرده‌ئی من فرشته‌ام را از تو می‌خواهم
رکاد آیا هنوز مرا دوست میداری؟

آرکاد در جواب گفت که برای انجام مهم مافوق قوای فرشتگانی که در پیش دارد
عهد گرفته است میان بست و دوستی و رحم و عشق و تمام احساساتی که سبب
خاوت روح و سستی قوی است بشت یا بزند ولی از طرف دیگر حالت فعلی
چنان ویرا در معرض آفتاب و بینوائی و بیچارگی نهاده که او را مستعد برحم و
نفقت بنوع بشر نموده است و از اینجهت یکقسم محبت و دوستی ناشی از عادت نسبت
موریس بدبخت احساس مینماید.

موریس فریادکنان گفت :

- بسیار خوب گیرم محبت حزئی بمن داشته باشی بسیار خوب پس بمن باز آ
رد من بمان من نمیتوانم از تو صرف نظر نمایم مادامیکه نزدیک من بودی
مداً ملتفت حضور تو نبودم اما از موقعی که از من مفارقت جسته‌ئی احساس
یکسی و تنهائی وحشت‌آوری مینمایم بدون تو حکم جسد بی روحی را دارم تا
نجاهه بتواقرار میکنم که حتی در اطاق کوچه رم در آغوش ژیلبرت هم احساس
هائی و یکسی مینمایم غصه میخورم میل دارم تو را به بینم کلام تو را بشنوم مثل آنروزیکه
اقتدر مرا غضبناک ساختی تا تو گفت و شنود کنم با ری راجم با نروز
خودت اقرار کن که من محق بودم زیرا در آنروز تو مانند یک نفر شخص نجیب
ملوک نمودی . انصاف میطلبم آیا سزاوار است که مثل تو اصرار

و بزرگ نژادی با داشتن این درجه نجات و بزرگواری مرتکب چنین امر زشتی و زشتی شود واقعاً این از چیزهای شنیده نشدنی است که چون انسان در آن تفکر مینماید گیج و حیران میشود مادام دزول هنوز هم از شما نگذشته و فراموش نکرده است و از اینکه در چنان موقع غیر مناسبی ظاهر شده و سبب ترس او گردیده اید شمارا ملامت و توبیخ مینماید مخصوصاً از اینکه در موقع دکه کردن لباس و بستن بند کفشپایش تا آن پایه و قیحانه سلوک نموده اید بسیار رنجیده خاطر است من شخصاً همه این چیزها را فراموش نموده و تنها چیزی را که بخاطر سپرده ام این است که تو برادر آسمانی و مصاحب مقدس ایام طفولیت منی دلی آرکاد تو نباید مرا رها کنی نمیتوانی از من مفارقت بجوئی آخره تو فرشته منی تو مال من هستی .

آرکاد بموریس اظهار داشت که چون فعلاً از ملائکه در کات هاویه محسوب است دیگر ممکن نیست که بتواند ملک موکل یکنفر مسیحی باشد و شرحی بیان کرد که حالا او ملکی است وحشت آور پر از کینه و خشم خلاصه القول از جمله ارواح جم است .

موریس در حالیکه چشمانش پر از اشک بود تبسم نموده گفت :

- بیپوده مگو .

آرکاد گفت :

- افسوس که افکار ما، سر نوشت ما، سر نوشت ما، همه چیز ما ما را از یکدیگر

جدا میسازد تا این حال نمیتوانم از احساس شفقتی که نسبت بتو دارم صرف

نظر نمایم و همین ساده لوحی تو سبب شده که ترا دوست بدارم .

موریس آهی کشیده گفت :

نه چنین نیست تو مرا دوست میداری هیچوقت هم مرا دوست نمیداشته ای
این لایبالی گری که نسبت بمن ابراز میداری از طرف يك برادر یا خواهر
امری طبیعی است از طرف یکنفر دوست امری معمولی وعادی است ولی از
طرف ملك موکلی چون تو جنایت وحشت آوری است واقعا آركاد موجود
گريه بدی هستی ومن از تو بیزارم.
آركاد جواب داد:

موريس من همیشه صمیمانه تو را دوست می داشته ام و هنوز هم دوست دارم تو قلب مرا مضطرب داری من که چنان می انگاشتم که قلبم از آهن و ولاد محکم تر است حالا محبت تو سیب شده که بضعت نفس بخود واقف شوم . وقتیکه هنوز طفل كوچك معصومی بودی من تو را همان اندازه که علمۀ انگلیری « میس کات » دوست میداشت و با وحشت و هوای نفس وحشت فیزی میوسیدت صاف تر و بیغش تر از محبت او بتو تعلق خاطر و علاقه لبی داشتم در ییلاق در فصلیکه پوست نازك چهارها طبقه بطبقه جدا شد . تنه سز و لطیف درخت را آشکار میسازد و بعد از بارانهاییکه شن نرم روی خیابان بای سراسیمه باقی میگذارد من تو یاد میدادم که با آن شنها و طبقه های وست درخت و بعضی گلهای ییابانی و علف و چوب پر سیاوشان پلهای دهاتی سازی کوخهای ییابانی بنا کنی متنزهاات و بساتین « آدونیسی [۱] » که طراوت انضات آن بیش از یکساعت طول نمیکشد بسازی در ماه مه در پاريس هیکل

و مذبج مریم عذرا درست میکردیم و در آن عطری میسوختیم که رائحه اش تمام فضای منزل را پر میساخت و مارسلین طبّاخه بیاد کلیسای قریه خود و بکارت از دست رفته خویش افتاده سیلی ازشک بر دو گونه جاری مینمود و سبب صداع مادرش میشد بیچاره مادوت که در بجهوحه ثروت و غنا همان افسردگی را که طبیعی جمیع سعادتمندان و مالداران دنیا است حاصل مینمود. موقعیکه بمدرسه میرفتی من بسیار مایل بترقیات تو بودم این بود که در کارهای درسی و در العباد ریاضی تو بسیار کمک میکردم و در حل مسائل مشکله حساب معاً غور و تفکر مینمودیم من شخصا در معنای غامض یکی از جمل مشکله ژول سرار تأمل بسیار کردم. واقعا چقدر میل بازی و توب بازیهای قشنگی با همدیگر نموده ایم! بسیار واقع شد که هر دو لذت فتح و فیروزی را چشیده ایم! بلی پیشرفت ها و افتخارات ایام خوش مدرسه آغشته بخون واشک نبود. موریس من هر چه در قوه داشته ام در راه حفظ بی گناهی و پاکدامنی تو بکار برده ام ولی آنچه کوشیدم که مانع از آن شوم که تو عصمت و بی آلاشی خود را از کف نبازی ممکن نشد و بالاخر در سن چهارده سالگی عفت و پاکدامنی خود را در آغوش خادمه مادوت از دست دادی و آنچه نمیبایست واقع شد پس از این قضیه متأسفانه دیدم که دوستدار زنهای متعده شدی زناییکه عمرهای مختلف داشتند و همه هم رعنا و قشنگ نبودند و با اقلایجه فرشتگان زیبا و دلبران نمیامدند از مشاهده این احوال غمگین و اندوهناک شده تاسه میخوردم لذا بتحصیل علوم پر داخلتم و کتابخانه غنی و جامع خانواده تومنا بم و انوا تحصیل و تعلیمی برای من گشوده داشت که نادر آنصیب کسی میشود و شب شد که در تار ادیان و مذاهب تبحر حاصل نمایم و بقیه سرگذشتم را تو خودت میدانی.

موریس برسیدل استنتاج از همه این مکالمات گفت:

- خوب آرداد عزیزم حالا دیگر کاری نداری محل و مقامی ندار

چ قسم وسیله معاشی نداری تو فعلا از مقام خود ساقط شده ئی و آدمی
تی بدون حیثیت مجعلا شخصی هستی هرزه و لنگرد و بی سرویا .
فرشته با آهنگی که کمی بوی رنجش میداد جواب داد که با وجود همه
با حالا لباس و سرو و وضعش بمراتب بهتر از آنموقعی است که بلباس های
باندۀ بیچاره ئی که خود کشی نموده بود ملبس بوده است .

موریس برای اینکه معذرتی طلبیده باشد گفت بلی وقتیکه ویرا بوامانده
ی مرده ئی ملبس ساخته موقعی بوده که بر آن فرشته دیدن بی وفا غضبناک
ده است و اما فعلا شایسته نیست که بگذشته رجوع شود و از ما مصی گله
اری بعیان آید بلکه تنها چیزی که مناسب و پسندیده است آن است که
بخطه نمایند چه قسم تصمیمی میبایست اتخاذ شود و پرسید :

- آرکاد بگو بدینم میخواهی چه بکنی ؟

آرکاد جواب داد :

- موریس مگر تا بحال بتو نگفته ام ؟ بر آنم که برضد کسیکه فرمانروای
سماها است جنگیده سرنگونش سازم و شیطانرا بجای او بنشانم .
موریس گفت :

- خیر تو چنین کاری نخواهی نمود اولاً حالا وقت چنین کاری نیست
کسی را با عقیدۀ خود همراه نخواهی یافت باضافه باصطلاح پدرم تو این
برزخ را نداری این روزها مردم همه اعتدالی هستند و طرفدار قدرت
قوتند همه میلشان این است که تحت حکم باشند و بهمین جهة است که
ئیس جمهور در خیال مصاحبه با پاپ است آرکاد این همه عناد مورز اینقدر
مرار مکن تو باین اندازه ئی که خودت مدعی هستی بدجنس و خبیث نیستی
لکه در اعماق قلب و ضمیر تو هم مثل سایر مردم نسبت بخدای رؤف و

رحیم عابد و ساجدی

آرکاد گفت :-

— موریسن عزیزم گمان میکنم باندازهٔ لزوم بتو گفته‌ام آنکسی را که شما خدا انگاشته‌اید فی الواقع عقل فعالی بیش نیست این عقل فعال مطلقا از عوالم الهی مافوق خود خبری ندارد و نهایت خوش ناوری و ساده لوحی است که خود را خدای واحد و حقیقی می‌شمارد . اگر بصفحه ۱۶۲ جلد اول تاریخ کلیسای تصنیف سماحت ماب « دوشن (۱) » مراجعه شود ملاحظه خواهید شد که نام این « عقل فعال » (۲) خود پسند کوتاه فکر « یالدا باوت (۳) » است

۱- (Monseigneur Louis Marie Olivier) Du Chesne : یکی از روحانیون

وعلماى آقاقدنمه وازمشاهر مورخين آخيرفرانسه (۱۸۴۳ — ۱۹۲۲ م) كداراي مصنفات
سياراست درخصوص توارىخ كنيسه وحوادث قرون اوليه مسيحيه . ازجمله كتب اين شخص كتابي
است بنام تارىخ قدم كنيسه كه در ۱۹۰۶ م نوشته است در ۱۹۱۰ م . عضو اكادمي فرانسه شده است
و در ۱۹۲۲ م در شهر رم وفات كرده است.

۲- ترجمه لغت دمیورژ (Demiurge) است و آن مشتق از کلمه یونانی دمیورگوس (Demiourgos) است - آجلا موارد استعمال این لغت و اصطلاح قبیل میشود. لغت عقل فعال (دمیورژ) دومورد استعمال دارد:

یکی در اصطلاح فلسفه - قدمای فلاسفه یونان نقص ذات الوهیت می‌شمردند که خود بنفہ قیام بر خلق دنیا نموده باشد زیرا مناسبتی بین مادی صرف و مجرد صرف نیست پس باید امر متوسطی بین ذات الوهیت که مجرد صرف است و عالم کون که مادی صرف است موجود باشد انکسافورس (Anaxagore) اصول و قوانین عالم ماده را موجد دنیا می‌شمرد ارسطو می‌گفت خلقی که متناسب با کمال ذات الوهیت باشد حر درخودش در عالم خارج واحد ندارد - اپیکوریون می‌گفتند که فرض آنکه این عالم شرور و فساد مخلوق خدا بآن باشد مخالف با خوی و بزرگی خدا بآن است این نظریه سبب آن شده که تصور صادر اولی نمایند یعنی فرض کنند که حزئی از ذات الوهیت متجزی شده و آن جزء مافوق کارگری شروع مخلوق دنیا نموده است این صا در را افلاطون عشق میداد است سایرین

باری شاید تو باین مورخ کلیسائی مذهبی بیشتر عقیده مند باشی تا بمن که فرشته توام ، در هر حال دیگر باید بروم خدا حافظ .

اول مخلوق واول صادر را عقل دانسته اند یا بروح کون تعبیر نموده اند وهم گفته اند که اگرچه این روح از حقایق و ارواح مجرده است ولی در مقام مادون خالق حقیقی واقعی است بنابراین چنان گفته اند که این روح بواسطه تماس با عالم کون و فساد و دنیای مادی خود فاسد گردیده و از ارواح ساقطه محسوب شده است.

ورد دیگر استعمال کلمه دمیورژ (عقل فعال) در اصطلاح لاهوتیون یعنی علمای مذهب است: و اجمالاً تفصیل آن اینستکه: در قرن دوم میلادی جماعتی بر آن شدند که دیات نصرانیه را با فلسفه شرقیه و یونانیه مزوج سازند و از این مزج فلسفه سرکی تشکیل دهند و بحثی که مدار گفتگوی آنها بود منشأ عالم و سبب ضروری که در آن ظاهر است بود این طایفه نظر ناگه تمدعی بودند که ممکن است . معرفت تامه و اصل شد و پس از وصول بحقیقت تامه جمیع قضایا حل خواهد گشت . باین جهت این فلسفه خدیه «الادریه» و بیروان آن «الادریون» نامیده شده اند (الادریه برانسه gnosticisme گفته میشود که مشتق از کلمه یونان «gnose» که معنی آن «میفهم» و «میدانم» است اشهر واعظم حکمای ادریون والان تن (Valentin) است و طریقه مباحث او والان نیانیسم (Vaeentianisme) نامیده میشود . خلاصه آراء والان تن اینستکه: خدا ابدی و ازلی است یعنی ابتدا و انتها ندارد و کمالش فوق ادراک است و آن اب مصدر خیر است (اصطلاح افلاطون «مثال خیر») اما ماده مصدر شر است و ماده هم آندی و بذات خود موجود شده است و خداوند مستقیماً کاری باین عالم مادی ندارد ولی بین ذات الوهیت و دنیای مادی عقل فعالی است (Demiurge) این دنیا مخلوق عقل فعال است ، لکن کله «دمیورژ» یعنی «سارنده» والان تن «عقل فعال» را نقطه مقابل خدای حقیقی مشرود . در مباحث تمام بیروان مذاهب متنوعه ادریه اصل مهم همین فرض است که بین عالم ماده و حقیقت محض خالص الوهیت یک یا چندین واسطه لازم است زیرا چنانکه ذکر شد ادریون خواسته اند بین کتب مقدسه و فلسفه یونانیا توفیق داده باشند و چنانکه مشاهده میشود این فکر شبیه است بانچه هجرات بلاگه تعبیر شده و افلاطون «مثل» نامیده و رواتیون «عقل فصالح» نامیده اند.

موريس گفت:

— بمان .

آرکاد جواب داد:

— نمیتوانم .

موريس باصرار والاحاح گفت:

— حاشا که ترا باین آسانی رها نمایم خير ممکن نیست بگذارم توانی نحو بروی تو مرا از فرشته موکل خود محروم داشته ئی خودت هم باید جبران خسارات وارده را بنمائی یا الله فرشته ئی دیگر بمن بده .

آرکاد باحال تعرض جواب داد که ابدأ در قوه او نیست که چنین تقاضائی را پذیرد و از آنجائیکه با موزع کل ملائکه موکلین میانه ئی ندارد در این موضوع ابدأکاری از او ساخته نیست آنگاه تبسمی نموده گفت:

— نه موريس عزيزم خودت ملك موکلی از يالدا باوت بخواه .

موريس بيطاقت شده فریاد زد :

— نه ! نه ! نه ! يالدا باوتی در کار نیست ، تو فرشته موکل مرا از من گرفته ئی

خودت هم باید اورا بمن باز دهی .

آرکاد گفت:

[ذیل صفحه ۲۸۵] — ۳ — Yaldabaoth : — عقل عال (دمیورژ) صانع و پدید آورنده دنیا را اوفیتها (Ophites) یالدا باوت (Yalda — Balout) می نامیده اند (اوفیتها هم یکی از احزاب در یون هستند و از جمله مبتدعین قرن دوم مسیحیت محسوبند) کلمه یالدا باوت بمعنی زائیده از هرج و مرج یا زائیده از ذرات مبثوئه حالت عوالم قبل از خلقت « آینه قل فعال را از ارواح ساقطه پنداشته او را خالق و صانع دنیا شمرده و حاکم و پادشاه بر آن دانسته اند و میگویند که یالدا باوت مثال خود پسندی و حب مقام شخصیه است و او بین خدای حقیقی و عالم ماده حائل و واسطه است .

— افسوس که از من برنمیاید .

موریس بینوا گفت :

— ها آرکاد چون عصیان ورزیده‌ئی اینکار از تو برنمیاید؟

آرکاد :

— بلی .

موریس :

— بواسطه اینکه دشمن خدا هستی؟

آرکاد :

— بلی .

موریس :

— چون روح شیطانی هستی ؟

آرکاد :

— بلی .

موریس جوان فریاد کشید :

— بسیار خوب ! پس حالا من ملك موكل تو خواهم شد بنابراین این دیگر ترا

رها نمی‌کنم .

پس از اینکلام موریس داسپارویو آرکاد را برای خوردن صدف دریائی

باخود برد که نزد پ

فصل بیست و هشتم

کنکاش

فرشتگان عاصی بر حسب دعوت آرکاد و ریتا در محلی موسوم به « ژون شر [۱] » در کنار رودخانه سن در تالار تئاتر متروک مندرسی که پرنس ایستار از طبابخ چرکینی موسوم به باراتان گرایه کرده بود جمع شدند سیصد نفر فرشته روی نیمکت ها و در کرسی ها مجتمع بودند در روی صحنه تئاتر که بقایای زینت های بیابانی بان آویخته بود یک میز و یک کرسی دسته دار و چند کرسی دیگر دیده میشد. دیوارها که باب ورنک و سفیده تخم مرغ و صمغ گل و میوجات رنک آمیزی شده بود در شوره پوشیده شده چندین جا شکاف خورده و پوسته پوسته ریخته شده بود و همین خرابی و بدهی تئالارهم گویا بر اهمیت و عظمت و نسیاری شور و هیجانی که در آن محل دیده میشد افزوده و بیشتر آنرا جالب توجه قرار میداد. موقعی که پرنس ایستار از جمعیت درخواست نمود که هیئت رئیسه ئی برای خود انتخاب نمایند و بدو رئیس افتخاری جمعیه را معین کنند اولین اسمی که بفکر جمیع حضار خطور نمود نام کسی بود که صیتش دنیا را پر کرده است ولی یکنوع احترام شبیه به پرستشی بر تمام دهان ها مهر خاموشی زده بود و پس از لمحہ ئی سکوت نکتر که در آن مجلس حاضر نبود باتفاق آراء بریاست منتخب شد. ارکاد که جایش بین زیتا و یک نفر فرشته ژاپونی معین شده بود طولی نکشید که باین عبارت شروع بصحبت نمود:

— ای ابناء آسمان ! ای رفقا ! شما از قید رقیت آسمان رسته اید و نوع عبودیت کسیرا که خود را یهوه مینامد ولی ما اینک باید بنام واقعی او که یالدا بالوت

و ویرا بنامیم تکان داداید . این یالدا ناوت خالق عوالم نیست بلکه فقط یک فعال جاهل و وحشی است که یک جزء وضع و بسیار کوچک دنیا را در له اقتدار خود آورده و دوهمان جزء حفر تخم درد و مرگ کاشته است اناء آسمان اذون از شما میطلبد رأی خود را بیان نمائید که آیا همه قید که بر ضد این یالدا ناوت حاکم و ویرا از بیخ و بن براندازیم ؟
یک نانک که مرکب از اصوات جمیع حصار بود در جواب بگوش رسید:
- ملی موافقیم .

و چندین فرشته بکدفعه بصدا آمده قسم یاد میکردند که در کوه مقر
الوت صعود خواهند نمود و دیوارهای شب و سنگ سماقی را سرنگون
دم ساخته جبار آسمانها را در باریکی های ابدی پرتاب خواهند کرد .
ولی مالک صاف و رسائی آن اصوات درهم و برهم را شکافته گفت :
- ای کفره فجزره ای خارقین مقدمات ای دیوانگان نا بکار ترسید
خود بارزید ، که اینک بد قدرت خداوندی بر شما دواز است .

گویند این کلام فرشته مؤمنی بود که ایک جذبہ ایمان و عشق آرزوی
به مجد و مفخرت مؤمنین نابین و شهدارا میکشید و از اینجا که مانند
خود حسود بود میخواست از قشگی و زیبائی فداکاری محروم نماید
ز آن حیه شبیه ناسان باشد این بود که خود را با این کمره طرف نموده
رد که در مقابل کفریات آنها مقاومت و ایستادگی نموده آنها را مفحم
ب سازد و بالاخره مورد ضرب آنها واقع شود .

جميع احوار با نگاه های آمیخته به غیظ و غضب متوجه او شدند و آنها یکی
بودند او را زدند

فرشته بالهجه صاف و تندي قرياد ميزد .

المجد الله المجد الله المجد الله .

یکی از فرشتگان متمرّد بطوری گردن اورا فشرد که اناشید سبحانی و حمدی
ثنای خداوندی در حنجره اش شکسته شد خلاصه بینوا بر زمین افتاده پامال
حضور گردید .

پرنس ایستار از زمین بلندتر نموده با دو انگشت بالهای اورا گرفته بعد
خود مانند ستولی ار دود برپا ایستاده دریچه ئی را که احدی جز او قدش باز
نمیرسید باز کرده آن فرشته مؤمن مقدس را از درز پنجره بیرون انداخت
دوارة جمعیت مقرون با تنظیم شده آرکاد دنباله سخنان خود را گرفته گفت :

— رفقا ایك كه در عزم خود حازمید باید در جستجوی طرق اجرای
نقشه خود برائیم و بهترین راهها را انتخاب نمایم پس لازم است بحث و گفتگو
کنیم که چگونه بایست وارد عمل شد آیا باید بقوه قهریه بدشمن حمله نمایم
یا بهتر آن است که تشبث بلك سلسله اشاعات و تبلیغات که مستلزم طول مدت
و صبر و حوصله است شده اندك اندك ساکنین آسمانها را بامر خود دعوت نمایم
تمام جمعیه يك صدا فریاد زدند :

— جنك ! جنك !

و چنان حرارتی در حضور مشاهده میشد که بخمال میرسید آواز شیور
جنك و نانك طبل هم شنیده میشود .

توفیل که دو واقع علی رغم خود لزور پرنس ایستار در آن جمعیه حضور
یافت بود قیام نموده نارنگی پریده و هیئتی زولیده و حالتی غمزده و محزون گفت .
— اراداران ! بچه را که میخواهم بگویم حمل برسوء نیت من نکنید و
بدانند که در این سخن تنها چیزیکه ما هم من است محبت و دوستی نسبت بشما
ها است اگرچه من یکنفر موسیقی دان بینوائی بیش نیستم و لسی سخن مرا

بپذیرید و یقین داشته باشید که نقشه هائیکه ریخته اید این دفعه هم عقیم و بلا
نتیجه خواهد ماند و درمقابل حکمت الله که همه چیز را پیش بینی نموده است
کاری از پیش نخواهید برد.

تأویل بله پس از این صحبت در حالیکه بازان سخنی و استهزاء بروی مبارید بجای خود نشست و آرکاد در تعقیب سخنان خود گفت .

— البته صحیح است و من در این قسمت معارضه نمی‌دارم که یالدا باوت همه چیز را پیش بینی میکند ولی در عین این پیش بینی برای اینکه صفت اختیار مارا سلب نکرده باشد و جبری در میان نیاید طوری سلوک میکند که گویا هیچ چیز را پیش بینی ننموده است هر دم مضطرب و حیران و متعجب است و حوادث بسیار محتمل الوقوع ویرا بغفلت میگیرد بطوریکه سرگم میشود بلی ای که یالدا باوت خواسته است موضوع آزادی و مختار بودن مردمان و فرشتگان را نا علم به مستقبل خود یعنی با علم ازای توفیق نکرده است که دائماً دچار مشکلات مغلق و لاینحل باشد و هر دم دستخوش سرگردانی های وحشت آوری شود علاوه بر عقده من یالدا باوت هیچوقت قادر نیست دور تر از نوک بینی خود را ببیند و ابداً قوه پیش بینی ندارد از جمله مطلقاً اظهار داشت که آدم ابوالبشر نافرما می کند و عصیان ورزد دیگر آنده قبل از خالق شر آتقدرخشات آنها را کم احساس نموده بود که نزودی از خلقت آنان نادم و پشیمان شد و آنها و جمیع حیوانات را که هیچوجه من الوحوه مستحق سرزنش و ملامت نبودند در آهای طوفان غرق نمود از جهت جنبه تمک نظری و گناه فکری ولی انصیری میتوان اورا به « شارل دهم » که پادشاه منزعج و ممتازش محسوب داشت تشبیه نمود باری اگر ما قدری با حزم و احتیاط حرکت کنیم باسانی مینوانیم اورا بغفلت بگیریم گمان میکنم نظریات من سبب اضعاف برادر من شده باشد ،

شبهه تر است تا به پروس (۱) « فردريك كير (۲) » و برای اثبات صحبت خود گفت :

— در موقع عصیان اول هم که قبل از ابتدای زمانها بود جنگ دو روز بیش طول نکشیده بود که عرش بالدا ناوت ، لرزه درآمد البته صحیح است که عقل فعال فائق آمد و لر عاصیان غلبه جست اما باید دانست که چه چیز سبب فتح او شد ؟ علت فتح او پیش آمد و تصادف طولانی بود که در بحبوحه جنگ پیش آمد صاعقه لرشیطان واعوان و اصرارش بابریدن گریته آنها را خرد و خمیر و سیاه کرده از پا درآورد بلی بالدا ناوت فتح خود را بصاعقه مدیون است صاعقه تنها سلاح اوست و گاهی این سلاح را سوء استعمال نموده در غیر موقع بکار میبرد مثلاً در وسط لرق و وعده است که قوانین خود را جبراً و رسماً اعلان نمود (۳) و چنانکه بی گفته است « آتش پیشرو اوست [۴] »

۱— Prusse : — مهمترین دول اتحاد آلمانی که پای تحت آن شهر برلن و بلاد عمده آن کولو ، — رسلو — فرانکفورت — هانوفر و مانگدورک است و قریب ۳۷ ملیون نفوس آن میباشد اهالی پروس چندین قرن است که بصفت رشادت و جنگ حوثی معروفند

۲ — Frédéric Le grand یا فردريك دوم . بررگترین پادشاه سلسله «هوفر» - ولرن « پروس که علاوه بر آنکه یکی از ابطال و جنگجویان نامدار است مدبر و سائس معروفی شمرده میشود و هم بسیار تعلم و ادب راغب بوده است .

۳ — اشاره به ناب نورد هم سفر خروج تورات آیه ۱۶ و ۱۷ که نص آن این است . و واقع شد در روز سیم بوقت طلوع صبح که رعدها و رقیها ابر علیط بر کوه پدیدار آمد و آوز کرای بسیار سحت بطوریکه تمام قوم که در لشکرگاه بیرون آورد و در پابان کوه ایستاد .

۴ — اشاره به آیه ۱۸ ناب نورد هم سفر خروج تورات که نص آیه آن ایست : و نمای کوه سیتارا دود فرو گرفت ویرا خداوند در آس بر آن برول کرد الی آخر آیه »

تن بتن فن دیگری در علم حرب نمیدانند هنوز عرابه های جنگی زمان قراغه را آخرین ادوات جنگ میشمارد و هیچوقت اسم نیزه داران مقدونیه ئی (۱) بکوشش نر سیده است .

آرکاد جوان بدین منوال صحبت مقایسه بین جنگجویان زبان بسته یالدا با ووت و افواج حساس و باشعور انقلاب را مدتی ادامه داده پس از آن در موضوع منافع ثروت و وسائل مالی بمباحثه پرداختند .

و تابا اطمینان خاطر میگفت که برای شروع جنگ بحد کفایت پول موجود دارند و مخازن کربائی سفارش داده شده است و علاوه گفت که يك فتح خودش اعتبار بزرگی ایجاد خواهد نمود .

مباحثه و گفتگو با حرارت تمام درهم و برهمی سیار در جریان بود اضافه در این ککاشستان فرشتگان هم مانند مجامع نبی نوع بشر حرف های لپوده بسیار گفته میشد هر اندازه که باخذ رأی نزدیکتر میشدند بهمان اندازه هیاهو و درهم و برهمی بیشتر و شدید تر میشد از مسائل مسلمة ئیکه احدی معارض آن نمود این بود که فرماندهی کل و سپهسالاری سپرده بکسی خواهد بود که برای اولین مرتبه علم عصیان را برافراشته است ولی اگر آنجائی که همه آرزومند بودند که جزو صاحب منصبان زیر دست شیطان باشند هر کسی در ضمن آنکه صفات لازمه مرد جنگی را شرح میداد دلایل انتخاب صاحب منصب قابل را ذکر میکرد در واقع خود را معرفی مینمود و بهمین نظر بود که آلکور جواترین آن فرشتگان عاصی با سرعت این کلمات را بحضار القانمود :

— خوشبختانه در قشون یالدا با ووت فرماندهی نصیب السابقون السابقون

۱ — La phalange macédonienne — : رشیدترین فوج اسکندر کبیر که غالب

شرفان خود را به بساطت این فوج قدیون بوده است .

است ولی اینکه جنك را وسیله فتح و ظفر شمرده اید دلیل بر آن است که
ها هنوز دستخوش ادبیات و شعرید و مشاعر تان در زیر تنقل ارجوز
حماسه پوسیده شده است امروز ممکن نیست که فکر جنك در دماغی
ادمغه سبك مردان متوحش یا افسانه نویسان متاخر داخل شود . آخر -
چه چیز است ؟ نه این است که يك قسم مسخره خنده آوری است که «
تهییج احمقانه حس شاعرانه چك نوازان وطن دوست است . اگر نابد
يك قسم هوش عملی و نافع میداشت جنك لمی پرداخت ولی ناپلیون مر
نود خیال باف و سرمست ارجوزه های « اوسیان [۱] » . عجبا شماها فر
میزنید : « زنده باد جنك ! » ای سبك مغز ان خرافت ماب آخر چه و
اشخاص صاحب فکر هوشمندی خواهید شد « صاحبان فکر و هوش هیچ
از خواب و خیالهایی که فن حرب را تشکیل میدهند چشم داشت قوت و قدر
ندارند و علم و فن حررات عسکریه و علم مصافات و قلعه بندی و توبه
و سایر کارهای عبث و لیهوده را بازیچه میشمارند و اصلا بجنك که يك
بلایوسی است عقیده ندارند بلکه عقیده شان بشیمی است زیرا علم است
هوشمندان در پی دانستن فنی هستند که وسیله آن فتح را میتوان در يك
جبر و مقابله ئی مکنون داشت .

پرس ایستار در پایان کلام شیشه کوچکی از حیب خود بیرون آورده
حضار شان داد و باتسم حاکی از مسرتی فریاد زد

- فتح این است !

۱-Ossian : نام یکنفر شاعر اسگو تلافی پسر فگال پادشاه مقطعه ئی از اسکولا
که مورون نامیده میشود این شاعر حاسه سرا که د قرن سوم میلادی میرسته اش
رزمی از خود باقی گذاشته که در ادبیات عهدرومان تبسم بسیار نافذ و مؤثر واقع شده است

زیتا حالا باید دانست که فساد در طبیعت و ماهیت اشیاء است یا در ترتیب و وضع اشیاء ؟ این است امری که فهمش ضروری است . زیتا من بسیار مضطرب و پریشان حالم

زیتا جواب داد :

- رفیقم اگر شرط کار و عمل دانستن اسرار طبیعت میبود هیچوقت کسی موفق بکار و عمل نمیشد حتی کسی زندگی هم نمیکرد زیرا زندگی کردن عبارت از کار کردن است خوب آرکاد آیا بهمین زودی درعزم و اراده خود سست شده اید ؟

آرکاد بزبانی مهوش اطمینان داد که درعزم خود تزلزلی پیدا ننموده و برآنست که عقل فعال را درظلمات اندیده بیدار کند

درآن بین اتومبیلی درحاده میگذاشت و یک قطار گرد و غبار در عقب آن دیده میشد آن اتومبیل چون نزدیک دو فرشته رسید ایستاد و بینی نوک برگشته «بارون آوردن» از دریچه آن نمایان شد

آوردنغن سرمایه دار که خود فرشته آسمانی بود بانها گفت .

- سلام علیکم دوستان آسمانی ام سلام علیکم از ملاقات شما بسیار خوشوقتم موضوع مهمی بود که میخواستم بشما ابلاغ نمایم و آن این است که بی حس و حرکت نمایند نخواهید هوشیار باشید تا توانید تظاهر کنید بجهیز کنید از آن میترسم که اگر کاهلی نمائید یا داناوت شما را غفلت بگیرد برای جنك خزانه و ذخائر بسیار دارید بدون دریع این خزانه و ذخایر را بکار بیندازید . بحسب اطلاعی که بمن رسیده است ملك مقرب میکائیل مقدار زیادی صاعقه و توپ و تفنگ در آسمان سفارش داده است بسازند اگر احدی من اطمینان دارید لازم است بدون درنگ پنجاه هزار میخان جمع و جنب

کهرائی دیگر ہم قہمہ نمائید من حاضر م شفا رش ساختن آنرا قبول نمایم دیگر فرشتگان روز شما بخیر ' زندہ باد وطن آسمانی '

بارون اور دنگن این بگٹ ودر مصاحبت وقاصہ وبازیگر زیبائی بطرف سواحل گلزار «لوسین (۱)» حرکت نمود.

آرکاد از زیتا یوسید :

— آیا باور کردنی است کہ عقل فعال شروع بہ تجهیز نموده باشد؟

زیتا جواب گفت .

— ممکنست کہ در آسمان ہم یک مارون آوردنغن دیگری آہا را وادار بتجہیزو

تهیه اسلحه نموده باشد

آرکاد لحظه‌ئی ب فکر فرو رفته گفت .

— آیا بلور کردنی است کہ ما با زیچہ دست سرمایہ داران واقع شویم؟

زیتا جواب داد :

— عجبا ! جنك يڪنوع تجارت وڪاسبي است بلي هميشه جنك تجارت

وگاسپی بوده است.

بعد مدتی در باب طرق اجرای طرح وسیع و عظیم خود غور و بحث نمودند نقشه های هرج و مرج طلايه پرنس استار را پسندیده بران متفق الرأی شدند که نهجوناگهانی و موحشی در ممالك آسمان بتازند و بدست سربازان غیور و تربیت شده خود بزبان انرا البرزه درآورند.

ناری بلوانان طبخ ژوشر که تالار تئاتر را نفرشتگان ממرد باجاره داده بود یکی از مخبرین سری ادارهٔ تأمینات بود در ضمن اخباری که از آن وقایع با ادارهٔ مرکزی نظمیه داد چنان شرح داده بود که اعضای آن جمعیت سری



ناجی محسوب شود لازم بود خطری حیات مملکت را تهدید نماید این بود که خواستگار يك چنین مخالفهائی بود لذا از رئیس نظمیه از کیفیات و اهمیت آن خبر سؤالائی نمود رئیس نظمیه تفصیل هرچه میدانست بیان نمود و گفت از قرائن چنان مستفاد میشود که این اشخاص هم پول دارند و هم با هوش و فعال اند ولی بسیار حرف میزدند و عددشان بسیار بیشتر از آن بوده که بتوانند در حقا و با توافقی نظر کار کنند. وزیر درحالی که در کرسی بزرگ خود تکیه نموده صندلی را بعقب برگردانیده بود بفکر فرو رفت. میز تحریر سبک ایام امپراطوری (۱) که پشت آن نشسته بود قالی های قدیمی که بدیوارها آویخته بود ساعت دیواری چهل چراغهای عهد رستوراسیون (۲) خلاصه همه چیز آن تالار رسمی اصول معظمه حکومت و زمامداری یعنی مکر و جسارت را که در توالی و تتابع انواع و اشکال حکومت ها از اصول لن یثغیر ولن یتبدل است بوی تلذذین مینمود پس از مختصری تأمل و تفکر چنان از مقدمات فکر خود استنتاج نمود که بایست مهلت داده شود تا آن غائله بضحک بگردد و قدری ریشه بداند حتی شاید انسب آن باشد که کمکی هم بشود آب و تابی بان داده شود و قدری بر رنگ و خال و خط آن افزوده گردد و اقدامی بر رفع و دفع آن بعمل نیاید مگر پس از آنکه تمام استفاده های ممکن از آن حاصل شود.

لذا رئیس نظمیه توصیه نمود که تا نهایت دقت و مواظبت از نزدیک نگران آن امر باشد و روز بروز خبر حوادث را ابلاغ نماید و فقط بهمین اخبار قناعت کند و

۱— Style Empire. — سنگ مخصوص به آبار صنعتی و بدون طرغه دوره امپراطوری بابلون بونابارت.

۲— Restauration: — مقصود از عهد رستوراسیون دوره ایست که سلسله بوربون ها پس از سقوط بابلون کبیر دوباره بسلطنت میرسند یعنی آر ۱۸۱۴ ملادی که لوی هیچدهم سلطنت رسید تا ۱۸۳۰ که برادرش شارل دهم ارسطاطت ساقط شد.

در آخر سفارشها گفت:

— خوب اینکار را با احتیاط و کاردانی شما که بان معروف و مشهورید و اگر می‌کند: مواظب باشید ولی داخل دوقضیه نشوید.

وزیر پس از آن سیگاری روشن نموده چنان آرزومند بود که بیمن آن غائله از مخالفت مخالفین بکاهد و بر قدرت خود بيفزايد اهمیت همقطاران خود را در انتظار کم کند رئیس جمهور را تحقیر و خاضع نماید تا جمله خود ناجی منتظر موعود شود، رئیس نظمیۀ متعهد شد که تعالیم مقام و رارت را پیروی نماید و وعده داد که جز بمراد خاطر سرکار رئیس الوزراء قدمی برندارد و اشخاصی را که بار آنان نام برده بود تحت مراقبت گذاشت و به آژانها دستور داد که در تحت هیچ عنوانی ولو هر چه واقع شود در آن امر مداخله ننمایند. پرنس ایستار چون خود را تحت مراقبت میدید بحکم آنکه احتیاط و زور را با هم توأم کرده بود نارنجک‌هایی را که در ناودانهای منزل خود پنهان کرده بود بیرون آورده برای آنکه رد گم کند از اتومبیل‌های عمومی به ترن‌های زیرزمینی و از ترن‌های زیرزمینی تا اتومبیل‌های عمومی رفته با هزاران پیچ و خم ماهرانه راه‌های مختلف پی‌موده بالاخره نزد ثوفیل رفت و در آنجا نارنجک‌ها را امانت سپرد. آرکاد هر دفعه که از منزل «کوچه سن ژاک» خود خارج میشد مردی را که سیار نذهن میزد ناخود موآجه و مقابل می یافت که دستکش‌های زردی در دست داشت و يك قطعه الماسی که درشت تر از الماس «رژان (۱)» بود

— Le Régent: — الماس معروفی که ۱۲۶ قراط وزن آن و یکی از الماس‌های

مشهور دنیا و از جواهرات ملی فرانسه و فعلاً در موزه لوور یارس محفوظ است کله رژان یعنی «نایب السلطنه» و این الماس ناماست رژان نامیده شده است که فیلیپ دورلئان که از

۱۷۱۵ تا ۱۷۲۶ میلادی نایب السلطنه مملکت فرانسه بوده آنرا در سنه ۱۷۱۷ در

دوره نبات سلطنت خود خریداری نموده و نتاج فرانسه افزوده است.



بدستمال گردن خود زده بود از آنجا که آرکاد بچیزهای زمینی آشنائی نداشت
 اندکاً التقاتی باین مرد و این برخورد نمیکرد ولی موریس داسپارویو که حفظ
 ملك موکل خود را بعهده گرفته بود با کمال اضطراب خاطر باین مرد نظر
 میکرد و میدید که وی در پشت کار داری وهم در فطانت و هوش بالا دست
 مسیومین یونی است که سابقاً درحوالی منزل او از سردرهای عمارت سوردریر
 گرفته تاجالوخان کلیسای « سن سولیس » را در تحت نظر و مراقبت گرفته
 بود موریس روزی دو یا سه بار برای دیدن آرکاد بمنزل او میامد و پیوسته
 او را از خطری که متوجه بود مطلع میکرد و بسیار تاکید و توصیه مینمود که
 منزل خود را عوض نماید.

موریس هرشب قرشته را بمیخانه های شبانه برده و در آنجا بامصاحبت
 دخترانی شام میخوردند در این میخانه ها بود که موریس پیش بینی ها وعقائد
 خود را راجع بمسابقه مشت بازی که قریباً واقع میشد بیان نموده بعد میکوشید
 که وجود خدا را برای آرکاد اثبات نماید ولزوم مذهب وقشنگی های دیانت
 مسیحیه را مدلل سازد و در پایان سخن از آرکاد میطلبید که دست از اعمال
 کفر آمیز وجایت کار خود برداشته و یقین داند که جز تلخی و نومیدی
 نمری نخواهد چید

غالباً آن جوان از راه استدلال میگفت :

— زیرا هرگاه مسیحیت امر باطل و غلطی میبود همه میدانستند و بطلان
 آن معلوم میشد .

دختران محصر احساسات دلبه موریس را تصدیق نموده نا او همراهی
 میکردند و چون آرکاد قشنگ بنزایکه درخور فهم آنها باشد به بعضی عبا رات

کفر آمیز لب میگوید دخترها گوش خود را میگرفتند و او را امر بسکو کردند مبادا با او باتش صاعقه بسوزند زیرا این مهوشان میداستند که در عالم قدرت کامل و خوبی مطلق خود چون اراده فرماید که از این ودشنام ها انتقام بکشد کاملاً قادر بر آن است که من دون سوء نیت معناه گناهکار را بایکدیگر معدوم نماید .

گاهی فرشته و حافظش موریس برای صرف شام بمنزل تئوفیل . موریس گاهی متذکر میشد که حبیب و دوستدار بوشوت است و چون که ارکاد نسبت بان مغنیة رعنا بسیار گستاخی میکند دلگیر میشد و بدش . اما بوشوت پس از آن روزی که تئوفیل آن نیمکت گل و بوته دار را نموده و او بلافاصله با ارکاد در روی آن متحد شده آنرا معهود محبت و قرار داده بود این گستاخی ها را باو اجازت میداد موریس که مادام را بسیار دوست میداشت کمی دوستدار بوشوت بود و تا همان اندازه کمی هم بر ارکاد حسد میورزید و حسد که عاطفه طبیعی انسان و است هر قدر اندک هم باشد باز سبب درد سوزان آنهاست باری موا بدگمان شد و از طرفی طبیعت حساد بوشوت و اخلاق آرکاد بعد حقایق را بر او مکتشف میساخت این بود که دائماً ارکاد را مورد و بدگویی و حرفهای تلخ داشت و بدی اخلاق و زناات عادات او را و تمسخر مینمود آرکاد با کمال خون سردی جواب میگفت که بسیار است که مقتضیات حوائج عضوی را پانند قوانین و اصول معینه اخلاقی و خود علما و باحثین مواضع اخلاق در مورد ترشحات بعضی غدد در مشکلات عظیمه میشوند بعلاوه میگفت .

و قدرت بسیاری داشت همان قوت و قدرتی که وی بر آن فائق آمده است دیگر از چیزهائی که بوشوت را نسبت به پرنس ایستار معجب ساخته بود این بود که ایستار قادر بر نوشیدن شراب بسیاری بود .

شبی در حالیکه موریس در اتومبیلی آرکاد را از منزل بوشوت بر میگرددانید که بخانه کوچۀ سن ژاک برود در مقابل منزل در زیر آسمان تاریک العاس جاسوس را دید که مانند قاوس بحری میدرخشید و چون اتومبیل نزدیک منزل شد سه نفر آژان دو چرخه سوار که در اطراف آن جاسوس بودند درجهات مختلفه متفرق شدند آرکاد ابدأ اعتنائی نکرد و ولی موریس دانست که تاجه انداؤه حرکات آرکاد مورد توجه طبقات مختلفه عمال حکومت است و چنان بنداشت که خطر قریب الوقوع است لذا فوراً تصمیمی اتخاذ نمود .

صبح روز بعد موقعیکه هنوز آرکاد در بستر بود موريس آمد که او را بکوچه رم منتقل نماید و تأکید نمود که زود لباس پوشیده در پی او روان شود و گفت :

— بیا که دیگر این منزل محل امنی نیست تحت مراقبت هستی امروز یا فردا است که توقیف شوی آیا میل داری که در محبس بخوابی؟ نه پس زود باش! بیا می‌خواهم ترا در جای امن و مطمئنی جای دهم.

آرکاد بالیجه ئی که حاکی از رحم و دلسوزی بود بناجی ساده لوح خود خندیده گفت :

- موریس مگر نشنیده ئی که ورشته ئی از فرشتگان درهای محسن بطرس را شکسته حواری را نجات داد [۱]؟ خوب موریس جوانم خیال میکنی که

۱ - اشاره بایه ۱۸ و ۱۹ باب پنجم کتاب اعمال رسولان که قصص آیه انست

۳ وزیر رسولان دست انداخته ایشان را در زندان عام آنداختند شبانهگاه فرشته خداوند

درهای رندآن را باز کرده و ایشان را بیرون آورده گفت ای آخر.

من در قوت و قدرت مادون این فرشته که یکی از برادران آسمانی من است،
باشم و تصور میکنی که آنچه را او برای خاطر ان صیاد در یاجه طبریه بعمل
آورد من برای خود عاجز باشم ؟

موريس در جواب گفت :

- اطمینان بسیاری باین قضیه نداشته باش ان فرشته بر حسب يك معجزه‌ئی
ان كار را كرد .

ارکاد جواب داد :

- یا چنانکه یکی از مورخین اخیر کلیسا گفته است « بر حسب تصادف
و اتفاق » در هر حال اهمیت ندارد دنبال تو میایم همینقدر صبر کنید که چند
دانه کاغذ است بسوزانم و يك بسته کتابهایی را که لازم دارم بر دارم .

آرکاد مقداری اوراق در بخاری انداخته چند جلد کتاب در جیب های
خود گذاشته هادی خود را پیروی نموده رو ناتومبیلی که در آن نزدیکی
مقابل « کولژ دفرانس (۱) » منتظر آنها ایستاده بود روان شد موريس زمام
اتومبیل را بدست گرفته احتیاط ایستار را سرمشق خود قرار داده آتقدر کج
و راست رفت و آتقدر پیچ و خم دور زد که تمام دو چرخه سواران سریع السیری
که در تعاقب او بودند رد گم کرد بالاخره پس از در نوردیدن جهات مختلفه

۱ — Collège de France — معهد علمی معروف شهر پاریس که تاسیس آن

در ۱۵۳۰ میلادی توسط فرانسوای اول بوده و ساهیایی مملی آن در ۱۷۷۴م ساخته شده
است . در این معهد انواع معارف بشریه تعلیم میشود و موضوع تعلیمات آن تکمیل و تنمیه
معارف است که در سایر مدارس مختلفه آموخته شده است بهمانه آخری بررگترین و عالی
ترین معاهد علمیه است و دروس آن عمومی و آزاد است زیرا این معهد برای آموختن
مقدمات و دادن تصدیقنامه (دیپلم) و درجات علمی نیست بلکه منظور تعلیمات آن فقط بحث
و تحقیق و بهجرت است .

شهر در کوچه رم مقابل همان عمارتی که آرکاد در آن ظاهر شده بود ایستاده.
 آرکاد چون داخل اطاقی شد که هجده ماه قبل برای انجام مهم خود از
 آن خارج شده بود باد گذشته ترمیم نا پذیر خود افتاده مثل اینکه رايحه
 ژیلبرت بمشامش برسد منخرینش باهتزاز آمد وفی الحال از حال وصحت مادام
 دژوبل پرسش نمود

موریس گفت .

- حالش بسیار خوب است اما هنوز از بی مالاتی شما دلگیر ورنجیده
 خاطر است امیدوارم چنانکه من از شما گذشته ام او هم بگذرد وروزی شما
 را معفو بدارد وسلوك بد گذشته شمارا فراموش کند فعلا که بسیار بر شما
 خشمناک است

موریس باحسن ادبی که از یکفر نجیب زاده زیننده است و با لطائف
 وخوشمزگی هائی که شایسته مقام رفاقت است آن منزل را بفرشته خود معرفی
 نمود وباو حالی کرد که تخت خواب را چگونه باید هر شب در اطاق اولی ناز
 نمود و چگونه صبح باید آنرا تا نموده در اطاق خلوت گذاشت و نیز مغسل
 واسباب بزرگ ولوله وقفسه پارچه های سفید و دولابچه همه را نشان داد و
 هر اطلاعی که راجع به اسباب گرم کردن اطاق و چراغ لازم بود بیان نمود
 و نیز گفت که خوراك مرتبا لطاق آورده خواهد شد و دربان باعمال تنظیف
 قیام خواهد کرد وهم ناو فهماید که برای احضار خادم بچه نحو دگمه زنك
 اخبار را باید فشرده ودر پایان همه این تفصیل گفت که آرکاد باید چنان
 تصور کند که منزل متعلق بخود اوست وهر ره را مناسب بداند وبخواهد می
 تواند در آن اطاق پذیرد.

فصل بیست و هشتم

راجم يك منظره دردناك خانوادگی

تا وقتیکه رفیقہ های موريس عبارت از زنان محترمه و شرافتمند بودند هیچگاه سلوک و رفتار مشارالیه مورد سرزنش و ملامت نشده بود اما همینکه با بوشوت سروسری پیدا نمود ورق برگشت . مادرش که همیشه از روابط غیر مشروع اما زیبا و محرمانه پسر غمض عین میکرد پس از اطلاع براینکه موريس در مصاحبت یکنفر مغنیہ دیدہ میشود خود را مفتضح و رسوا شده انگاشته غضبناك شد . برت خواهر جوان موريس بر حسب اتفاق در مجامعی که می بایست در آن اصول دین خود را بیاموزد بسرگذشت های برادر خود اطلاع یافته وبدون خجالت آن قصص را بدختران جوان رفقای خود نقل میکرد .

لئون كوچك که تازه هفتمین سال عمر خود را تمام کرده بود روزی در مقابل چندین خانم بمادر گفت که چون بزرگ شود او هم مانند موريس سرگرم عیاشی و هرزگی خواهد شد معلومست این عبارت بچه اندازه قلب مادرانه مادام رنه داسپاروویورا مجروح ساخت

در این بین ها يك مسئله خانوادگی و مهمی سبب اضطراب خاطر مسیوره داسپاروویو شد و آن این بود که چند فقره حواله های تجارتی بوی ارائه دادند که از طرف پسر باسم پدر امضاء شده بود خط پدر بطور ساختگی و جعل تقلید نشده بود ولی واضح بود که قصد موريس آن بوده که امضای خود را عوض امضای پدر بکار برد و البته این امر خلاف اخلاق شمرده میشد و دلیل ینی بود براینکه موريس زندگی غیرمرتبی دارد و معلوم میکرد که چون موريس مقروض شده در خط کارهای خلاف اخلاق افتاده است

مختصر کلام پدر عائله در این موضوع نازن خود مشاوره نموده چنان قرار دادند که مسیو داسپارویو پسر را طلبیده او را سخت توبیخ و ملامت نماید و او را بفرساید که در صورت ادامه نان قسم رفتار تصمیم های ناگوار اتخاذ خواهد شد و چند لحظه بعد مادر موریس با چشمی گریان و هیئتی محزون و رئوف برای میانجی گری وارد شده شفقت و عفو پدرانه را درخواست نماید بالجمله چون برای اقرار اتفای حاصل شد صبح روز بعد مسیورنه داسپارویو موریس را به اطاق کار خود طلبید و برای اینکه بر اهت خود افزوده باشد ستره ئی هم دوش گرفته بود موریس باین نشان فهمید که مصاحبه با پدر جدی و مهم خواهد بود القصه مسیو داسپارویو رئیس خانواده نارنجی پریده و آهنگی لردان زیرا آدم جبونی بود) گفت که دیگر ممکن نیست بشی از این تحمل بی رتیبی هائی را که پسرش در زندگی دارد بنماید و تقاضایش این است که فوری و لکلی تغییر سلوک و رفتار بدهد و دست از هرزگی و قرض از این و آن و مصاحبت و فقای بد بردارد و در پی کار و حسن انتظام بر آید و معاشرین خوب انتخاب نماید .

البته ممکن بود که موریس پدر خود که بعد از همه حرفها سرزنشهای بجائی کرده بود مؤدبانه جوابهایی بدهد اما بدبختانه موریس هر جبون بود علاوه ستره ئی را که مسیو داسپارویو بخیال اینکه موقرانه بر آن محاکمه خانواده ئی را بعمل بیاورد در بر کرده بود مانع از خودمانی گری و محرمیت نده بود باین جهات موریس در عالم بی تجربه ئی بنحو بد نمائی ساکت ماند انسانی که این سکوت ووهن نظر میامد چندانکه مسیو داسپارویو را مجبور کرد که سر زشهارا تکرار کند وحتی بشکل خشن تری شروع نماید و بالاخره از جعبه میز تحریر تاریخی (زیرا این همان میز تحریری بود که آلکساندر

داسپارویو کتاب «بحث راجع بمؤسسات مدنی و مذهبی ملک» را در روی آن نوشته بود (حواله های تجارتی را که بخط موریس بود بیرون آورده گفت .
- یسر کم میدانی که این کار تو يك خیانت مسلمی است ؟ برای جبران تقصیر و خیانت باین مهمی . .

در این موقع بطوریکه قرار داده شده بود مادام رنه داسپارویو بالباس رسمی دید و بازدید وارد اطاق شد و چنانکه متفق الرای شده بودند خانم می بایستی میانجی گری نماید و شغل ملک عفو و اغماض را ممثل کند اما سرکار خانم نه شکل و قیافه چنین فرشته ئی را داشت و نه اخلاق و صفات او را در عکس سیار محزون و خشن بود موریس تخم تمام فضائل عمومی و لازم را در خود دارا بود از آنجمله مادر خود را دوست میداشت و محترم میشمارد ولی این محبت نسبت بمادر بیشتر از نقطه نظر تکلیف و فریضه بود تا تعادل طبیعی و نیز احترامش از عادات بیشتر حکایت میکرد تا از عواطف قلبیه .
مادام رنه داسپارویو مبتلا بیک قسم مرض جلدی بود باینمعنی که عدد جلدی صورت او التهابی داشت، و سبب احمرار رو شده بود آروز برای اینکه در مجلس محاکمه خانوادگی زیبا انظر بیاید و جلب توجهی بنماید قدری سفید آرد بصورت مالیده اود و از آن حجه صورتش شبیه بشاه توتی [توت فرنگی] او که در خاکه قد خوابانیده باشند موریس که جوان صاحب ذوق و سلیقه ئی او علی رغم خود و بدون اختیار مادر را سیار زشت و کربه المنظر یافت و خن زشتی او سبب انزعاج خاطر و نفرتش شد مختصر کلام موریس سبب بماد خود خوش بین نبود و چون دید که مادر هم شروع یسر زنش و ملام نموده و مثل پدرش در کار است که خون بدل او کند روی از او برگرداند که صورت غضبناکش از وی مخفی نماید .

خانم میگفت .

— عمہ سن فن ترا در کوچه مصاحب نا کسی' دیدہ کہ بقسمی بد بودہ کہ
 با از تو ممنون شدہ کہ بوی سلام نکرده ئی

موريس چون اين حرف را شنيد از غضب بجوش آمده مرياد زد .

۱- عمه سق فن واقعاً سیار خوش مزه است که او هم نسبت بمن خشنماك
۲- تمام دنیا میدانند که او هرزگی را نهایت درجه رسانیده است حالا این
۳- مدلس میخواهد

در اینجا موریس مکئی کرد زیرا ملاحظه نمود که بر حزن و اندوه پدرش
اری هم شرمساری و خجالت افزوده شده است و از گفته یسعیان شد و
صحت هارا یکسوع جنایتی شمرد و نمی فهمید که چگونه بچنین کلماتی
گشوده است نزدیک بود بگرید نراوهای پدر برفتد تمنای عفو و صفح کند
در آن بین مادرش چشم بسقف اطاق انداخته آهی کشیده و گفت :

- حدایا چه گناهی مرتکب شده بودم که کفارہ آن ایستی فرزند ناین بد
ی بیارم ' ۱

موريس از اين عبارت بى معنى مصححك داش بهم بر آمده از حال بدمت
شيمانى تلخى كه داشت خارج شده حال تكبر شيرينى به در موقع جبايت
اى دست ميدهد برايش حاصل شده تا كمال خشم شروع به پرخاش و وقاحت
وده يك نفس حرفائى گفت كه هيچ مادري مستوجب شنيدن ان نيست از
بله گفت .

۱۰۱- اگر میخواهی همه چیز گفته شود پس میگویم که عوض آنکه مرا از اشرت و مصاحبت یکسفر ممشاء مغنیه خوش قریحه و خوش اخلاق بی طمعى نمائی بهتر آن است که خواهی بزرگترم «مادام دمارثی» را امر نمائی

معذلك از پا در آمده تسلیم شد .

در آن حال محرمیت و خودمائی گری شیرینی که متعاقب تعجب و
ندهاش طرفین حاصل شد ژیلبرت بارگاد گفت .

- غالباً از حال و کار شما میپرسیدم . میدانستم که بمیخانه های مون
بار تر رفت و آمد دارید اکثر اوقات شما را همراه ماد موازل بوشوت که چندان
نشنکی ندارد میدیده اند میدانستم که شما بسیار زیبا شده اید پول زیادی تحصیل
موده اید من از شنیدن این اخبار چندان تعجبی برایم حاصل نشده است زیرا
خمیره شما خمیره فلاح و نیاج است آرزویکه ...

بنا نشست بکوشه اطاق دین پنجره و دولایحه آینه دار اشاره نمود.

.... ظاهر شدید از اینکه موریس لباسهای واماندهٔ یک نفر بدبختی را که خود کشی کرده بود برای شما آورد بسیار از او دلگیر شدم زیرا از شما خوشم میامد ... او نه از جهت قشنگی و دلرئائی شما ، تصور نکنید که زنان نان اندازه ئی که میگویند توجه و التفاتی سر و صورت و ظواهر مردان داشته باشند ، مازنها در معاشقه بجزئی دیگری ناظریم یک چیز دیگری هست که نمیدانم چه چیز مختصر کلام فوراً شما را دوست داشتم ،

تیرگی و تاریکی دمبدم بیشتر میشد .

ثیلبرت سوال نمود :

— آیا چنین نیست که شما فرشته بسمتاید ؟ موریس اینطور خیال میکند

که شما فرشته اید اما موريس ناتقدر چيزهاي عجيب و غريب معتقد است که ...
ژيلدرت با نگاه ميخواست از آرکاد چيزي بفهمد و چشمانش با شيطنت

و بد ذاتی یکنوع تبسمی داشت و پرسید

— ها ! اقرار میکنید که فرشته نیستید و موریس را تحقق نداده اید ؟

آرکاد در جواب گفت .

- تنها میل من آنست که پسندیده خاطر شما باشم بنا براین هرچه شما بخواهید همیشه همان خواهم بود .

ژیلبرت یقین حاصل کرد که آرکاد فرشته نیست اولاً بعلمت آنکه مرد نمیشود فرشته باشد ثانیاً بواسطه دلایل خصصرصی مشخص تری که خود در امور معاشقه ملاحظه نموده بود آرکاد اقوال او را تکذیب نمود و خلاف عقیده او اظهاری نکرد یکبار دیگر هم کلمات از بیان عواطف و احساسات عاجز آمد .

باران سیل ماندی در خارج بشدت مبارید پدجره های اطاق آغشته به آب بود لوق پرده های نازک را روشن نمود رعد شیشه های درها را بحرکت در آورد ژیلبرت ترسان شده علامت صلیب بر خود نهاده در سیمه عاشق دلباخته آرمیده باوگفت .

- پوست شما سفید تر از پوست من است .

در همان لحظه ئی که مادام دزویل این کلمات را بر زبان مبراند موریس وارد اطاق شد موریس بی خبر از همه جا که در زیر باران خیس شده بود متبسمانه و با کمال اطمینان و استراحت خاطر میامد بارکاد خبر بدهد که در نازی که آن فرشته نصف شریک بوده روز گذشته در « لونک شام (۱) » دواوده مقابل گرو برده است .

چون خانم و فرشته را بغفلت گرفت و آنها را در حال بی ترتیبی مخصوص بحالات شهوایی دید سخت براشفت چندانکه عضلات گردنش از فرط غضب

۱ - Long chame : نام محلی در ردیکی شهر ناریس درجنکل بولوی

دراین محل میدان اسردوایی معروفی است.

ایں خیانت بخود زحمت دادہ ئی زیرا اگر از این زن خوش میامد فقط
بود بمن اشاره بکنی من دیگر از او خسته شده و ابداً رغبتی باو نداشتم
مال میل حاضر بودم اورا بقوا گذار کنم

البته موریس نالین لحن حرف میزد که شاید بتواند درد درونی خود
مکتوم بدارد زیرا واقم اینستکه بسیار ژیلبرت را دوست میداشت و خیانت
وفائی که از او سرزده بود ویرا محزون و دلخون داشت و نیز در دنباله
نان خود گفت:

— حتی من خودم میخواستم از تو خواهش کنم که چاره ای اندیشی که من از
ت این زن خلاص شوم اما بمقتضای طبیعت بحس خود رفتار نمودی و
لاق پستی نشان دادی که از یک خنزیر زینده است.

اگر در آن موقع نازک آرکاد بیک کلمه‌ئی که حاکی از قلب و احساسات
د تقوه نموده بود یقیناً موریس میگریست و هم از رفیق خود فرشته و هم
جبنوله اش ژیلبرت درمیگذشت و بار دیگر هر سه راضی و مسرور شده بودند
و هیات آرکاد که هیچوقت پستان رافت و رقت و شفقت ننوشیده و هیچگاه
جی نبرده بود و رحم و دلسوزی نسبت بر هیچ دیگرانرا نمی شناخت با یک نوع
کمیت و دانائی خنکی جواب داد .

- موریس عزیزم مدیر و مدیر اعمال و افعال جمیع موجودات جاندار
 ضیاع است و این احتیاج غالب اوقات موجب نتایج و خیمی میشود که ابداً
 شبنمی شده و گاهی بکلی لغو و بیمعنی است اینکه من مورد رنجش خاطر و
 عرت شما شده‌ام از همین راه است اگر شما بخوئی بنسقه طبیعت آشنا می
 بودید مرا مورد توبیخ و شماتت قرار نمیدادند و میفهمیدید که اراده و اختیار
 هم محض و خیال صرف است و بهمان دقتی که میل ترکیبی ترکیبات شیمیائی

فصل سی ام

فصلی که حاوی تفصیل يك امر شرافتمندانه ایست و در طی این فصل قضاوت این مسئله نقاری واگذار میشود که آیا چنانکه آرکاد مدعی است ارتکاب یا انتلای اشتباه و خطا سبب تصفیه و تزکیه و خوبی مردمان است.

محل مصاف باغ سرهنگ مانشون واقع در « خیابان ملکه [۱] » در شهر « ورسای » (۲) معین شده بود آقایان « مسیودلاوردلیر » و « مسیولوترک دروفک » که هر دو از مردان شرافتمند و شرافت دوست بودند علاوه عمرشان در اعمال شرافتمندانه میگذشت و قوانین و اصول شرافتمندی را بخوبی میدانستند کمک و معاون موریس داسپارویو بودند . در عالم کاتولیک ها مبارزه و مصارعۀ ئی [دوئل [۳]] واقع نمیشد مگر آنکه مسیودلاوردلیر داخل آن باشد و اینکه موریس در این موضوع نا او وارد مشاوره شده و وبرا نکمک طلبیده مطابق معمول و مرسوم رفتار نموده بود گو ایسکه بی کراحت خاطر هم نبود زیرا معروف

۱ — Avenue de Reine : نام یکی از خیابانهای ورسای .

۲ — Versailles : شهری که در هجده کیلومتری جنوب غربی پاریس واقع و قریب شصت هزار نفر جمعیت آن است — قصور بسیار عالی و باغهای ناصفا و متاعف معروف و سوابق تاریخی و امور سیاسی مربوط این شهر که از جمله آنها انتخاب رئیس جمهور فرانسه است که در این شهر صورت میگیرد ورسای را مورد توجه همه دنیا ساخته است.

۳ — Du-l : جنگ تن تنی که در فرانسه شامشیر و یا طباچه ممکن است و شروطی دارد از جمله دو نفر مبارز سانشان از ۲۱ سال کمتر و از ۶۰ سال بیشتر نباشد (نالی شصت در صورت تصدیق شهود ممکن است) هر طرف باید دو نفر شاهد حاضر داشته باشد یکی از این شهود بعنوان مدیر و ناظم انتخاب میشود که فرماده این مبارزه محسوب و احکامش مطاع است در پایان مبارزه شهود صورت مجلسی نوشته همه امضا میکنند.

خاص و عام بود که وی فاسق مادام دلاور دلیر است ولی مسیو دلاور دلیر شوهر شرعی این خانم محسوب نمیشد بلکه همسری آنها يك قسم قرار دادی بود اما مسیولوتروك دروفك بقول خودش شغل رسمی و تنها سرمایه زندگانش همان اعمال شرافتمندانه ود ویس و چون بدخواهان باین شغل و این سرمایه خرده میگرفتند این جواب را از محترمین می شنیدند که برای مثل مسیولوتروك دروفك آدمی چه شغلی بهتر از شغل شرافت زیندگی داشت.

شهود آرکاد عبارت بودند از یرنس ایستار و تئوقیل اما تئوقیل مسلمست که از روی اختیار و طیب خاطر داخل و شریک این امر نشده بود زیرا او کمال تنفرا از هر قسم سختی و خشونت داشت و بکلی منکر مبارزات بود و هیچوقت تاب تحمل غریو انفجار طیانچه و خشخش شمشیر را نداشت حتی منظره خون کاملاً بیحال و مدهوشش میساخت لذا آن پسرک شیرین رقیق القلب آسمان با نهایت اصرار از حضور در آن جمع معذرت طلبیده و از قبول چنان تکلیفی امتناع ورزیده بود چندانکه برای الزام وی حضور پراس ایستار مجبور شده بود که او را تهدید نموده بگوید که در صورت امتناع یک شیشه پانکلاستیت [۱] سرش خواهد ریخت علاوه بر دو نفر مبارز و شهود و اطباء جز چند نفر از صاحب منصان مقیم و رسای و معدودی روزنامه نگار کسی در باغ نبود با اینکه موریس بیشتر از اینکه یکنفر نجیب زاده است معرفی نشده بود و احدی هم آرکاد را نمیشناخت معذک عده بسیاری از کنجکاوان جمع شده و پنجره های منازل محاور باغ مملو به جماعتی عکاس و خبر نگار و مردم مختلف بود چیزی که مخصوصاً محرك حس کنجکاوی مردم شده بود این بود که فهمیده بودند زنی علت آن منازعه و مبارزه است بعضی روشو ترا سب میدانستند و اغلبی مادام دزول را

- اینک یقین دارم که بار دیگر با هیچیک از شما دونفر جنک نخواهم کرد و از هیچکدام آزاده و دلگیر نخواهم شد دیگر مرا فریب نخواهید داد. حالا میدانم که شما بر هرکاری قادرید.

ژیلبرت با نوحه و گریه قسم یاد نمود که ظواهر حالات موریس را فریب داده تولید سوء ظن ننموده است و الا او هیچ وجه من الوجوه داخل روابط مخصوصه نشده و اصلاً بدوریس خیانت ننموده است ژیلبرت بقسمی بحرارت و هیجان آمده بود و بنحوی صداقت خود را میخواست بقبولاند که حتی خودش هم درکار بود مطمئن شود که خیالتی ننموده است .

— ژیلبرت اینهمه اصرار منما و بخود زحمت مده امری است واقع شده و میبایست چنین واقع شود و اخیر فیما وقع تا اینجا که میگویم تو کاملاً حق داشته‌ای که باین فصاحت و وقاحت مرا بفریبی و در این اطاق نا بهترین دوست من مرتکب خیانت شوی اگر تو چنین نمایندگی ممکن نمیشد که ما هر سه نفر باین محبت در این محل مجتمع شویم و من به بزرگترین شادمانی حیات خود نائل نشده بودم او ژیلبرت چقدر بد است که تو چیزهائی را که تمام و کامل واقع شده انکار مینمائی .

- بسیار خوب جیسیم حالا که دلت چنین میخواهد من هم انکار نمی نمایم ولی بدان که این اقرار فقط و فقط برای رضایت خاطر و مسرور ساختن تو است .

موريس ژيلبرت را روى بستر در كار خود نشاند و از آرکاد هم خواهش كرد كه در كرسى بزرگ بنشيند .

آرکاد رو بموريس نموده گفت

رفيق من ملك بودم و معصوم آدم شدم و محض آدم شدن مرتكب معصيت گرديدم از اين راه است كه از ملك بهتر شده ام .

موريس جواب داد :

- بهتر ان است كه در امور مبالغه نمائيم و عوض گزافه گوئى يك دست ورق بازى كنيم

ولى هنوز درست سه تك خال بازى خود را ندیده و بهم بازيا اعلان نكرده ود كه چشمانش تار شده ورقها از دستش افتاد و با حال گيجى و دوار بر نالش افتاده از صداى شديدى شكيت نمود مختصرى پس از اين حادثه مادام نزول براى ديدو نازديد هاى كه داشت بيرون رفت مخصوصاً در اينموقع لازم ميدانست كه در بين مردم ديده شود تا آنكه از راه استراحت خاطر و ملايمت رفتار آنچه را نسبت ناواشاعت يافته است تكذيب نمايد .

آرکاد تا دم در از او مشايعت نمود و درموقع جدائى چنان بوسه آبدارى از او ارگرفت كه چون نزد موريس برگشت بعطر ان بوسه تمام فضا را مطر ساخت .

موريس گفت .

من بسيار راضيم كه قضايا باين شكل خاتمه يافت .

آرکاد جواب داد :

المقدر كائن نا گزير ميبايست چنين شود جميع فرشتگاني كه چون من عيان ورزيده اند البته همين معامله را با ژيلبرت ميكردند ، حواري گويد :

« بعلمت حضور فرشتگان زنان باید در حجاب نماز خود را بخوانند [۱] »
 بدیهی است که سبب گفته حواری این است که میدانسته چون فرشتگان زنان
 را رعنا و زیبا بیاورد در زحمت خواهند افتاد . بمحض اینکه بای فرشتگان
 بزمین میرسند بشهوت آمده بهم آغوشی زنان زمین میپردازند . اعتناق فرشتگان
 مقرون بقوت و لطف بسیار است زیرا این ارواح آسمانی در ملاعبه و مباشره
 با دختران اسرار لایوصفی آشنا هستند که مهرویان زمین را در اعماق دریای
 شهوت و حظ نفس مستغرق میسازد و چون لب در لب این نوغزالان خندان
 مینهند چنان شهد آشنایی بانها میچشاند و چنان سیلی از شعله های پطراروت
 جان بخش در عروق آنها جاری میسازند که آن سرم تنان از خود بیخود
 شده مجذوب عوالم لطیف و قرح و شادمانی میشوند

موریس مجروح فریاد زد :

- ایقدر یاوه سرائی هکن حیوان نجس !

فرشته گفت

۲- بگذار بك كلمه دكر بگویم ' موریس عزیزم بك كلمه ديكر برای
 تبرئه خود میگویم و بعد از بحال خود وامیگذارم که استراحت نمائی ، هیچ
 چیز را از من بجز بکلمه بگویم نیست برای اینکه مطمئن شوی که من عقائد

۱ - اشاره به باب یازدهم نامه اول بولس باهل قرنتیس (رساله بقرنتیان) آیه چهارم
 تا آیه یازدهم که نص این است : « و هر مرد که در دعا یا وعظ سر را پوشیده دارد سر
 خود را رسوا مینماید و انرو که چنین است که گویا تراشیده شده است . زیرا که اگر زن
 امی پوشد بحد و اگر جیدن یا تراشیدن بجهت زن بی حرمتی است . بپوشاند و مرد نباید
 که سر را بپوشاند که صورت او بر تو خدا است و زن بر تو مرد است که مرد نیست و زن
 زن را نشکند و چون او مرد را نشکند و چون او مرد را نشکند و چون او مرد را نشکند و چون او مرد را نشکند
 است که در زن را نشکند و چون او مرد را نشکند و چون او مرد را نشکند و چون او مرد را نشکند

و افکار مخصوصه ئی بتو تحمیل نمینمایم و بدانی که من ترا نمی فریبم در این موضوع معاقبات فرشتگان و زنان مراجعه بکتاب استدلالیه د ژوستن ، جلد اول و دوم بنما و نیز کتاب فلاویوس ژوزف « آثار عتیقه یهودیت » جلد اول فصل سوم را ملاحظه کن و همچنین کتاب د راجع برستاخیز ، آتسا غورس (۱) ، و فصل یازدهم جلد دوم کتاب د لاکتانس (۲) ، و رساله « راجع به حجاب با کرات » ترتولین و کتاب د در پسلوس ، مرقس افسسی (۳) و فصل چهارم مجلد خامس کتاب د لوازم انجیلی ، اوزب (۴) و فصل پنجم کتاب « نوح و کشتی » سن آمبرواز و فصل بیست و سوم مجلد یازدهم کتاب د مدینه الله (۵) ،

۱ — Athénagore یا Athénagoras از فلاسفه آباء کلیسه مسیحیت است که در قرن دوم میلادی میزیسته اصلا از اهالی آتن و از فلاسفه و ثئیون بوده پس از اعتناق دیانت مسیحیه کتاب استدلالیه ئی در مدیج نصرانیت نوشته و آنرا نزد مارك اورل مرقس (اوریلوس) و پسرش کمود فرستاده است .

۲ — Lactance : یکی از آباء لاتینی که بواسطه حسن اشاء بلقب « سیسرون » مسیحی ملقب است بین سنین ۲۲۵ و ۲۳۰ مسیحی متولد شده در حدود ۳۲۵ میلادی وفات نموده - لاکتانس از مشاهیر استدلالیه نویسان مسیحیان است و کتب بسیاری ضد تعدد آلهه وضد فلسفه وثنیه نگاشته است .

۳ — Marc d' Ephèse : ارکبتی که در دسترس مترجم بود تحقیق و ترجمه حال مرقس افسسی ممکن نشد .

۴ — Eusèpe : از اهالی قیصریه مصنف تاریخ کیسه معروفی است (۲۶۷-۳۴۰ میلادی)

۵ — La cité de Dieu — کتاب سن آوگوستن سابق الذکر که عبارت از ۲۲ مجلد است موضوع اصلی کتاب رد راقوال و ثئیون است که سقوط امپراطوری روم را منسوب به نشر مسیحیت میدانسته آند دوازده مجلد اخیر راجع به کوشش و جهد مسیحیت است در مقابل اباطیل و وثنیت و این مجلدات بشکل جنگی که بین دو شهر واقع شود نوشته شده است بان حجه این کتاب « مدینه الله » نامیده شده است .

سن اوگوستن و صفحه ۲۱۸ رساله « بحث راجع بشیاطین ، اب مالدونای
یسوعی(۱) را مطالعه فرما کذلک کتاب(پیرلویہ (۲) مشاور بادشاہ

موریس فریاد کشیده گفت .

- آرئاد خفه شو! آخر بمن رحم کن خاموش باش! خاموش باش!

و این سک را از اینجا بران .

موريس در حالیکه صورتش مانند شقایقی سرخ شده و چشمانش از کاسه سر بیرون آمده بود در عالم هذیان گمان میکرد که سکه مودار سیاهی را روی بستر خود می بندد .

مادام دلاوودلیز که پیوسته ایام خود را با اجرای آداب مستحسنه اجتماعی وطنی میگذرانید و در عداد لطیف ترین پرستاران طبقه اشراف و اکابر فرانسه محسوب بود شخصا برای احوال پررسی موریس آمده و ضمنا حاضر شده بود که خود مواظبت و پرستاری او را عهده دار شود ولی بواسطه اصرار شدید مادام دزوبل آرکاد در بروی او است از همه طرف سبب بموریس اظهار شفقت و همدردی میشد اوراق عیادت غائبین را در صحن بزرگی جمع نموده و موریس از بستر گوشه‌های تاه شده آن اوراق را بچشم محبت مینگریست ، مسیو لوتروک در وفك یکی از اولین اشخاصی بود که نزد موریس آمده چنانکه زبیده روابط يك مرد شرافتمند نسبت بك شرافتمند دیگر است مردانه اظهار مهربانی نموده دست جوانمردی باوی بشرد و صفا ملایع بیست و پنج لیره از وی مطالبه کرد تا قرضی را که بموجب قول شرافتی که داده اود میبایست ادا کند بردارد و پس از مطالبه گفت .

1.

میخواندم در طی مرور سنین عمر آنمی شده ام جدی و عاقل و دیگر بغیر از اشکال محسوسه یعنی آنچه با چشم و گوش بی بردن بان ممکن است داخل بحث دیگری نمیشوم زیرا دریافته ام که صنعت و فن و آنچه مخاوق قلب و احساس است عبارت از تعام انسان است و با بقی خواب و خیال و وهم و سراب است .

بدینمنوال تا مقارن غروب آفتاب محاوره دوام داشت و در طی آن محاورات سخنان شرم آور و قبیحی گفته شد که چنانکه ضرب المثل است نه ققط کافی بود که یکتفر سرباز زره پوش را از خجالت سرخ نماید زیرا این مبالغه محسوب نیست و میدیم که غالب زره پوشان سردمان با شرم و حیائی هستند بلکه کافی بود که یکتفر خام پاریسی را هم از خجالت سرخ کند.

مسیو ساریت هم برای احوال بررسی نزد شاگرد قدیم خود آمد و چون از در درآمد مانند آن بود که در سر کیچل براق او مجسمه آلساندر داسپارویو دیده شود مسیو ساریت نزدیک بستر نشست و در آندم چنان پنداشته میشد که قفسه های مملو بکتاب تالار کرات و مجسمه ها جای پرده های آبی رنگ و دولابچه آینه دار و بخاری را گرفته باشد و هم مثل آن بود که از بسیاری یاد داشت و دسته های اوراق و اسناد هوای آن اطانی سنگین و ثقیل شده باشد بلی جای عجب نیست زیرا تمایز مسیو ساریت از کتابخانه اش غیر ممکن بود و امکان نداشت که بدون تصور کردن و مجسم ساختن کتابخانه بتوان مسیو ساریت را دید یا حتی او را بتصور در آورد . بینوا ساریت خود از مجسمه هائی که تذکر میداد رنگ پریده تر و مبهم تر و خیالی تر بنظر میامد موریس که بسیار رقیق القلب شده بود از ابراز دوستی معام قدیمی متأثر شده گفت :

* (فصل سی و یکم) *

فصلی که در آن با کمال تعجب و انده‌اش مشاهده میشود که یکنفر مرد شریف جبون شیرین و ملایمی با چه آسانی ممکن است مرتکب جنایت وحشت آوری شود .

مسیو ساریت که از حرفهای در هم و بر هم مویرس سخت محزون و دلخون شده بود سوار اتوبوسی شده نزد رفیق خود با بابا گیناردون رفت زیرا او تنها رفیق شقیقش محسوب میشد و در تمام دنیا تنها کسی بود که بدیدن و شنیدن کلامش میل و رغبتی داشت در موقع ورود ساریت بدکان کوچه کورسل گیناردون تنها بود و در يك کرسی بزرگ گهنئی چرت میزد . بابا گیناردون با گیسوان مجعد حلقه مانند و ریش تر و تازه و صورت سرخ گمگون هیکل غربی داشت رگهای بنفش بینی اش چون رشته بنظر می آمد و هم بواسطه شراب بورگونی بینی ارغوانی رنگ شده بود بلی دیگر بر احدی پوشیده نبود که بابا گیناردون شراب خوار بود . در نزدیکی او گل سرخی در فنجان بی آبی که روی میز کار او کتاوی رعنا قرار داشت در کار خشکیدن بود و يك قطعه پارچه گلابتون دوزی شده نا تمام در زنبیلی دیده میشد . اما او کتاوی جوان روز بروز بیشتر غیبت اختیار مینمود مسیو بلان منیل هم هیچوقت در مواقعی که او کتاوی غایب بود در آن دکان دیده نمیشد بعلم آنکه هفته ئی سه بار ساعت پنج بعد از ظهر در ملتقای مخصوصی که نزد يك شانزلیزه واقع بود همدیگر را ملاقات نموده بوصول هم میرسیدند بابا گیناردون ابدأ بر این قضایا مطلع نبود ولی با آنکه همه بدبختی خود را نمیدانست باز هم رنج میبرد .

باری مسیو ساریت دست رفیق قدیمی خود را فشرد ولی جوابی حال او کتاوی رعنا نشد زیرا بکم و کیف روابطی که این دو را به هم مرتبط میساخت مطام نبود البتّه اگر از زفیرین که مظلومانّه مطرود شده بود و ساریت امید داشت که گیناردون وبرا همسر شرعی خود قرار دهد صحبتی بمیان می آورد خالی از مناسبت نبود معذک از آنجا که مسیو ساریت پیر مرد با حزم و احتیاطی بود پیرامش حال خود گیناردون قناعت نمود.

بابا گیناردون واقعا ناخوش بود اما از موقعیکه صحت و قوتش طسته شده روی به نکس نهاده بود همیشه تظاهر بقوت و صحت مینمود و در اینموقع با کمال اطمینان خاطر در جواب ساریت گفت:

خدایا شکر! صحتم در سال خوبی است هم روحا سالم و هم جسمم آذیرا عزیز و پاکدامنم ساریت عقیف اش تا همیشه سالم و قوی اشی .

آن شب بابا گیناردون چند جلد کتاب قیمتی از دولایچه چوب نشسته ای بیرون آورده بود بیگنفر کتاب دوست معروف بمسیو ویکور نیز نشان میدهد و پس از رفتن این مشتری خوابش برده و حال نکرده بود آنهارا بجای خود برگرداند مسیو ساریت که معلوم است تا چه اندازه بکتاب علاقه مند بود چون چشمش بان کتاب ها که روی سنک مرمر دولایچه گذاشته شده بود افتاد بحکم کجکاری بی اختیار شروع بزیر و رو کردن و دیدن آن ها نمود اولین کتابی را که بچنک آورده ورق زد کتاب « ژان دارک » مجلّدی بود با شرح و حواشی انگلیزی معلوم است رای مردی فرانسوی و مسیحی این کتاب و این صور بیش از هر چیزی باید جالب توجه باشد و اگر چه دیدن آن کتاب و آن صور میبایستی قلب فانولیکی و وطن دوست او را متأثر و مغموم نماید ولی يك کتاب قشك و نقبس هرچه و در هر موضوع باشد بچشم او خوب و خوش میامد خلاصه در

همان حالیکه با کمال شفقت و مهربانی با گیناردون صحبت مینمود کتابها را هم یکی بعد از دیگری در دست گرفته نگاه میکرد گیناردون هم بصفت شغل عتیقه فروشی هریک را از نظر صحافی و جلد یا تصاویر یا از جهت منبم و منشأ بدست آمدن یا کم یابی آن تسعیر میکرد ناگهان ساریت فریادی کشید که از خوشحالی فوق العاده و عشق و شور مخصوصی حکایت میکرد ولی ساریت لوکرس رئیس دیروان دوم یعنی لوکرس خود را یافته آنها روی قلب خود می فشرد و در حالیکه کتابها بلبان خود نزدیک کرده بود گفت:

- بالاخره یافتمش

در ابتدا بابا گیناردون درست مقصود رفیق قدیمی خود را نمیفهمید ولی پس از آنکه ساریت اظهار داشت که آن کتاب از جمله مجلدات مکتبه داسپاریو و متعلق باوست و بدون گفتگو و مرافعه آنها با خود خواهد برد و بابا گیناردون مثل آنکه از خواب بپرد برپا ایستاده با کمال وضوح گفت که آن مجلد ملک طلق شخص اوست و خود بقمه خریده و قیمت آنها بالتمام پرداخته و جز در بهای پنجهزار فرانک پول نقد ممکن نیست آنها باحادی تسلیم نماید.

ساریت در جواب گفت:

- گویا آنچه را میگویم نمیشنوید یا نمیفهمید بابا میگویم این کتاب متعلق بکتابخانه داسپاریو است و تکلیف من آنستکه آنها محل خود برگردانم

گیناردون گفت:

- شوخی بس است! بس کن ابداً چنین چیزی نیست...

ساریت دوباره فریاد زد.

- میگویم این کتاب متعلق بمن است.

گیناردون جواب گفت:

— عزیم ساریت شما دیوانه اید .

چون دید که ساریت و جنات بر آشفته و سراسیمه دارد کتاب را از دستهای او بیرون آورده کوشید که موضوع مکالمه را تغییر دهد و سخن دیگری بمیان آورده لذا گفت

— هاساریت دیده اید که چگونه این خنازیر بر آنند که قصر مازارن (۱) را راب نموده و نمیدانم این نقطه را که قاب و مرکز شهر قدیم و زیباترین عا پاریس است با چه انبیه عجیب و غریبی بپوشانند ؟ حقیقت این است که لها از واندالها (۲) بدترند زیرا واندالها بناهای قدیم را خراب میکردند ولی دیگر پای آنها انبیه نحس و نجس و پلهای بد شکل و رذل سبکی مانند پل اسکندر (۳) بساختند بلی کوچ گارانسیر شما هم طعمه هدم و دمار وحشی ها واقع خواهد شد .

آخر دیدید که این برابره با ماسک مفرغی قشنگ ستاخانه قصر چه کردند ؟

اما ساریت که گوش استماع بر آنچه او میگفت نداشت دو باره گفت :
— آخر گیناردون نفهمیدید چه گفتم گوش بدهید این کتاب متعلق لکتابخانه داسپاریو است و در اینجا گم شده است چطور ؟ بدست کی ؟ نمیدانم

Palais mazarin : — قصر فعلی آکادمی فرانسه که کاردینال مارزان صدر ظم لوی سیزدهم ولوی چهاردهم برای مدرسه تی ساخته بود .

Vandales : — ملتی از ملل قدیمه ژرمانیک و قسمتی از ملل سلاو که در قرن پنجم بلای بزرگول و سواحل افریقا و بعضی جزایر بحرالروم تسلط شده آند و از جاه براره می سند که خراب و قتل و غارت بسیار نموده آند .

1 — Pont d Alexandre III : مقصود پلی است که بنام اسکندر سوم امپراطور روسیه
نیروی رودخانه سن پاریس در حدود سال ۱۸۹۹ میلادی ساخته شد

امور وحشت آور و اسرار آمیز بسیار در این کتابخانه واقع شده است حالاً دوست عزیزم لازم است که این قضیه را با احساسات منصفانه شخص خودتان واگذار نمایم از طرف دیگر البته راضی نمیشوید که لاسمح الله دزد یا عامل دزدان محسوب شوید بنابراین کتاب را بمن بدهید تا آنرا بمسیو داسپارویو رد کنم مسلم است که مشار الیه خسارت شمارا جبران خواهد نمود در این قسمت هیچوجه من الوجوه شك و تردیدی نداشته باشید بلکه باید بسخاوت و جوانمردی مسیو داسپارویو اطمینان داشته باشید چاره همین است سلوك شما هم در اینموضوع بمقتضای فطرت نیکویی که دارید سلوکی است که از یکنفر نجیبی با سستی انتظار داشت.

بابا گیناردون تبسم تلخی نموده گفت:

— به به ! ماشاءالله واقعاً عجب نصیحتی میفرمائید که بسخاوت و جوانمردی این داسپارویوی لئیم بست فطرت اطمینان پیدا کنم این داسپارویو که کلک را بطمع پوستش دباغی میکند ! خوب ساریت جان درست بمن نگاه کنید و بگوئید بدانم که واقعاً سر مرا شبیه بسر بهلول دیده اید اگر چنین نیست پس چرا مرا دست انداخته اید شما که بهتر از همه میدانید که مسیو داسپارویو همان کسی است که از پرداختن پنجاه فرانک به یکنفر سمسار درهای شیشه جد امجدش آلکساندر داسپارویو که کار « هرسان [۱] » است مضایقه نمود و هنوز تصویر جد بزرگوارش در خیابان « مون بارناس (۲) » روبروی قبرستان بر بساط یکنفر پهنودی گسترانیده شده است و جمیع سنگهای آن محله روی آن می

۱ - Louis Hersent : نقاش فرانسوی (۱۷۷۷-۱۸۶۰ میلادی)

۲—Bd du Montparnasse : نام خیابان معروفی در پاریس که از ناب صنعت بسیاری در آن محله ساکنند .

شاشند ... حالا من بسخاوت و جوانمردی این مسیو داسبارویو اطمینان
حاصل کنم ای والله واقعاً شما آدم ساده لوح بسیار نازنینی
هستید

ساریت جواب داد :

- بسیار خوب ! گیناردون من شخصاً تعهد می‌کنم که هر نحو که چند نفر حکم معین کنند خودم جبران خسارت شما را بنمایم ، می‌فهمید چه می‌گویم ؟
گیناردون گفت :

- رفیقم هیچوقت در غیرموضع احسان منما و برآن مبادش که بالاین نمک
 شناسان شرط محبت بجا بیاوری این داسپاریو که سنگش را بسینه میزنی در
 ازای اجری که یگنر هیچش خدمت هم بان مبلغ حاضر خدمت نیست توانائی شما
 علم شما فعالیت شما خلاصه تمام زندگی شمارا از شما گرفته و از آن استفاده
 نموده است بهتر آنستکه از این صرافت بیفتی ... بعلاوه دیگرکار از کار گذشته
 و کتاب فروخته شده است ...

ساریت وحشت زده می رسید :

- فروختہ شدہ ؟ ... بیکہ ؟

گیناردون جواب داد :

- برای شما چه اهمیتی دارد ؟ ما حاصل کلام اینستکه دیگر این کتاب را نخواهید دید حتی دیگر کسی صحبتی هم از این کتاب بشما نخواهد کرد بلی قریباً کتاب با آمریکا خواهد رفت .

ساریت دوباره سرا سیمه و هراسان یوسید :

۱۔ بامریکا یعنی چہ ! چطور ! این لوکرس مزین بعلام قلیپ دو اندوم

ساریت بدون اینکه سر خود را بطرف تابلو برگرداند آمرانه وی را مخاطب ساخت :

گیناردون کتاب ! یا الله کتاب را بدهید !
بابا گیناردون نا گهان غضب آمده خون بسرش میل نموده بکلی سرخ
شده و در حالیکه رگهای پیشانی اش حرکت نموده بود فریاد زد :
— بس کن !

و با همان حال بر آشفته‌گی کتاب لوکرس را در یکی از جیب‌های
نهم تنه‌اش گذاشت.

ساویت بدون درنگ خود را روی او انداخته با خشم و غضب بسیار با او در آویخت چندانکه با همه ضعف و ناتوانی که داشت آن پیر مرد تنومند را در کرسی دسته دار او کتاولی پرت نمود .

گیناردون با حال گیجی و خشم سیلی نا سزا بان دیوانه نثار کرده با ضرب مشت چهار قدم او را دور انداخت بقسمی که سرش به تابلوی «تئویج مریم عذرا» که کار فرا آنژلیکو بود اصابت نموده سبب شد که آن تابلو با غریب بسیار بر زمین افتاد.

ساریت بار دگر دست بکار شده کوشید که آن کتاب را از حیب او در آورد .

البته برای باباگیناردون مردی ممکن بود که ایندفعه بکلی او را نقش زمین نماید ولی بواسطه میل خون بسرش مثل این بود که نا بینا شده باشد و در آنحال دوار سرش بمیز کار معشوقه اش که در آن نزدیکی واقع بود خورد ساریت بحریف از پا در افتاده در آویخته او را در کرسی بزرگ بعقب انداخت و بادستان کوچک لاغر خود گردن او را که بخودی خود هم بسیار سرخ بود بقسمی فشرد که بنفش و کبود شد گیناردون سعی میکرد که خود

را رها سازد اما آن انگشتان ظریف و نحیف که بان گوشت گرم و نرم چسبیده بود با يك قسم احساس لذت و خوشی در آن فرو میرفت گویا قوه غیر معلومی دستان وی را بفریسه خود متصل ساخته بود . گیناردون بخرخره افتاده و آب از گوشه دهانش جاری شد در زیر فشار هیکل بزرگش متشنج شده بفاصله های معین دست و پا میزد اما حرکاتش متدرجا غیر منظم و اندک میشد بالاخره با آنکه دیگر حرکتی از وی محسوس نبود باز هم انگشتان آدم کش ساریت دست از فشار بر نمیداشت بلی عاقبت ساریت با کوشش و زحمت بسیار و جد و جهد شدید توانست دست از فریسه خود بردارد ، با آنکه طینتی در سر احساس مینمود فهمید که در بیرون دکان باران میبارد و مردمی آهسته دو قسمت پیاپی روی خیابان روانند و قدری دور تر روزنامه فروشان با هیاهو و فریاد روزنامه میفروشنند و نیز در تاریکی های خیابان چترهائی دید که از جلو چشمش میگذرد مختصر کلام کتاب را از جیب مت در آورده فرار نمود .

او کتایو رعا آن شب بدکان بر نگشت و برای خواب طاق کوچکی له بالای دکانهای سمساری همین کوچه کووسل واقع بود و مسیو بلان منیل آنرا برایش خریده بود رفت و شب را در آنجا بروز آورد .

کار گری که شغارش بستن مغازه بود چون جسد بی روح بابا گیناردون را که هنوز گرم بود دید فوری زن دربان را که مادام لونن نام داشت طلبید این زن جسد گیناردون را روی نیم کتی دراز نموده دو شمع بر افروخته ذره ئی چوب شمشاد در ظرف آب متبرك گذاشته چشمان میت را بست . طبیبی که مامور معاینه میت و تعیین علت مرگ بود مرگ را در نتیجه احتقانی دانست .

زفیرین چون بواسطه اداام لونن بر حادثه اطلاع یافت سراسیمه دوید
بر سر میت بشب زنده داری مشغول شد. گیناردون مثل آن بود که بخواب

فرشته دوباره گفت:

- و مناره‌های ناقوسها خانم؟

خانم جواب داد:

ای آقا نلی مناره‌ها

آرکاد گفت:

— اما مناره‌ها خانم مانند آلات حقّه کبر و جسم سر بابر کشیده رو

لوانهای اره‌ن گرویان عام بالا راسه خواهند ایستاد.

مادام دلاوردلیز دیگر ناب یاورده بعجله از انجا بیرون رفت.

در همان روز انلی پاتویل کشیش هم بعنوان عیادت و دلجوئی هم القای

راج نزد موریس آمد و با اصرار بسیار ویرا نصیحت داد که دست از مرافقت

اشیان بد بر دارد و دوباره با عائله خود اشتی نماید و شرحی صحبت

د که مادرش چگونه با چشمانی نمک و بازوانی گشوده بالنظار فرزندلبند

سته و هر گاه موریس با همت مردانه بزندگی غیر مشروع خود پشت

زده چشم از لذات باطله پیوشد قهراً دوباره آرامش قاب و قوت روح

ایش حاصل خواهد شد و از چنگال اوهام باطله واضغات احلام مهلکه

ات یافته گریبان خود را از چنک روح خبیثی که روی مسلط است

یاهد رهاوند.

موریس از جناب پاتویل کشیش اظهار تشکر نموده مراجع بیکران او را

س گفت و پس از آنکه بایک عالم احساسات دینیه کلمه شهادت و اعتراف دینی

زبان جاری ساخت عرض کرد:

- هیچوقت تا این پایه معتقد و پا بند بدیانت نبوده‌ام از طرفی هم

چوقت باین اندازه به عقیده داشتن محتاج نبوده‌ام. سرکار کشیش چه میفرماید

ایکه مثل منی باید اصول دین را بملک موکل خودم که انرا فراهوش

نموده است دوباره یاد بدهم .

مسیو پاتویل کشیش آه طولانی کشیده طفل عزیز خود را بر نماز و مناجات ترغیب نموده و گفت که برای روحی که مورد حمله شیاطین واقع شده و در معرض خطر است دعا و مناجات بهترین دوا و تنها کمک روحانی است .

مورس برسید .

— آقای کشیش آیا میل دارید که ملك موکل خود را بسر کار شما معرفی نمایم ؟ يك لحظه صبر کنید حالا خواهد آمد رفته است برای من چند دانه سیگار بخرد .
پاتویل از روی تائر و انده‌اش گفت :

آی طفلك بینوا !

گونه های گرد مسیو پاتویل از غایت حزن پائین افتادند ولی پس از لمحّه ئی علائم شادمانی آشکار شده گونه ها بالا رفتند و این شادمانی خالی از علت نبود بلکه دلایلی داشت بلی روحیات و عقاید عمومی رو بخوبی میرفت « ژاکوبین ها » « فران ماسون ها » « احزاب متّحده (۱) » همه جا رسوای خاص و عام شده بودند طبقه ممتازة ملت برای سایر طبقات سرمشق روحانیت و توسل بدنیات بودند آکادمی (۲) فرانسه با فکر شده بجاده خوبی افتاده بود

۱- (Les Blocards) : - مقصود از احزاب متّحده هیئت مؤتلفه مرکب از احزاب دستچپ پارلمان فرانسه است که پشتیبان کابینه والدک روسو (Waldeck Rousseau) و کابینه کومب (Combes) بوده اند .

۲- (Académie Française) : - که در سنه ۱۶۳۵ میلادی در فرانسه تشکیل شده و در ابتدا مجمع ادبا بوده بعد ها دارای اصول و تشکیلات مطمح گشته است فعلا دارای چهل نفر عضو است که مادام الحیات در جمعیه عصویت دارند و فقط در موقع فوت هر يك نقیه اعضاء کسی را با اکثریت آراء برای عصویت انتخاب می نمایند و شغل آکادمی رسیدگی به

مدارس مسیحیه در کار زیاد شدن بودند جوانان و طلاب محله لانگ [۱] مطیع کلیسا میشدند و از مدرسه دارالمعلمین (۲) روائج طیبیه مدارس قدیمه دینی بمشام میرسید بالجمله صلیب روبرفتح و ظفر میرفت اما چیزیکه ضروری شمرده میشد پول بود باز هم پول و همیشه پول.

بعد از شش هفته استراحت طیب معالج بمورس اجازه داد که سواره گردشی بکند در حالیکه هنوز بازویش بگردن آویخته بود با اتفاق معشوقه اش ژیلبرت و رفیقش آرکاد بجنگل رفته از تماشای سبزه و چمن حظ وافری بردند به فقط آنها متبسم بودند بلکه چنان مینمود که هر چیزی هم بآنها خندان و متبسم است بطوریکه آرکاد گفته بود تقصیرات و خطایای آنها سبب تزلزل و بهتری آنها شده و بالاخره مورس از راه های حسد و بغض بعالم آرامی و خیرخواهی واصل گشته بود هنوز ژیلبرت را دوست میداشت ولی عشق و محبتش با عفو و صفح توأم بود فرشته هم کما فی السابق دوستدار و خاطر خواه ژیلبرت بود ولی از آنجاکه وی را تملک نموده بود دیگر محبت و مملش بانیش کنجکاو

و املای زبان فراسه است و قاموس لتی چاپ نموده که مقیاس و میزان استعمال لغات محسوب است اولین چاپ این کتاب لت در ۱۶۹۴ میلادی بوده و آخری یا هفتمین چاپ در ۱۸۷۸ میلادی و فعلا در تهیه طبع دیگری هستند .^۵

۱- (Le quartier latin) :- نام یکی از محلات پاریس در ساحل یسار رود خانه‌س مدارس مهمه پاریس از قبیل سوربون و کولژد فرانس و مدرسه طب و مدرسه حقوق و غیره در آن محله واقع است و غالب محصلین در این محله ساکنند .

۲- (Ecole Normale supérieure) : - یکی از مدارس وزارت معارف فرانسه که در پاریس در کوچه اولم (Ulm) (محلۀ لاتن) واقع و تعلیمات این مدرسه برای بار آوردن معلمین مدارس عالیہ است و از مهمترین مؤسسات معارفی فرانسه میباشد که انواع علوم در آن تدریس میشود .

شخص و شکل زنان و گلان غیر ثابت و از عالم فساد است ولی باوجود این نمی توان از آنها چشم پوشیده شیفته و دلباخته آنها نگشت اما ای زیبا بدانکه هیچیک از این حیوانات صغیره ممکن نیست مرا از کینه و عشقیکه در دل دارم غافل سازد بلکه پیوسته برای قیام بر ضد یالدا باوت حاضرم.

زیبا چون ثبات عزم آرکاد را ملاحظه نمود اظهار شادمانی نموده وی را تحریص کرد که بدون ضعف و سستی انجام نقشه وسیع و مهم را تعقیب نماید و بداند که نه بسیار میتواند عجله و شتاب داشت و نه هیچ چیز را میتواند فراموش کرد و نیز گفت :

— آرکاد يك كار بزرگ مرکب از يك سلسله کار های کوچک است و مهمترین مجموعه ها عبارت از اجتماع هزاران جزئیات فوق العاده صغیر است که هیچیک از آنها بخودی خود اهمیتی ندارد باید از هیچ چیز غفلت نداشته باشیم.

زیبا برای این آمده بود که آرکاد را بمجمعی ببرد که حضور او در اینجا کمال ضرورت را داشت زیرا در آن مجمع میخواستند قوای قرشتگان عاصی را احصاء نمایند.

بعد از بیان مقصود يك كلمه بیش بر آن نیفزود و آن كلمه این بود:

— نكتر در اینجا خواهد بود.

چون موریس زیبا را دید او را زن بی جاذبهئی یافت حتی از او خوشش نیامد بعلا آنکه زیبا کاملاً قشنگ و خوشرو بود و جمال حقیقی همیشه برای او ایجاد تعجب و انده اش درد ناکی مینمود پس از آنکه ملتفت شد که زیبا فرشته ایست عاصی برای آن آمده که آرکاد را با خود به مجمع متامرین ببرد از وی کراهت و اشمئزاز حاصل نمود. موریس آن طفلک پینوا بسیار کوشید

و بهمه سائلی که در قوه خود داشت و مناسب ظروف و احوال بود، تثبیت نمود بلکه بتواند آرکاد را ارتقین منصرف نماید از جمله گفت که اگر لزوم و با وی بماند او را بتماشای یکمده نازیهای محیر العقول - خواهد برد بنمایشی که تجلیل و تکریم ، پوانکاره (۱) ، را نشان میدهند خواهند رفت و نیز او را بمنزلی خواهد برد که در انجا زنانی دیده میشوند که بواسطه جمال و حسن اندام یا ظرافت و لطف ذوق یا خبائات و فساد اخلاق یا بد شکلی و زشتی فوق العاده جالب تعجب و اعجابند ولی آرکاد گوش باین حرفها نداده فریفته هیچیک از این وعود نشده در جواب گفت که باید بازیتا برود.

موریس پرسید :

— میروی چه بکنی؟

آرکاد جواب داد:

— برای طرح ریزی فتح آسمان .

موریس گفت :

— هنوز هم دست از این دیوانگی برنمیداری ؟ فتح ... ولی برای تو اثبات کرده ام که این امر از حین امکان خارج و ابداً چنان انتظاری نباید داشت. آرکاد گفت :

— شب بخیر موریس . .

موریس سراسیمه گفت :

— ها میروی ؟ ... بسیار خوب پس من هم باتو میام

(Raymond Poincaré) : - از علمای حقوق و رجال سیاست فرانسه که در ۱۸۶۰

میلادی متولد شده و در ۱۸۹۳ بمقام وزارت رسیده در ۱۹۰۹ عضو آکادمی فرانسه شده و از ۱۹۱۳

میلادی تا ۱۹۲۰ رئیس جمهور بوده و بعد مکرر رئیس الوزرا شده است.

موريس اين بگفت. وبا دست بگردن اويخته تامون مارتير دنبال آرئاد وزيتا افتاده با آنها بميخانه كلورو ميرفت و در انجا ديد كه مېزي را در زير آلاچيق درباغ چيده وحاضر کرده اند.

برنس ايستار وشوفيل با يك نفر فرشته ژاپوني زرد رنگي كه شبيه بطفلي بود در انجا بودند.
زيتا گفت :

— جزورود نكترديكر انتظاري نداريم.

هنوز حرف زيتا تمام نشده بود كه نكتر بدون سر و صدا پيدا شده بجاي خود نشست سگش هم در پاي او خوابيد. آشپزي فرانسه بهترين طبابخي هاي دنيا است و از جمله مفاخر اين مملكت است و هروقت عالم بشريت عاقل تر شده سيخ كباب را ارشمشير ترجيح دهد اين مفخرت ما فوق جميع مفاخر قرار خواهد گرفت. كلود و مير شورباي كلم و گوشت خوكي بفرشتگان و ان بني ادم كه همراه انها بود خورانيده بعد كباب خوكي با چند دانه كليه كه با شراب يخته شده بود آورد اين اغذيه لذيذه بر ان دلالت ميكرد كه هنوز اين اشپز مون مارتري بدست امريكائيان كه بر گريده ترين رؤساي پاریس را كه شهر هتل و رستورانش ميتوان ناميد خراب ميكند فاسد نشده است (۱) كلود و مير يك شيشه شراب 'بور دو' (۲) باز كرد كه اگر چه در عدداد

۱ - اشاره باینکه امريكائي ها كه در هر سال هزاران پاریس بعنوان سياحت ميروند واسطه اينكه پول دار هستند اندك اندك سليقه وذوق خود را شهر پاریس تحمیل نموده و مينمايند و رطرفي امريكائي ها بواسطه صداقت لهجه وسادگي وعادات مخصوصه دهاتني منشي معروفند.

۲ - Bordeaux . نام چندين قسم شراب سرح وسعيد معروف ومنسوب بحدود شهر لوردو.

اگر عقل فعال عاقل میبود چقدر مشغول و سرگرم این مباحث میشد !
در آن شب آسمان غرق در ستارگان بود نکتر باغبان پیوسته سائت نشسته
سیخنی نمیکفت ، زینای خوشرو بوی گفت :

مسیرهای سریعی اتخاذ مینمودند دب اکبر ازهم متفک شده بنات النعش در قضا
پراکنده میشدند حمائل فلك الجوزاء گسیخته شده ستاره قطب از محور مغناطیسی
خود دور می‌گشت الا برق که شعله ملتهب درخشان خود را بفضا میریخت کبود
و لك شده بعد سرخ گردیده مرتعش میشود و در يك لحظه خاموش میگردد
بروج متقلب متحرك علام تازه ئی در قضا ترسیم میکنند که انها نیز بذریه خود
از میان میروند، آری این بود سیحر ان نى سحر که در کمتر از يك لحظه حیات
و حرکات این دنیا را که بنظر لن یتغیر میاید و مردم و فرشتگان ابدیش میشمارند
مجسم نموده چون وهم و سیراب جلوه گرش ساخت . ناگهان نى خاموش
شد آسمان هم دوباره بشکل قدیمی خود درآمده نکتز ناپدید شد کلود و میر
از مهمانان پرسید که ایا از شوربای کلم و گوشت خوک که برای اینکه بخوبی
بقوام بیاید بیست و چهار ساعت روی آتش بوده است راضی و خشنود هستند
و هم از شراب 'بوژوله (۱)' ئی که نوشیده بودند تمجید بسیار نمود .
شبى بود ملایم و خوش ارکاد بهمراهی موریس که حالا او ملك موئل
ان فرشته محسوب بود و تئوفیل و پرنس ایستار و ملك ژاپونی رفتند که زیتارا
بمنزلش برسانند .

۱ — Beaujolais : — نام یکی از مقاطعات فرانسه که بوفور و خوبی شراب

معروف است.

فصل سی و سوم

فصلی که در آن مشاهده میشود که چگونه يك جنایت وحشت انگیز شهر پاریس را دچار خوف و خشیت مینماید.

در آن ساعت شهر غرق در خواب ناز وود حرکت ووی سنك فرشهای کوچه های خلوت صدای زیادی تولید مینمود چون آندسته با واسطه تپه بوت رسیدند در گوشه كوچه فوتریه (۱) ، مقابل در منزل زیتای مهر و متوقف شدند در حالیکه زیتا انگشت بر زنك در گذاشته ولی هنوز تصمیم بزنگ زدن نکرفته بود آرکاد از ملائکه حمله عرش وانوار قاهره با او سخن میگفت برنس ایستار بر روی زمین بانوك عصایش طرح ساختن آلات جدیدی می ریخت و نمره هائی میکشید که نه فقط اقایان بخواب فرورفته اطراف را بیدار میساخت بلکه سبب آن بود که جوانب و خواصر مهوشان آن حول و حوش از خوف متبض شود تنوفیل بله اواز قایقچیان را که در برده دوم الین ملکه گولکوند باید خوانده شود ببانك بلند میخواند موریس در حالیکه بازوی راست را بگردن آویخته بود بادت چپی که بجا داشت باملك ژاپونی مشق تیراندازی میکرد و با هیاهوی بسیار چنان بکف خیابان میکوبید که برق از آن میجهانید آنگاه ببانك بلند فریاد میزد « ای هدف خورد ، در این بین ها اثرانی موسوم به گرول در گوشه كوچه مجاور بفکر فرورفته بود گرول در چهار شانکی ریخت یکنفر سرباز رومی را داشت وهم تمام اخلاق وصفات این نژاد فوق العاده خدم و

بالاخره باحالت آرامی مهیبی گفت :

- متفرق شوید .

اما موریس و فرشته ژاپونی چنان سرگرم شمشیربازی بودند که هیچ نمیشنیدند تفوییل جز به تغنیات خود بچیزی گوش نمیداد پرنس ایستار غرق در خیالات نسخه های مواد محرقه شده از خود بی خبر بود زیرا و آركاد هم مشغول مطالعه اقدام بزرگ و طرح عظیمی بودند که از ابتدای آنکه منظومه شمسی از ماده مشتعلیه اصلیه خسارچ شده تا کنون بفکر احدی نرسیده است میجمله همه آنها از آنچه محیط بانها بود بی خبر بودند.

گروول باردیگر تکرار کرد:

— میگویم متفرق شوید .

این مرتبه فرشتگان این امر رسمی را شنیدند ولی خواه بواسطه لایقیدی خواه تحقیر اطاعت ننموده بفرباد واوازه خوانی ومباحثه ادامه دادند .

گروول بهیچان آمده فربادکشید و در حالیکه دست توانای خود را برشانه پرنس ایستار زد گفت .

- بنابراین میخواهید دستگیر شوید.

پرنس ایستار از این حرکت زشت خشم آمده و بقوتی ضربت مشتیمان حاوس وارد آورد که برودخانه پرت شد ولی فوراً آژانی بنام فزانده بکمک همقطار خود دویده معاً بطرف پرنس ایستار حمله ور شدند و با غضب و برافروختگی ناشی از عادت ویرا زدند و شاید اگر فرشته ژاپونی آن دو آژان را یگی بعد از دیگری بر زمین نینداخته بود با وجود قوت و تنومندی پرنس ایستار وی را خون آلوده بادایره نظمیه برده بودند ولی اینک بواسطه کمک ملك ژاپونی آن دو مستحفظ خیابان بخود می پیچیدند و در حالیکه در گل

و آب شناور بودند ضربه و ناله میکردند هنوز موریس و آرکاد و زیئا بکار ننموده و داخل مبارزه نشده بودند اما تثوقیل ترسان و لرزان خود را بکنای کشیده از آسمان استمداد میخواست در این حیص و بیص دو نفر شاگرد نانوا که در آن نزدیکی در زیر زمینی مشغول خمیرگیری بودند بهوای بانك بیرون دویده با پیش بندهای سفید و نصف تنه برهنه بانجا آمدند و بواسطه حس مخصوصی که میتوان آرائمنز حفظ امنیت عمومی نامید بکمک اژانهای بر زمین افتاده قیام نمودند . تثوقیل از دیدن آنها سخت بوخت افتاده رو بقرار نهاد ولی اندونفر ویرادستگیر نموده میخواستند به مستحفظین تسلیمش نمایند که آرکاد و زیئا و راعنقا از چنك آنها بیرون کشیدند کشمش دنباله پیدا کرد و بشکل موحشی با آنکه طرفین غیر مساوی بودند بین اندو ملك و اندو شاگرد نانوا چنك در گرفت . آرکاد که از حیث زورمندی و جمال شبیه بیکی از پهلوانان لیزیت [۱] بود هم نبرد قوی هیکل را در بازوان خود خفه کرد ، زیئا هم با خنجر خود شاگرد نانوای دیگر را که با وی در او بخته بود مجروح ساخت بطوریکه خون سیاهی روی سینه پشم الودان بینوا جاری شد خلاصه آندو شاگرد نانوا که از محبتن و فدائیان قرانین بشمارند روی سنگهای خیابان از پا در آمدند .

فزانده آژان با حال غش و مدهوشی رویش در راه آب بودولی گرول ازجا برخاسته برای اخبار بمامورین آن حول و حوش واستمداد از ایستگاه مجاور سوت زده خود را روی موریس انداخت . موریس که برای مدافعه

۱ - Lysippe مجسمه ساز و حجار معروف یونانی که در قرن چهارم از میلاد مسیح در یونان میزیسته و او تنها حجاری است که اسکندر کبیر وی را محاز ساخته بود که مجسمه اش را بسارد . مجسمه هائی که از پهلوانان ساخته ظریف تر و چابک تر از مجسمه های سایر حجار های عصر خود است.

یکدست بیشتر بجا نداشت با همان دست چپ طپانچه‌ای روی حریف خالی نموده و آن بدبخت دست بر قلب نهاده قدری لرزیده و با حال ارتعاش از پا از پا در آمده آهی طولانی کشید آنگاه تاریکی‌های ابدی چشمانش را پوشانید.

بنجره ها یکی بعد از دیگری باز میشد و سرهائی از درجه ها بکوچه بیرون میامد . صدای ثقیلی که صدای پا بود نزدیک میشد دو نفر آژان دو چرخه سوار وارد کوچه فوتریه شدند پرنس ایستار چون چنین دید نارنجکی پرت نمود که زمین را بلرزه آورده چراغهای خیابان را خاموش نموده خانه هائی را واژگون ساخت و چنان دود غلیظی فضای آن کوچه را فرا گرفت که احدی نتوانست بفهمد که فرشتگان و مورس بکدام جهت فرار نموده اند .

عقیده آرکاد و موریس بران بود که پس از این حادثه نسبت مطمئن ترین جاها همان منزل کوچه رم بود یقین داشتند فوری در جستجوی آنها برخواهند آمد و شاید هیچوقت هم در جستجو برنیایند زیرا خوشبختانه نارنجک برانس ایستار جمیع شهود آن قضیه را نابود ساخته بود ، هنگام سپیده سحری خوابیدند و ساعت ده صبح که وقتی که دربان چای آورد هنوز بیدار نشده بودند موریس درین آنکه نان برشته و کباب ران خوک را مدخورد بارکاد گفت :

- عجباً ! من همیشه چنان میپنداشتم که جنایت يك امر فوق العاده و خارق الطبیعه است حالا میفهمم اشتباه میکرده ام و ارتكاب بجنایت ساده ترین و طبیعی ترین اعمال دنیا است .
آركاد در جواب گفت :

- و هم قدیمی ترین سنن و عادات است . قرنهای طولانی از او و طبیعت و ضروری انسان این بود که سایر مردمان را بکشد و اموال آنها را غارت برد هنوز هم در جنگ این قصیه امر مستحسنی شمرده میشود باضافه در بعضی موارد مخصوصه جمله بحیات سایرین را از امور شرافتمندانه محسوب میدارند

بر اخبار مطبوعه در جرايد اشاعات بسيار شومى شنیده ميشد در نقاط مختلفه شهر غريبو انفجار شنیده شده بود در بسيارى جاها نارنجك ها كشف ميكردند در هر گوشه ئى اشخاصيكه تصور ميرفت شربر و بدكار باشند بدست مردم گرفتار شده و در حاليكه لباس آنها ريز ريز ميشد تسليم محاكم عدليه ميشدند يكفرمستى و اكه در «ميدان جمهوريت» (۱) عربده ميكشيد و ميگفت: «مرده باد پليس» مردم لچاره گرفته قطعه قطعه كردند.

رئيس الوزاء كه وزير عدليه هم بود مدتى بارئيس تشكيلات نظميه مذاكره و مشاوره نموده بالاخره چنان صلاح دانستند كه براى اسكات هييجان پاريسيان اژسى هزار نفر لچاره و هرزه مقيم پاريس پنج يا شش نفر آنها را توقيف نمايند رئيس پليس روسيه چنان مى پنداشت كه نهيالست هاى روسيه در آن جنايت دست اندر كار بوده اند و تقاضا داشت كه دوازده نفر از مهاجرين و پدهندگان روس مقيم پاريس را بحكومت روسيه تسليم نمايند مسئول او فى الحال باجابت رسيد و تيز براى حفظ و امنيت پادشاه اسپانى چند نفر مذب را تسليم محاكم مربوطه نمودند.

چون اهالى پاريس بر اقدامات مجذانه و قوف حاصل كردند نفسى تازه نمودند و جرائد عصر پايتهخت حكومت را تهنيت گفته و تحسين كردند ، اخبار راجع بحالت مجروحين رضاي بخش و عالى بود زيرا حالت آنها خالى از خطر بود و جميع اشخاصى راكه بانها عرضه ميداشتند جاني و حمله كننده بخود تصور مينمودند .

البته راست است كه مستحفظ گروول مرده بود اما در عوض دوخواهر راهبه بر سر او شب زنده دارى نموده و شيخص رئيس الوزراء آمده صليب شرف و افتخارى بر سينه آن شهيد راه وظيفه نهاد .

فصل سی و چهارم

فصلی که در طی آن تفصیل توقیف بوشوت و مورس وهم شرح حادثه شوم کتابخانه داسپارویو و عزیمت فرشتگان دیده میشود .

مورس داسپارویو شب وحشت آوری بصبح آورد بمحض اینکه کمترین صدائی بگوشش میرسید دست بطپانچه میبرد مبادا زنده بدست عمال عدلیه بیفتد چون صبح شد بحال شتاب زدگی جرائد را از دست دربان ربوده و حریصانه بستونهای آن نگریست ناگهان از فرط شادمانی فریاد برکشید زیرا چشمش باین خبر افتاد که جسد گروول مستحفظ برای فحص بعد از موت و معاینه تشریحی به « مورگ (۱) » انتقال داده شده و در آنجا اطباء قانونی عدلیه جز چند فقره لکه های کوچک سیاه و علائم کوبیدگی بسیار سطحی چیزی در جسد نیافته و مرگ را مروط بباره شدن انور یسماء شریان اهر دانسته اند .

مورس با آهنگ خوشحالانه مثل آنکه فتحی نموده باشد فریاد زد :
— ها می بینی ارکاد می بینی که من قاتل نیستم من بیگناهم هیچوقت بتصور نمی آمد که بی گناهی تا این اندازه پسندیده و مطبوع باشد
پس از این اظهار شادمانی لمحی فکر کرد و قهراً چنانکه خاصیت عادی فکر است تفکر شادمانی اش را از میان برد آنگاه سری تکان داده گفت .

— بلی من بیگناهم ولی شایسته نیست که بخودم هم امر را مشتبه نمایم
حقیقت این است که من عضو هیئت بدکاران هستم و با دزدان و بداندیشان محشورم .

۱— La Morgue : — نام محلی در شهر پاریس (در جزیره شهر پاریس) که در آن اجساد اموات و مقتولین را که هویتشان معلوم نیست معاینه مینمایند و در این محل دوره های درسی راجع بطب قانونی و طریقه فحص اموات مجانا داده میشود .

آرکاد تو میبایست داخل تبه کاران باشی جای تو همین جا است زیرا
یکتفر منافق ظالم دوروی خبیثی هستی اما من که صاحب عائله نجیبی هستم و
تربیت عالی و پسندیده‌ای داشته‌ام چون خود را جزو شماها می بینم از خجالت
و شرمساری سرخ میشوم .

آرکاد گفت :

۱۰۰ - من نیز تربیت عالی و پسندیده داشته ام .

موریس پرساید .

در ایچا؟

آرکاد جواب داد :

۱- در آسمان .

موریس گفت :

— خیر آرئاد چنین نیست تو تربیت نیافته ای اگر مبادی و اصولی بکلهٔ تو فرو رفته بود هنوز هم دارا میبودی زیرا مبادی عالیہ هیچوقت از میان نمیروند. در هنگام طفولیت و آغاز عمر احترام عائله و وطن و دین بمن تعلیم داده شده است هنوز آنها را فراموش ننموده و هیچ گاه فراموش نخواهم کرد، آیا میدانی که آنچیزی که در اطوار و رفتار تو بیش از همه چیز مرا غضبناک میسازد چیست؟ خیال نکنی که آن خباثت و دنائت اخلاق و ظلم و قساوت و نعمک نشناسی و وقاحت تو باشد حاشا و نیز تصور ننما که سبب آزردگی من مذهب لاریدی (۱) و نادانی تو باشد زیرا بالاخره ممکن است

۱- لا ادري ترجمه لغت Agnostique و این طریقه Agnosticisme «لا ادري»

نایده میشود و آن طریقهٔ فلسفی است که میگوید فکر و عقل بشری ممکن نیست معرفت مبدأ اصلی و محرک اول و ماهیت ماده و علت غائی اشیاء و امثال آن و اصل شود از جمله اوگوست کونت مؤسس « مذهب وضعی » و هررت اسپنسر انگلیزی اراclادیها محسوبند.

کلاهت را بسر بگذار تا اتفاق به کلیسای « نوتر دام (۱) » برویم و نمازی خوانده شمعی در آجا بایکدیگر روشن نمائیم .

باری احساسات عمومی هنوز در هیجان بود مطبوعات مهمه که لسان حال نهضت ملی بودند در سر مقاله های بسیار بلند و عمیق فلسفه این جنایت وحشت انگیز را که باطناً هم نفوس را بطغیان آورده مورد مباحثه قرار داده موشکافی ها میکردند اصل و سرمنشأ واقعی آن جنایت را کشف نمودند علل غیر مستقیم ولی مؤثر آن را در مرام انقلابیون که بدون قصاص و جلوگیری منتشر است در سستی روابط جامعه در تزلزل تربیت اخلاقی و تسلیم شدن بمقتضیات شهوات در دلباختن بمنافع و اهواء شخصیه تشخیص دادند و چون در تشخیص مرض جامعه متیقن شدند برای قطع ریشه فساد و بدی لازم شمردند که هرچه زود تر ممکن شود عیارات و اوهام باطله و نقشه های غیر ممکن التحقق و خوابهای تعبیر نشدنی از قبیل سندیکالیسم (۲) وضع مالیات بر عوائد و غیره و غیره و غیره پشت پا زده شود چندین روز نامه که از جرائد مهمه هم شمرده میشدند شدت و شیوع جنایات را ائمار طبیعی لامذهبی داسته از این مقدمه چنین نتیجه میگیرفتند که نجات و رستگاری جامعه منوط بان است که جمیع مردم یکدل و یکجهت صادقانه بذیل دیانت متشبث شده بان رجوع نمایند و راه نجات را همین می دانستند و بس .

۱ — Notre Dame de Paris : کلیسای رسمی شهر پاریس که یکی از بهترین و زرگترین آثار بناهای گوتیک (gothique) است و در ۱۱۶۳ م در زمان پاپ اسکندر سوم و لوی هفتم بنای آن شروع شده و در اواسط قرن سیزدهم تمام شده است نوتر دام یکی از شاخص ترین بناهای دست بشری است .

۲ — Syndcalisme : نام حزبی از احزاب افراطی و انقلابی کارگران .

تازه و نو در آمد خود را له ترجیعش این بود « در آلمان ندارند مانند این »
 بخواند تئوفیل در منزل نبود بوشوت آنمرد نمایندۀ قانون را باسبک بلند نظری
 و بی اعتنائی مخصوصی که از سادگی لباس پوشیدنش هویدا بود نزد خود
 پذیرفت بلی بوشوت ملبس به پیرهنی بود و پس صاحب منصب محترم یاد داشت
 های موسیقی آ لین ملکه گولکوند و مکاتیب گرامی را که آن مغنیه دلفریب با
 نهایت نظم و ترتیب و تا کمال دقت در جعبه میز اطاق خواب خود نگاهداری
 میکرد ضبط نمود همینکه دو کار بیرون رفتن بود دولابچه ئی را بنظر در آورده
 تا نهایت بی اعتنائی انرا باز نموده آلائی در آن یافت که برای انهدام نصف
 شهر پاریس کفایت می نمود و نیز یکجفت بال بزوک سفید در آن دید که نه
 جنس آن و نه فایده انرا همید بالاخره به بوشوت امر کرد که بزوک و زرو
 ریور خود را تمام نماید و با وجود فریاد و زاریش بمجلس فرستاده شد .
 مسیو سالنو مردی بود خستگی ناپذیر و پشت کار دار پس از رسیدگی
 باوای مقبوضه در منزل بوشوت و هم بموجب علائمی که مونترمن تعیین کرده
 بود لرعلیه موریس داسپارویو حکم توقیفی صادر نمود که روز چهارشنبه ۲۷ ماه مه (۱)
 در ساعت هفت صبح محرمانه و با احتیاط بسیار اجرا شد . سه روز بود که موریس
 آرام و قرار نداشت نمیخوانید نمی خورد بکسی عشق نمیورزید مختصر کلام زندگی
 نمیکرد چون بسراغش آمدند هیچ شك و تردیدی در موضوع و ماهیت آن دیدن
 صبحانه نداشت و بمحض اینکه چشمش بصاحب منصب پلیس افتاد یکنوع استراحت خاطر
 غیر منتظری بجمع حواسش احاطه نمود آرکاد شب گذشته بیامده بود انجا بخوابد .
 موریس از صاحب منصب پلیس خواهش کرد که قدری صبر کند آنگاه بادقت و مواظبت
 تمام لباس پوشیده در پی صاحب منصب روان شده در اتومبیل کرایه ئی که مقابل دران منزل

متوقف بود جا گرفت آرامی بسیار شامل حالش بود که شاید موقعی که در محبس کونسیرژری (۱) در عقب او بسته شد کمی تغییر یافت، چون در اطاق محبس تنها ماند برای اینکه فضا و هوارا ببیند روی میز بالا رفت و گوشه از آسمان کبود را دیده تبسمی نمود اما آرامی خاطر و فراغ بالش بدان سبب بود که روحش خسته و حواسش خرف و بیحس بود و سبب دیگر آن بود که دیگر واهمهئی از توقیف شدن نداشت. بدبختی هایش ویرا فیلسوف ماب نموده موجب یک نوع حکمت و دانائی عالی شده بود و چنان احساس مینمود که حالت لطف و سبکروحي در روی حلول نموده است نه بسیار از خود راضی بود و نه فوقالحد خود را حقیر میشمرد و امر خود را بین یدی الله تفویض نموده بود بدون اینکه تقصیرات و معاصی خود را مخفی داشته باشد و آنچه برخودش عیان بود کتمان نماید دو عالم ضمیر و وجدان قادر متعال را مخاطب داشته و میگفت که اگر او راه خلاف و عصیان سپرده بدان جهت بوده که میخواست فرشته گمراهش را بصراط مستقیم هدایت و سجاده خیر و سلامت دلالت نماید بالاخره با صلح و صفاروی بستر کوچک خود آرمیده و براتحی خوابید.

پس از آنکه ساکنین پاریس و مردم ایالات مسبوق شدند که یک نفر معینه و نجیب زاده ئی محبوس گردیده اند مبهوت و غمزه و مندھش گشته و محق هم بودند زیرا بنابر منذوجات و طبوعات و جرائد مهمه که شرح آن فاجعه را هر روز بتفصیل می نگاشتند عقیده عمومی چنان منتظر بود که هرج و مرج طلبان جسور را که از جمیع آنها بوی قتل و حرق میاید و از اعمه الشان خبائث و شرارت میچکد بمحکمه جلب شوند نه آنکه مردم صاحب هنر و اصحاب ذوق و ظرف در مورد

۱- La Conciergerie : — محبس معروف پاریس که از ضحائم عمارت عدلیه پاریس است. و در انقلاب فرانسه هزاران کاتناکار و بیگناه در آن محبوس شده اند و فعلا هم یکی از محبس های شهر نیز بوراست .

فوق العاده در حزب کاتولیک مقرب و منزلش محط علمای اعلام است و با واتیکان (۱) راه و با دارد مردی که امروز یا فردا ممکن است بعنوان سفارت نزد پاپ گسیل شود توقیف میکنید میخواهید دفعه یکصد و شصت نفر وکیل مجلس دارالشوری و چهل نفر از اعضاء دست راست مجلس شیوخ را ضد و دشمن من نمایند آن هم روز قبل از استیضاح راجع بتأمین دیانتی ماشاء الله قصد دارد که میانه مرا بادوستان امروز و دوستان فردا بهم زنید آیا شما هم مانند این دزول سفیه میخواسته اید عالم به قلتبانی خود حاصل کنید که مکاتیب معاشقات و مغاللات موریس داسپارویو را ضبط کرده اید؟ اگر مقصودتان حصول این عالم بوده که من در این موضوع بشما اطمینان میدهم و یقین مبین بداید که قلتباید تمام پاریس هم میداند اما بدانید که شما برای اینکار عضو محکمه نشده اید که انتقام شخصی خودتان را از مردم بکشید.

قاضی محممه با آهنگی لرزان و هیجانی بسیار گفت

— سرکار آقای وزیر عدلیه بنده مرد با شرقی هشتم .

وزیر به پر خاش آمده گفت :

— شما یکنفر سفیه دیوانه ئی هستید . . . یکنفر دهانی خرفی هستید .

اینک گوش بدهید که هرگاه موریس داسپارویو و ماد موازل نوشوت در ظرف نیم ساعت رها نشوند مثل آنکه شیشه ئی را بشکنند شمارا هم درهم خواهیم شکست

یا الله بروید !

مسبوره داسپارویو بشخصه سراغ پسر به کونسیرژری رفت و او را

۱— Vatican ، — عمارات پاپ که در روی تپه ئی که رومیان قدیم واتیکانوس میگفتند

بنا شده و عبارت از يك سلسله کلیسا و متاحف و مدارس و قصور و بساتین است که در ازمنه مختلفه و اسلوبهای مختلف ساخته شده است . در اصطلاح و تئیکه واتیکان میگوند یعنی « در بار پاپ » یا « حکومت پاپ » .

بسیار خوش محسوب بود اما حادثهٔ دردناکی صفای آنرا مکدر ساخت و آن‌این بود که مسیو ساریت پس از حادثهٔ شوم کوچه کورسل دیوانه شده در این‌روز سخت بهیجان آمده بود باین‌معنی که بر اثر دیوانگی درهای کتابخانه‌را از درون بروی خود بسته مدت بیست و چهار ساعت از آن خارج نشده بود و نعره های وحشت ناکمی می کشید و با وجود همهٔ تهدیدها و التماس و خواهش‌ها از کتابخانه بیرون نمی‌آمد . شبی باحالتی بسیار متقلب و پریشان بروز آورده بود و قرینهٔ این بود که در تمام طول شب از وراء پرده ها دیده بودند که چراغ لاینقطع در حرکت بوده است .

صبح هپولیت خادم از صحن حیاط‌وی را خواند ساریت چون آواز او را شنید یکی از پنجره های تالار کرات و فلاسفه را باز نموده دو یا سه مجلد کتاب سنکین و ا بسر آن نوگر پیر مرد پرت کرد جمیع خدمه از مرد و زن و اطفال جمع شدند ساریت هم بغل بغل آن کتابها را آورده روی آنها میریخت باین وضع مسیورنه داسپارویو صلاح ندانست که خود مداخله نماید فقط باشب کلاه و لباس خواب بیرون آمده کوشید که آن دیوانه‌بین‌وارا بعقل و دانش دعوت نماید ولی ساریت بان‌مرد که تا آن‌دم ویرا ولینعمت خود می‌شمرد و بسیار محترم می‌دانست سیلی از نا سزا و فحش در جواب نثار کرد و باین قناعت تنموده میکوشید که او را بضرب توراتها و تلمودها و کتب مقدسه هندوایران و آثار آباء کنائس یونانی و رومی و کتب «سن ژان کریستوزوم» (۱) «دوسن گرگوار نازیانز» (۲) و «سن

۱—Saint Jean Chrysostome : یکی از اماء کیسه که در انطاکیه متولد شده و کشیش اعظم قسطنطنیه بوده است یکی از مشاهیر فصحا و خطباء است که بلف کریستوزوم ملقب شده است زیرا کلمه کریستوزم مشتق از کلمه یونانی است که معنای آن «زرین دهان» است (۳۴۷—۴۰۷ میلادی)

۲ — Saint Grégoire de Nazianze از کشیشان علمای لاهوت که در نازیانز (کاپادوسیا) متولد شده مصنف رسائل بسیار از مشاهیر لاهوتیون است (۳۲۸—۳۸۹ م).

و گوستن ، « سن ژروم » و کتب و رسائل استدلالیه نویسان و کتاب تاریخ تنوعات . اختلافات گناس پروتستانت (۱) که موسوم حواشی بان افزوده بود از پا در آورد .
 لقصه کتب متنوعه با قطع مختلفه با اجمال مذات روی سنک قرش حباط براکنده
 میشد مکانیب گاساندی و رسائل اب مرسن و پانسکال و باد باطراف می افکند
 خادمهئی چون برای جمع آوری اوراقی که در راه آب افتاده بود خم شد یک
 جلد نقشه هولاندی بزرگی سرش بواخته گشت مادام رنه داسپارویواز آهمه
 هیاهوی دلخراش لوحشت افتاده در حالیکه هنوز بزکش تمام نشده و ناقص
 مانده بود بیرون بسته پیدا شد چون چشم مسیو ساریت بمشارالها افتاد
 گویا دیوانگیش مضاعف شده با کمال عجله به بیرون انداختن مجسمه های
 شعرا و فلاسفه و مورخین قدیم پرداخت هومر اشیل سوفوکل اوری پید
 هردوت توسیدید سقراط افلاطون ارسطو دمسطن سیسرون ویرژیل
 هوراس سنک اپیکت همه روی سنک فرشهای حباط خرد و درهم شکسته
 شدند و کره زمین و کره آسمان با صدای مهیبی ریزریز گردیدند جمیع نظار
 از این منظره دچار وحشت و دهشت شده و با حال سکوت مبهوت برجای
 ایستاده بودند و جز فقهه لئون کوچک که از پنجره باین نازی تماشا میکرد
 آوازی شنیده نمیشد . یکنفر قفل ساز در کتابخانه را گشوده جمیع اهل منزل
 وارد کتابخانه شدند و دیدند که ساریت در عقب اتلال کتب متحصن گردیده
 لوکرس رئیس دیر و اندوم را همان لوکرس معبودی که بدست ولتر حواشی بان
 افزوده شده بود پاره پاره میکند البته لازم بود که راهی بسنکر او ناز شود
 ولی آن دیوانه چون دید مجبور بعقب نشینی است باطاقهای زیر شیروانی
 فرار نموده دام عمارت بر آمد مدت دو ساعت فریاد هائی در آنجا می کشید

که از مسافت بعیدی صدای آن شنیده میشد جماعت کثیری که دم بدم برعهده آنها میافزود در کوچه گاوانسیر مجتمع شده بان بنوا میگریستند و چون روی سفالهای پوشش عمارت که در زیر اقدامش میشکست میبلغزید همه بطار از ترس نعره میکشیدند مسیو پاتویل کشیش در بین جماعت ایستاده مردم انتظار پرت شدن او را میبرد و مشغول بخواندن ادعیهئی بود که در بالین اشخاص محتضر خوانده میشود و نیز خود را مهیا میساخت که همان لحظه یا لحظهئی بعد تلقینی که در حال نزع روان بمشرفین بموت داده میشود و آخرین غفران خطایی که بعمل میاید اجراء شود آژانهای پلیس منزل را تحت مراقبت آورده و درکار ترتیب و حسن انتظام بودند ، بالاخره عملیه اطفائیہ طلبیدند و طولی نکشید که بانک بوق آنها بگوش رسید و بمحض اینکه در رسیدند نردبانی بردیوار منزل بلند نموده پس از زود خورد وحشت انگیزی آن دیوانه را دستگیر نمودند و دیدند که آن بنوا در حال مقاومت و پایداری مایوسانه عصلهئی از بازوی خود کنده است خلاصه او را بمریضخانهئی گسیل داشتند

موریس میخاط نکسان خود در منزل شام خورد وقتی که ویکتور پیر مرد پیشخدمت ناشی کباب گوساله را روی میز گذاشت همه تبسم شفق آمیزی بوی نمودند مسیو پاتویل کشیش که در دست راست آن والدۀ مؤمنه مسیحیه نشسته بود با ملاحظت و شیرینی سیر آن عائلۀ مبارکه را که خداوند مورد برکت قرار داده بود مینمود با همه آنها مادام داسپاریو دغدغه خاطر داشت و باطلأ خوش نبود زیرا همه روزه مکاتیب بدون امضائی ناو میرسید که بجای وقیحانه و پراز دشام بود که ابتدا آنرا از طرف یکنفر بیش خدمتی که اخراج شده بود میدانست ولی حالا می فهمید که این کاغذها را کوچکترین دخترانش پرت که طفلی بیش نبود برای او میفرستاده است ، لئون کوچک

هم از طرف دیگر مایه خون جگر شده بود زیرا تحصیل نمیکرد و عادات بدی پیدا کرده خود را بسیار ظالم کردار نشان میداد از جمله صعوه های خواهرش را زنده زنده پرکنده بود و روی کرسی که ماد موازل کاپورال در آن می نشست سنجاق نصب میکرد چهارده فرانک اندوخته این دخترینوا را دزدیده ویرا دچار اضطراب و هم و غم نموده بود بقسمیکه آن بدبخت از صبح تا شام جز گریه و یال کردن بینی کاری نداشت .

بمحض اینکه شام تمام شد موریس که با کمال بی صبری میخواست فرشته خود را بیاید رو بکوچه روم دوان شد چون به پشت در رسید هیا هو ی بسیاری شنید باری وارد اطاق معهود طهور فرشته شده آ رکاد و زیقا و توفیل و پرنس ایستار را گرد هم یافت پرنس ایستار روی بستر آرمیده چپق از رگی که در دست داشت میکشید و با حال لاابالی گری و بی اعتنائی بالش ها و لحافها و روپوش ها را میسوخت همه آنها موریس را بوسیده و قصد عزیمت خود را باو اعلان کردند صورتهایشان بنور شعف و شجاعت میدرخشید تنها توفیل مصنف آلین ملکه گولکوند اشک میریخت و نظرات پر از خوف و هراس بجانب آسمان میافکند پرنس ایستار گوش او را گرفته و عملاً ویرا بحزب متمردین کشانیده باو و همانیده بود که بین دو امر معیبر است و ناگزیر یکی از دوشق را باید انتخاب کند یا راضی شود که در محبس های زمیں بذلت و خاوری ایامی بگذارند و یا دست به آهن و آتش برده بقصر یالدا باوت حمله نماید .

موریس با کمال درد واسف مشاهده نمود که دیگر آن فرشتگان هیچ دلبستگی زمین ندارند و با یکدنیا امیدواری که کاملاً بجاهم بود در شرف عزیمت هستند شکی نبود که عده جنگجویان آنها در مقابل عساکر لا تعدد و لا تحصای سلطان سموات بسیار کم بود اما امیدواری داشتند که کمی عدد را بواسطه هجوم ناگهانی و شبیخون غیر مترقب حیران نمایند باین نکته هم جاهل نبودند که

العاده لطیف و شفافند . البته آرکاد و ایستار و زیئا با کمال دغدغه خاطر و نهایت درد والم حاضر شده بودند که از جو غلیظ کثیف کره ارض با عمق صاف و لطیف آسمان بروند زیرا خوض در فلك اثير مستلزم جد و جهد و نذل قوائی است که جسور ترین موجودات هم در اخذ چنان تصمیمی مردد و دودل میشوند ماده آنها پس از دخول باین وسط فرار و لطیف خود هم میبایست فرار و لطیف گردد تبخیر شود و از ابعاد معروفه بشری خارج شده به حجم بیکران ترین ابرهائی که هیچوقت معروف کره ما نیست بدل شود طولی نخواهد کشید که در عظمت و بیکرانی از سیاراتی که جز به رصد دیده نمیشوند خواهند گذشت و از آنجا که غیر مرئی هستند و بحدی سبک و خفیفند که وزن و تقدیرشان غیر ممکن است از مدار آن سیارات بدون اینکه صدمه ئی بان برسانند میگذرند در این امر مهم که بزرگترین ناری است که فرشتگان میتوانند بعمل بیاورند ماده آنها متناوباً گاهی داغ تراز آتش و گهی سرد تراز یخ میشود و احساس چنان درد و المی میکند که بمراتب از مرگ بدتر است .

موریس جرأت و جسارت و خوف و خشیتی را که مقتضی چنین اقدامی است واضحاً در چشمان آرکاد مشاهده نموده اشك ریزان گفت :

— میروی !

آرکاد جواب داد :

— بلی بر آنیم که با نکتس سراغ رئیس الملائکه اعظم برویم تا او ما را بفتح نظر و اهر بر شود .

موریس پرسید :

— کیست کسیکه باین وصف مینامیش ؟

آرکاد در پاسخ گفت :
 - اعوان وانصار عقل فعال اورا با هزاران تهمت بتوشناسانده شیطانش
 نامیده اند .

موريسن آهى كشيده فریاد زد :
 - اى بدبخت !
 موريس در حالیکه سر خود را بدو دست گرفته بود بسيار گريست .



فصل سی و پنجم

در این فصل که آخرین فصول است مشاهده میشود که چگونه خواب عالی و شگفت آمیز شیطان بوقوع می پیوندد.

چون آن بیج فرشته از هفت باغچه‌ئی که بر نقاط مرتفعه ساحل رودخانه «کنک» (۱) واقع و تا معابد غرق در عشقه و بیچک ارتفاع دارند بالا رفتند از راههای غیر معلوم کهنه‌ئی بیاب خود رو و وحشی بر از انگورهای معطر و بوزینه‌های خندان رسیدند و دواخر این باغ کسی را که سراغ او آمده بودند یعنی شیطان را یافتند که بمتکاهای سیاه رنگی که با شعله‌های زرین زردوزی شده بود تکیه نموده است شیران و غزالان چندی در زیر اقدامش آرمیده و مارهای دست آموزی بدرختان پیچیده چشمان پراز محبت و شفقتی بجانب او دوخته بودند چون چشم شیطان بفرشتگان زائرین افتاد صورتش پراز غم و اندوه گشت. اگرچه ایامیکه جبینش بخوشه انگور متوج بود و عصای مزین به برک رزان در دست داشت و مشغول تربیت و تسلیت نوع بشر بود چندین بار قلبش بحزن و غم لبریز شده و دلی بعد از سقوط مفتخرانه اش تا کنون هیچوقت دیده نشده بود که صورت زیبای فتاش تا این اندازه بیان درد و اضطراب نموده باشد زیرا بشیطان عرض نمود که لیرقهای سیاه بسیاری در تمام صحاری وسیعه کره ارض گرد هم جمع آمده در آزاد ساختن ممالك آسمان فکرها نموده موجبات نملك ممالك ملکوت را که بار دیگر هم تخم عصیان و طغیان دران کاشته شده تپیه دیده اند و نیز عرض کرد

— ای پادشاه اینک لشکرت در انتظار تو است قدم رنجه فرما و آنها را بفتح و

۱ — Le Gange : — رودخانه هندوستان که ۳۱۰۰ کیلومتر طول آن است و از جبال هیمالیا بآئین آمده پس از طی مسافتات بقیه بخلیج بنگاله میریزد این رودخانه در بین هندوها نهر مقدسی است.

— بیمن علامتی که فتح را نصیب « قسطنطین (۱) » نمود بر خصم غلبه خواهیم جست .

غیظ و غضب بسیار در جبل الرب پدیدار شد ملائکه ساروفین وفا دار که در ابتدا عهد نمودند که وحشتناک ترین عذابها را به متجاسرین بچشاندن دبری بر نیامد که باندیشه کارزار افتاده بفکر مبارزه با آنان فرو رفتند چنان آتش خشمی در تمام قلوب بر افروخته شده بود که لهب و شراره آن در هر صورتی دیده میشد هیچکس در غلبه شکی نداشت ولی از خیانت و نفاق منافقین میترسیدند و چنان میخواستند که جاسوسان و آتیهائی که سایرین را مرعوب میسازند فی الحال دستگیر شده بدرکات جهنم گسیل شوند . القصه فریاد میزدند اناشید قدیمه را میسرودند تسبیح و تهلیل رب مینمودند از شرابهائی معنوی مینوشیدند از آنجا که شجاعت شیعیان بسیار منفوخ شده بود نزدیک بود بترکد و باطناً يك نوع اضطراب خاطری در اعماق تاریک قلوب جای گزین میشد . رئیس الملائکه میکائیل عنان فرماندهی و سپهسالاریا بدست گرفته و بواسطه وقار و آرامی که داشت بفرشتگان اطمینان خاطر می بخشید صورتش که حکایت از روحش مینمود بر تحقیر خطر گواهی میداد میکائیل بملائکه کرویین رؤسا و صاحبمنصبان ذخائر حریه و صاعقه ها که بواسطه صلح طولانی بسیار قریه

۱ — Constantin I : قسطنطین اول یا قسطنطین کبیر که در ۲۷۴ میلادی متولد شده و در ۳۲۰ م. امپراطور روم گردیده و در ۳۳۷ م. مرده است . این پادشاه مسیحی شده و در ۳۱۳ میلادی فرمانی صادر نموده است که بفرمان میلان (Edit de Milan) معروف است و بموجب آن مسیحیان آزاد شده و در تحت حمایت امپراطوری قرار گرفته اند این پادشاه است که مرکز امپراطوری را بدینگونه (با یزناطیوم) Byzance (اسلامبول فعلی) نقل داده و بنام وی آن شهر قسطنطنیه نامیده شده است.

و ضخیم شده بودند. امر داد که برج و باروهای جبل مقدس را سرکشی و معاینه نمایند و آنها باین کار پرداخته چشمان شبیه به چشمان گاو خود را بر ابرهای پر از برق ربانداخته و میکوشیدند که توپهای مجهز الهی را بجایهای خود بنشانند بعد از سرکشی بوسائل دفاعیه در پیشگاه باری تعالی قسم یاد نمودند که همه چیز حاضر و مهیا است آنگاه در موضوع خط مشی و نقشهائی که باید اتخاذ شود لگدناش و مباحثه پرداختند میکائیل به هجوم رای داد و بعقیده او که رزمی کار آزمودهئی بود بهترین خط مشی هجوم بود و سر و میگفت جنگ از دو حال خارج نیست یا باید هجوم آورد و یا در مورد هجوم دشمن واقع شد دیگر شق ثالثی ندارد .

بعلاوه گفت که شایسته غیرت و شور و حرارت ملائکه حمله عرش و انوار قاهره همان حمله و هجوم است اما راجع به بقیه نقشه جنگ ممکن نشد که حتی يك كلمه از ان قائد کارآزموده رشید شنیده شود و همین سکوت دلیل واضیحی بود بر حسن قریحه و اطمینانی که خود توانائی خود داشت .

بعرض آنکه دشمن بمد نظر رسید میکائیل سه لشکری را که در تحت فرماندهی اوریل و رافائل و جبرائیل بودند باستقبال و جلوگیری آنان مامور ساخت . بیرقهای رنگارنگ در صحاری کره اثر بموج آمد و عاصقه های بسیار در فضای ستارگان بدور آمدند سه روز و سه شب احدی سرگذشت آن عساکر محبوب دلاور را ندانست در فجر روز چهارم اخبار مهم و گنگی منتشر شد جسته جسته از فتوحات غیر معین و ظنر و غلبه غیر معلوم سخنانی بگوش میرسید ولی این اشاعات ضد و نقیض یکدیگر نظر میرسیدند در ظرف چند ساعت شهرتهائی راجع به تراران اعمال رشیدانه اشاعت می یافت و طولی نمیکشید که آن شهرتها از میان میرفت از جمله با اطمینان تمام نقل می کردند که چون صواعق رافائل بر متجاسرین باریده شده افواجی را بتماما

خرد و شکسته نموده است و نیز اشخاص ثقه و مطلع می گفتند که عساکری که در تحت قیادت زیتای بلید بوده اند بر اثر عواصف طوفانی از آتش از میان رفته اند و هم چنین شهرت داشت که ایستار خیره سر چنان ناگان از سر بجهنم افکنده شده که مقعدش در هوا مانده و سلسله کفريات و ناسزاهائی را که از دهان شروع نامتفراغ نموده تغییر خط سیر داده به تیز غضب آلوده ئی مبدل گشته است همه میخواستند چنان مقیمه داشته باشند که شیطان بزنجیر های الماس مقید شده و دوباره بدرگات هاویه افکنده شده است اما باوجود همه این اشاعات سران سه قشون ابدا پیغامی نفرستاده بودند از طرفی دیگر دو مقابل اشاعات دال بر فخر و مجد زمزمه های گنگ و مبهمی بگوش میرسید از این قبیل که مثلا تنایج جنک غیر معلوم است و یا آنکه با نهایت عجله عقب نشینی بعمل آمده است . بعضی از اشخاص بی شرم و حیا چنان شهرت میدادند که یکی از فرشتگان پست متعلق باخرین طراز یعنی يك نفر ملك موکل بی نام و نشان ردلی بنام آرداد قشون شرافتمند سه ملك مقرب عظیم را در هم شکسته عقب رانده است .

و نیز حرفهائی از خیات های مهمی که در قسمت شمالی آسمان واقع شده بود زده میشد باین معنی که می گفتند که در قسمت شمالی آسمان جائیکه قبل از خلق زمانها علم عصیان بر افراشته شده بود جماعت کثیری از فرشتگان بیدین را دیده اند که مانند ابرهای سیاهی کوچ نموده بفرشتگان متجاسر زمین ملحق شده اند اما وطن دوستان نجیب باین اشاعات دلخراش گوش فرا نمیدادند و باخبر فتح و ظفریکه چون از دهان بدهان میگذشت یقینی تر و مسلم تر میگشت علاقه خاطر داشتند و بس . سرود و نشید شادمانی اعالی فاک را باهتزاز آورده بود ملائکه ساروفین با نوای چنک و عود و ارغون تجلیل رب الجنود و آله الرعد را بجا میاوردند اخبار و ابرار هم با فرشتگان هم آواز شده ذات

لایری را تجلیل و تعظیم مینمودند و چون فکر میکردند که بدست اعمال غضب مقدس آلهی کشتارهایی واقع میشود هلهله طرب و سرور از بیت المقدس ملکوت بجانب سلطان سموات سبحانه و تعالی متصاعد میشد . اما شادمانی سعداء و طوباویون سلفاً تعالی ترین درجات رسیده بود بقسمی که دیگر ممکن نبود زیاده شود علیهذا همین اقراط در لذت و شادمانی بکلی آنها را بیحس و خرف نموده بود

هنوز بانك سرود ها پایان نرسیده بود که قراولان پاسبان قلاع و بروج اولین فراویان لشکر الهی را بنظر در آوردند و نیز مشاهده نمودند که فرشتگان ساروفین با ابدان شرحه شرحه بدون ترتیب و نظام در طبراندند کرو بیان ناقص الهیة والصورة روی سه پا راه میروند پادشاه جنگجویان میکائیل با وجنات حاکی از قوت قلب و خون سردی سعة ضایعات خود را می سنجید و بنور عقل و دانائی که داشت علل شکست را میجست . عساکر خداوند حی هجوم نموده بودند ولی بر حسب یکی از اتفاقات و تصادفاتی که در جنك نقشه های بزرگترین ابطال و جنگجویان را خراب و ضایع میکند قوای دشمن هم مانند آنها هجوم آورده بودند نتیجه این تصادف شکستی بود که مشاهده میشد . نازه ابواب قلعه برای پذیرائی بقایای ناقص الهیة و مفتخر سه قشون شکست خورده بار شده بود که بارانی از آتش بر جبل الرب ناریدن گرفت جنود شیطان هنوز بچشم نمیرسیدند اما دیوار های زبرجد و گنبد های زمردین و سقف الماس بر اثر ضرب آلات جمع و جذب لهرائی با غریو و غوغای موحشی در هم شکسته میشد . ابرهای کهنه میکوشیدند که مقابله بمثل نموده جوابی بدهند اما بسیار کم میگریزند و صاعقه هائی که تولید مینمودند در صحاری خالیة سموات از میان میرفتند .

از آنجا که فرشتگان وفادار در معرض ضرب دشمن غیر مرئی بودند

قلاع و حصون را ترك نمودند میکائیل بخدای خود اعلام نمود که در ظرف
یست و چهار ساعت جبل مقدس بدست شیاطین خواهد افتاد و برای مولای
دنیا جز در فرار چاره و نجاتی متصور نیست . قی الحال سراقیان جواهرات
تاج آسمانی را در صنادیقی گذاشته مہای فرار شدند و میکائیل بازوی خود
را بملکۀ سموات عرضه داشته خانوادۀ الهی از راه زیر زمینی فرار نمودند
بارش طوفان آتش بر قلعه دوام داشت چون ملک مقرب میکائیل بسا فخر و
شرف دوباره زمام جنک را بدست گرفت چنان اظهار داشت که هیچ گاه
تسلیم نخواهد شد و فوراً بیرقهای خدای حی را در جاهای خود نصب نمود
در همان شب لشکر عصیان و انقلاب بر شهری که سه مرتبہ مقدس و مبارک
بود دست یافته وارد آن شد شیطان بر اسب آتشی نی نشسته جنود ابالسہ خود
را راهبری میکرد ارطد و ایستار و زینا در عقب سر او روان بودند بقسمیکہ
در اعیاد و تشریفات دیو نیزوس مرسوم بوده نکتر پیر بر خر خود سوار
و پیش میرفت در عقب آنها از دور بیرقهای سیاه متموج بود قوج مقیم قلعه
سلاح خود را در مقابل شیطان بر زمین گذاشتند و رئیس الملائکہ میکائیل
شمس درخشان خود را در پای حریف فانتخ انداخت .

جميع حضار يك آواز جواب دادند :

- سوگند ياد مينمائيم

شیطان دوباره آنها را مخاطب ساخته گفت :

- ای ملائکه مظاهر قدرت و حمله عرش و انوار قاهره از جميع جنك های گذشته تنها چیزی را که بخاطر خود می سپارم جرئت و جسارت عظیمی است که بمعرض شهود آورده و ثبوت بر عهد و وفاداری است که نسبت بساطه و قدرت ابراز داشته اید و این است آنچه که مرا نسبت بسوگندی که در مقام من یاد مينمائيد اطمینان خاطر میدهد .

روز بعد در دشت های آن فلک اثیر شیطان بیرقهای سیاهی را که جنود بالدار آسمان نوسیده و باشك چشم آغشته نمودند در بین افواج تقسیم کرد .
القصه شیطان تاج الوهیت بر سر گذاشت رسل و حواریون احبار و اساقفه با کرات و شهداء مؤمنین و اقرار کنندگان بمعاصی جميع اخبار و ابرار که در طی آن جنك دلخراش آرام و آسوده برجای مانده بودند اینك بر دیوار های درخشان بیت المقدس ملسکوت هجوم آورده از تماشای تاجگذاری شیطان لذت و فرح بسیار میبردند . ابرار با حالت خلسه و شوق و انجذاب مشاهده نمودند که عقل فعال در اعماق جهنم پرت شده شیطان بجای او بر کرسی ربوبیت مستقر گردیده است بر طبق اراده خداوند که درد و رنج را ممنوع داشته بود باسلوب قدیم حمد و ثنای مولای حدید را بجا آورده به تنفی پرداختند .

آنگاه شیطان نگاههای عمیقی بجهات مختلفه فضا انداخته این کره حقیر آب و خاکرا که سابقاً مو در آن کاشته و اولین دستجات تراژدی را تشکیل داده بود تماشا و سیرو سیاحت نمود و براین رومیة الکبرائی که یالدا ناوت ساقط از مقام خود با مکرو دروغ اساس قوت و قدرت خود را در آن مستقر ساخته

بود چشم دوخته مشاهده نمود که قدیسی که در آن موقع برکنیسه فرمانروایی میکرد مشغول نماز و مناجات و گریه و توحه است . شیطان ویرا مخاطب ساخته گفت :

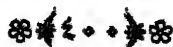
— نامزد (۱) خود را بگو میسارم باید با کمال امانت و وفا او را مواظبت

نمائی حق و قوه اجتهاد در امور شرعیه را بتو افاضه میسایم تا بترتیب و تنظیم اعمال تبریک و تقدیس کیسه قیام کنی و برای تطهیر اخلاق و عادات وضع قوانین نمائی و چنان مقرر میسایم که هر مؤمنی بر اطاعت سنن و قوانین تو مجبور باشد. آنکس که من ابدی است و ابواب جہنم بر آن فائق نخواهد آمد تو معصوم از خطائی بالجمله هیچ چیز تغیر نیافته و اوضاع بحال خود باقی است .

جانشین حواریون یعنی پاپ اعظم چون این کلمات را استماع نمود احساس لذت و خوشی بسیار نموده بسجده افتاد و در حالیکه جبین تضرع‌رزمین مسائند جواب داد :

— ربی و مولای آواز دلنواز تو را می شناسم دم جان بخشت چون
شمن رحمتی سراپای وجودم را باهتزاز آورده و قلبم را مجذوب ساخته است
تبارک اسمک الکریم الهی چنان میطلبم که اراده مقدسهات همانطور که بر آسمانها
حکمفرما است در زمین هم نافذ شود الهی مارا از شرور هوای نفس حفظ
فرما و از بدیها محافظت کن .

شیطان از شنیدن حمد و ثنا و مشاهدۀ تکریم و تهلل خوشش میامد و
 ون میدید که حکمت و قدوسش تجلیل و تعظیم میشود لذت میبرد به اناشید
 رویان که الطاف و نعماء او را می ستودد با نهایت مسرت و انبساط
 خاطر گوش میداد بر عکس مایل نبود که آواز بی لک نکتر را که از عظمت



طبیعت حکایت میکرد و برای هر حشره و هر ذره نباتی جزئی از قدرت و عشق قائل بود و بسرور و آرازی نصیحت و دلالت مینمود بشنود . شیطان که در عهد قدیم چون بفکر این میافتاد که درد حاکم و محیط بر دنیا است بر خود میلرزید حالا دیگر رحم و مروتی ابراز نمیداشت و گویا فاقد این حس شده بود تا آنجا که چنان معتقد بود که رنج و مرگ نتیجه طبیعی و لازمه قدرت محض و خیر کامل اوست رائحه خون فدائیان چون عطر مطبوعی بمشام وی میرسید عقل و دانش را محکوم و مطرود نموده از کجکاو و تخری اشمئزاز و بیزاری ابراز میداشت خودش هم از ترس اینکه چون علم جدیدی بیاموزد معلوم خواهد شد که در ازل و دفعه واحده همه علوم عالم نبوده است از اینکه دیگر چیزی یاد نگیرد امتناع میورزید و مز و ممما و اسرار را بسیار دوست میداشت زیرا چنان تصور میکرد که اگر مدرک و مفهوم شود از قدر و مقامش کاسته خواهد شد لذا میکوشید که لایفهم و لایدرک باشد علم لاهوت غلیظ و ضخیمی افق دماغ او را مغرب و دود آلود نموده بود وقتی چنان اندیشید که بر مثال من سبق خود خویشتن را خدای واحد بی انباز ظاهری در سه شخص اعلام نماید در ساعتی که این اعلام را میکرد چون دید که آرکاد لبخند میزند او را از حضور خود طرد و تبعید نمود ایستار وزیرا مدتها بود که بر زمین رجعت کرده بودند بدین منوال قرنهای چون توانی میگذشت .

قصه روزی شیطان از اعالی عرش خود باعماق جہیم نظر افکند و در جہنمی که خود مدتهای طولانی در آن مقید بوده یالدا باوت را دید و مشاهده نمود که یالدا باوت در تاریکهای ابدی مناعت و تکبر خود را داراست و با هیئت سیاه و درهم شکسته و قیافهائی موحش و عالی بگاه تحقیق آمیزی بقصر سلطان سموات انداخته بعد سر خود را بر گردانید خدای جدید چون دوست

بدشمن نگرست آثار هوش و نیکی در وجنات دردناک او مشاهده نمود بلی الیاد اوت
در اوضاع زمین تفکر میکرد و چون میدید که دنیا غرق در دره و دره و دره و دره
تخم شفقت و خیر خواهی در قلب خود میکاشت ناگهان قلم خود را برداشته و
عظیم خود که در حکم دو پاروی جسم بود فضای کره را پر از نور و روشنایی
برای تسلیت و تعلیم مردمان بطیران آمد و در کار بود که باین فکر افتاد
یعنی کره بداحت زمین سایهائی بپفکند که چون شب عشق و وصل شیرین
و جان بخش بود .

در اینوقت شیطان غرق در عرق سردی از خواب بیدار شد .
نکتر ایستار آورد و زیاده در نزدیکی او برای ایستاده بودند و مرغان بنگاله ئی
نغمه سرائی میکردند .
شیطان آنها را مخاطب ساخته گفت .

— ای دوستان نباید آسمان را مسخر نمایم همین اندازه که قادر بر
تسخیر آن هستیم پس است . جنك جنك بوجود میآورد و فتح شکست و
خواری تهیه مینماید . یالدا باوت چون مغلوب شود شیطان خواهد گشت و
شیطان چون غلبه بجوید یالدا باوت خواهد گردید امیدم چنان است که قضا
و قدر این سرنوشت شوم موخش را نصیب من ننماید ! من جهنم را که سبب
پیدایش و نمو قریحه من شده است دوست میدارم و نیز این زمینی را که بان
نیکی نموده ام اگر در این دنیای وحشت خیز که بقای موجودات آن بسته
بقتل و جنایت است بتوان خیری بجا آورد دوست میدارم . اینك سرکت وجود
ما این زمین از دست تملك خدای کهنه خارج شده است و هر کس در روی
این کره فکر میکند یا از او بیزار است و یا جاهل باوست اما تا روح یالدا باوت
در نفوس باقی است چه اهمیتی دارد که مردمان مطیع او نباشند و تا بر مثال
او حسود و سرکش و جنکجو و حریص و دشمن فنون بدیعه و جمالند و تابشیا طین .



دوستدار خود که حقیقت کلیه تعلیم میدهند یعنی دیونیزوس و آپولون و موثر
ها گوش فرامیدهند چه ثمری دارد که عقل فعال سبع را دور انداخته باشند
اما راجع بخودمان که ارواح آسمانی و شیاطین عالیه مقام هستیم هرگاه چهل و
چین را از درون خود براندازیم یا لدا باوت جبار را منهدم و ویران ساخته ایم.
آنگاه شیطان به طرف باغبان برگشته گفت :

— ای نکتر تو قبل از پیدایش دنیا نامن جنک نموده ئی . علت آنکه
مغلوب و مقهور شدیم آن بود که نفهمیده بودیم که فتح و ظفر امری معنوی
و روحانی است و درخودمان و فقط درخودمان است که باید به یا لدا باوت حمله
ور شده وی را منهدم سازیم.



فهرست

مقدمه در ترجمه حال مصنف کتاب از صفحه الف - ید

فصل	صفحه
اول	فصلی که در طی چند سطر تاریخ يك عائله فرانسوی از ۱۷۸۹ تا ایام حاضره در آن مندرج است، ۳
دوم	فصلی که حاوی اطلاعات نافعۀ راجع بکتابخانه ایست که قریباً حوادث عجیبه در آن وقوع خواهد یافت. ۱۳
سوم	فصلی که در آن وارد اسرار عجیبه میشویم. ۲۵
چهارم	فصلی که بایک ایجاز سحر مانندی ما را باخرین مراحل عالم محسوس و دنیای حواس پرتاب میکند. ۳۳
پنجم	فصلی که معبد فرشتگان کلیسای سن سولیس سبب تعمق و تفکر در صنایع مستظرفه و علم لاهوت میباشد. ۳۷
ششم	فصلی که دیده میشود چگونه باباساریت بیافتن جواهر نفیسه خود موفق میگردد. ۵۴
هفتم	فصل جالب توجهی که امیدوارم عامۀ خوانندگان آنرا پسندند زیرا اینفصل باین فریاد دردناک تعبیر میشود: « بکجا میکشانیم ای فکر؟ » در صورتیکه از حقایق مسلمۀ مقبول نزد عامه و متفق علیه است که فکر کردن امری است مضر و غیر سالم و حکمت واقعی حقیقی عبارت از آن است که انسان بهیچ چیز فکر نکند. ۵۹

صفحه	فصل
۶۸	هشتم فصلی که در آن از عشق سخنی می‌رود و از اینجهت فصل دلبستگی خواهد بود زیرا قصه بدون عشق مثل جگر کی است که بدون خردل و قلفل خورده شود و البته چیز ایمنه‌ئی است .
۸۱	نهم فصلی که سرگشته شاعر پیربونانی که : «هیچ چیز شیرین تر از ربه النوع شهوت زرین نیست » در آن آشکار میشود
۸۷	دهم فصلی که از حیث جرأت و جسارت ابراتب ما فوق تصورات دانت و میلتون است .
۱۰۴	یازدهم فصلی که در آن مشاهده میشود که فرشته بعد از آنکه بوا مانده های یکنفر که خود کشی کرده بود ملبس شد چگونه موریس جوان را ترك نموده ویرا از حافظ اسمانی خود محروم داشت .
۱۱۰	دوازدهم فصلی که حاوی سرگذشت فرشته موسوم به میرار است و دیده میشود که این فرشته در موقعیکه حامل تاییدات و تسلیت های آسمانی برای محله شانز لیزه پاریش بوده پس ازدیدن مغنیه‌ئی مسماء به بوشوت چگونه عاشق و دلباخته او شده است .
۱۲۰	سیزدهم فصلی که در آن سخنان یکی از فرشتگان مقرب یعنی زیتای جمیله که نقشه های عالی خود را ابراز میدارد شنیده میشود و نیز در این فصل دیده خواهد شد که چگونه در جوف دولابچه‌ئی بالهای میرار را کرم زده است .

صفحه	فصل
۲۰۶	تاریخ عمومی دنیا در نظریات خود غم انگیز است نظریات این سرگذشت وسیع و عالی است .
۲۱۶	بقیه سرگذشت .
۲۳۲	بقیه سرگذشت .
۲۵۴	بقیه و انتهای سرگذشت .
۲۶۶	فصلی که در طی آن مشاهده میشود چگونه سعادت و خوشحالی خلاف قانون و غیر مشروع بابا گیناردون بواسطه حسد دلباخته بزرگی در يك دكان عتیقه فروش منحص میگردد .
۲۷۴	فصلی که فضیلت و صفت در خور تحسین و ستایش پوشوت در آن آشکار میگردد باینمعنی که میبینیم چگونه بعنف و سختی مقاومت نموده سپس عشق و محبت تسلیم میشود بعد از این فصل دیگر کسی نمیتواند بگوید که مصنف کتاب متنفر از زن است .
۲۷۷	فصلی که حاوی تفصیل دست بدست رفتن لوکرس رئیس دیروان دوم است .
۲۸۸	فصلی که در آن مورین فرشته گم گشته خود را پیدا مینماید .
۲۹۹	کنگاش . فصلی که سر يك امر مرموز مهمی که غالباً دولی را بر ضد دول دیگر بر میانگیزاند و سبب خراب و دمار غالبین و مغلوبین میگردد در آن آشکار میشود
	نوزدهم
	بیستم
	بیست و یکم
	بیست و دوم
	بیست و سوم
	بیست و چهارم
	بیست و پنجم
	بیست و ششم
	بیست و هفتم

صفحه	فصل
۳۷۴	سی و چهارم وحشت انگیز شهر پاریس را دچار خوف و خشیت مینماید. فصلی که در طی آن تفصیل توقیف بوشوت و موریس و هم شرح حادثه شوم کتابخانه داسپارویو و عزیمت فرشتگان دیده میشود .
۳۹۱	سی و پنجم در این فصل که آخرین فصول است مشاهده میشود که چگونه خواب عالی و شگفت آمیز شیطان بوقوع می پیوندد .

غلامنامہ مقدمہ کتاب

صفحہ	سطر	خطا	صواب
الف	۱۷	بدیعہ	بدیعہ
ب	۲	سلامت	سلاست
د	۲	آنان کہ محیط فضل و آداب شدند	آنان کہ محیط فضل و آداب شدند
		گفتند فسانہ ئی و در خواب شدند	گفتند فسانہ ئی و در خواب شدند
		در کشف علوم شمع اصحاب شدند	در کشف علوم شمع اصحاب شدند
		ره ترین شب تاریک نبردند بروں	ره ترین شب تاریک نبردند بروں
		گفتند فسانہ ئی و در خواب شدند	گفتند فسانہ ئی و در خواب شدند
د	۷	یونان در شرق	یونان و شرق
و	۱۲	لسان آناطول	لسان حال آناطول
ز	۱	Chasseur	Chasseur
ح	۶	شود محبت	شود باید محبت
ط	۱۱	و زبان	زبان
ط	۱۷	Darvin	Darwin
ی	۱۲	دیوان اشعار	دیوان اشعاری
یا	۱۶	مختلفہ	مختلفہ
یب	۶	1792	1892
یب	۲۴	Nautres	et autres
ج	۱۰	Mozière	Nozière
ج	۱۰	F luer	F leur
بد	۳	و بمنزل	و بمنزلہ

☆ الف ☆

صفحه	سطر	خطا	صواب
۵	۹	می آورد	می آورد
۷	۱۳	ص	صم
۹	۶	مورس	مورس
۹	۸	تحمیل	تحميل
۹	۱۲	متمثل	ممثل
۹	پاورقی ۱	فرانسه فرانسویان	فرانسه بافرانسویان
۱۰	۱۱	اضافه شده	افاضه شده
۱۴	۱۸	الطبیعة	الطبیعة
۱۶	پاورقی ۱۴	Ponicaré	Poincaré
۱۷	پاورقی ۶	۱۲۵	۳۲۵
۲۱	۸	مرتب	مرمت
۲۱	۱۴	گمان	کمال
۲۲	۸	فود	روز
۲۸	۱۴	بغلتا	بغلة
۲۸	۱۸	شیرانی	شیروانی
۳۳	۱۲	شهور	شهود
۴۰	۱۷	میوسید	میوسد
۴۰	پاورقی ۱	Rembrndt	Rembrandt
۴۰	پاورقی ۲	یکی اساتید	یکی از اساتید
۴۳	۱۰	ببیند	بینید
۴۴	۳	نباشد	ننا شد
۴۴	پاورقی ۲	ایقونیه	ایقونه

☆ ب ☆

صواب	خطا	سطر	صفحه
محقر من	محقری	۵	۴۷
از آن	ازن	۳	۴۸
خط	خط	۲۰	۴۹
عداری	غدارى	۳	۵۱
خدائی	خدائی	۴	۶۶
تفریح	تفریح	۴	۷۱
سفیه	سفید	۲۱	۷۵
Sophocle	Sophrocle	پاورقی ۱۱	۷۷
کرده در	کرده از	۵	۸۲
می پنداشت	پنداشت	۵	۸۵
پیدا کرده	پیدا کرد	۱	۸۹
ذوجنبین	ذو نسلین	۱۰	۹۱
شما مثل	مثل شما	۱۴	۹۱
دو آورم	در آوردم	۹	۹۸
اشقری	اقری	۷	۱۰۴
حمله عرش	عرش حمله	۱۸	۱۰۴
امرا و سادات	امرا سادات	۲	۱۰۵
مبنای	بنای	پاورقی ۱۰	۱۰۶
باز واجنجه	باز اجنجه	۴	۱۰۷
مواد	موارد	۱۲	۱۰۸
با کمال	با کمان	۱۷	۱۱۲
Nihiliste	Nihilise	پاورقی ۱	۱۱۶
مطالعات پر لذت	مطالعات پر	۵	۱۱۷

☆ ج ☆

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۱۸	۷	سرگونی	سرگردانی
۱۲۰	۱۳	حول و بساط	حول بساط
۱۲۵	۱	زیبا	زیتا
۱۲۶	پاورقی ۴	رب الارباب	رب الارباب است
۱۲۶	پاورقی ۵	آبولون	آبولون ساخته
۱۲۷	۱۲	فکر وی	فکری وی
۱۲۸	۱۶	خواهید نمود	خواهند نمود
۱۲۹	پاورقی ۳	یگانه معرفت	یگانه وسیله معرفت
۱۲۹	پاورقی ۴	پذیرد	پذیرد
۱۳۰	پاورقی ۲۳	مینماید بعلاوه هر	مینماید که هر
۱۳۱	پاورقی ۳	حیات ادبی را	حیات ادبی
۱۳۱	پاورقی ۷	و صنعی	وضعی
۱۳۲	پاورقی ۷	Sentoues	Genteures
۱۳۳	۲۱	انهار	آنها را
۱۳۷	۴	اولین تجسد	اولین شب تجسد
۱۳۷	۱۸	اجتماعی	جماعتی
۱۳۸	۴	شهرت و کمتر	و شهرت کمتر
۱۳۸	۱۲	مستنظل	مستنظل
۱۴۲	۱۳	ممتنع است	ممتنع التخییر
۱۴۵	۱۰	حسن ترلیت	حسن ترتیب
۱۴۵	۲۰	طبعی	طبیعی
۱۴۶	۱۵	مائل هستند	مائل نیستند



صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۴۶	۲۱	فساد و مشاعر	فساد و مشاعر
۱۴۹	۲۰	پروبالی	پروبالی
۱۵۶	۱۳	جلوه کرد	جلوه میکند
۱۵۶	۱۸	این صورت	این صور
۱۵۷	۴	صحبت	بصحت
۱۵۸	۸	بوست	بوت
۱۵۹	۲	حیات مردم نحس	حیات نحس
۱۵۹	۱۰	سن جنس	سن و جنس
۱۵۹	۱۳	گشتیم	گشتم
۱۵۹	یاورقی ۱	زارع	زراعت
۱۶۲	۱۸	میطلبند	میطلبید
۱۶۳	۱	تبسم	متبسم
۱۶۴	۱۵	کتاب فقط فعلا	کتاب فعلا
۱۶۷	۶	اما تفصیل	اما بتفصیل
۱۶۷	۱۹	دیگر از	این دیگر از
۱۶۸	۱	هر شیمه	هر شتیمه
۱۷۵	۱	بقرینه آرگاد	بقرینه آنکه آرگاد
۱۷۵	۱۳	میخوانید	میخوانیدند
۱۷۸	۹	بود	بوده
۱۷۸	۱۱	جامه	جامعه
۱۷۹	۱۲	میگردد	میگردد
۱۸۲	۴	میکنیم	میکنم



صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۸۵	۵	از اعما	از اعماق
۱۸۵	۱۹	نمود	نموده
۱۹۳	۱۷	و بقسمی	بقسمی
۱۹۴	۲	بنوا	بنوحه
۱۹۴	۱۵	میکنید	کنید
۱۹۷	۶	ضعیف	ضعیف
۱۹۷	۱۳	توالی اسباب اصوات	توالی اصوات
۱۹۷	۱۶	شبه	شبه
۲۰۰	۴	تلاقی	تقلای
۲۰۰	۷	متصل	متصلب
۲۰۱	پاورقی ۱۱	توهین تحقیری	توهین و تحقیری
۲۰۱	پاورقی ۲۱	Bacchus	Bacchus
۲۰۱	پاورقی ۲۳	یونانیان است	یونانیان
۲۰۲	۵	بالطف زیبائی	با لطف و زیبائی
۲۰۳	۱	عربستان خوشحال	عربستان خوشحال و خوش بخت
۲۰۳	۱	در دریای	دریای
۲۰۳	۵	شده بود	شده
۲۰۴	۷	بخاطره های	بخاصره های
۲۰۵	۵	بجا میاوریم	بجا میاوردیم
۲۰۵	پاورقی ۸	اساطیو	اساطین
۲۰۶	۱۰	شیاطین	از شیاطین
۲۰۷	پاورقی سطر ۹	دریا	در دریا



صفحه	سطر	خطا	سواب
۲۰۸	۱۴	مخاذهن	مخازن
۲۱۰	۸	اکلیل الجبل بودند	اکلیل الجبل مگلل بودند
۲۱۱	۵	کناره	کنار
۲۱۲	۱۱	آزاده	آزاد
۲۱۳	۴	افریقا	افریقای
۲۱۳	پاورقی ۱۱	متصادم	مصادم
۲۱۴	۱۲	یکنفر	بیکنفر
۲۱۶	۳	ابتدا	ابتدا
۲۱۷	پاورقی ۶	در بدنشان	از بدنشان
۲۱۷	پاورقی ۹	بوهمر	بوهمر
۲۱۷	پاورقی ۱۲	و اتازیانه	و باتازیانه
۲۱۸	۸	بگل شاه پسند	که جای را بگل شاه پسند
۲۱۸	۱۱	در هم برهم	در هم برهمی
۲۱۹	۷	درخت تلغ	درخت نبع
۲۱۹	پاورقی ۱	روسان	رومیان
۲۲۱	۱۱	بیدرخت	بیدرخت
۲۲۱	۱۶	اسا	افتاده
۲۲۱	پاورقی ۳	Burgnudes	Burgundtes
۲۲۲	۱۵	در آسمان	از آسمان
۲۲۲	پاورقی ۱	دورم	در روم
۲۲۳	۱۷	با دامی	بادمی
۲۲۴	۳	حنبقی	حقیقی

☆ ز ☆

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۲۷	۷	جمع	جمع
۲۲۷	۱۳	گونها	كونها
۲۲۷	۱۶	متعدد و	متعدد
۲۲۸	۹	وزبان	وزبان
۲۲۹	۹	میتراشیدند	میتراشند
۲۳۰	۸	زینت هان	زینت های
۲۳۳	باورقی ۱۱	وجمیله	جمیله
۲۳۴	باورقی ۹	یاب	باب
۲۳۵	۱	بخود	بخور
۲۳۵	۳	تاز	تازه
۲۳۵	باورقی ۴	دووجه	دو وجهه
۲۳۶	۹	ووماهری	وماهری
۲۳۷	۱	از مناظره	در مناظره
۲۳۷	باورقی ۶	۵۰۹	۱۵۰۹
۲۳۹	۱۳	پریشان	پاشان
۲۳۹	باورقی ۱	دونوع پاناتنه کوچک	دونوع پاناتنه داشته اند یکی اعیاد هر ساله که پاناتنه کوچک بوده
۲۴۳	۱۲	بر خودم	بر خوردم
۲۴۴	۱۲	نشینده	نشیننده
۲۴۴	باورقی ۲	Touis	Louis

ح

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۴۵	۶	رانند	واندند
۲۴۶	۱۷	خامیال	حامیان
۲۴۷	۳	تدبیر	تدبر
۲۴۷	پاورقی ۲	علمای انقلابی	رعمای انقلاب
۲۴۸	پاورقی ۱۴	ذائره	ذاکره
۲۴۸	پاورقی ۱۷	مذاهب	مذهب
۲۵۰	۱۲	غلطی	غلطی را
۲۵۰	۱۶	قاهره	قاهر
۲۵۰	پاورقی ۱	کوندورسه	کوندورسه
۲۵۱	۵	میاید	میامد
۲۵۱	۱۲	مسیح	مسیح
۲۵۱	پاورقی ۷	دن قران	در قرآن
۲۵۲	۸	ضعف	ضعف
۲۵۲	۱۱	چقد	چقدر
۲۵۳	۱۲	دواره	دوناره
۲۵۳	۱۹	خواهد رسید	نخواهد رسید
۲۵۴	۷	مینامد	مینامید
۲۵۴	پاورقی ۲	۴۵۲۳	۱۵۲۳
۲۵۴	پاورقی ۳	معمدانی	معمدانی
۲۵۵	۳	تورها	تورهای
۲۵۵	۱۶	دو شاهوار	در شاهوار
۲۵۷	۱	شباب جمال	شباب و جمال

☆ ط ☆

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۵۷	۱۹	اسلحه سرو	اسلحه سرد
۲۵۸	۳	ما در اطراف	مارا در اطراف
۲۵۸	۵	کاشپور	کاشپو
۲۵۸	۱۸	بمرض	لمعرض
۲۵۹	۱۰	در زمین	بزمین
۲۵۹	۱۱	قدامت	قداست
۲۶۰	۱	شمشیر	شمشیر را
۱۶۱	۵	میکرد	میکردند
۲۶۱	۱۱	ساکن	ساکت
۲۶۱	۱۸	معتقد	معتقد
۲۶۳	۱۳	اینمادت	مدت
۲۶۴	۷	انثلیکو	انثلیکورا
۲۶۴	۹	دوید	داوید
۲۶۷	۱۰	مال	ماه
۲۶۷	۱۸	تسلم	تسلیم
۲۷۰	۵	وقتی از که ار	وقتی که از
۲۷۰	۹	که اجتماعات	که در اجتماعات
۲۷۲	۱	پس فطرت	پست فطرت
۲۷۲	۵	سکوت نمود	سلوک نمود
۲۷۳	۲	واسپاریو	داسپاریو
۲۷۴	۵	علما	علمیه

☆ ی ☆

صواب	خطا	سطر	صفحه
ممتازی	ممتاری	۵	۲۷۴
با بطوء	با بطئی	۶	۲۷۴
رسیدگی	رسدگی	۹	۲۷۴
لطف ذوق	لطف و ذوق	۱۵	۲۷۵
سر و ریشش	سر و ریش	۱۴	۲۷۶
رفیق قدیمی او	رفیق قدیمی	۴	۲۷۷
یا الله	یا البته	۱۲	۲۷۷
تکیه نموده	تکیه نمود	۱۸	۲۷۷
امر نازیبا	امر زیبا	۱	۲۸۰
جهنم	چهر	۱۴	۲۸۰
و با شهوت	و با وحشت	۱۱	۲۸۱
جدا شده	جدا شد	۱۳	۲۸۱
Valentin	Valentn	پاورقی ۱۳	۲۸۵
Valentianisme	Vaeentianisme	پاورقی ۱۴	۲۸۵
و یوغ	و نوع	۱۹	۲۸۸
تاریکی ها	باریکی ها	۱۰	۲۸۹
المجد لله	المجد الله	۱	۲۹۰
انتظار	اظهار	۱۵	۲۹۱
محسوب است	محسوب داشت	۲۰	۲۹۱
کم و محدود	کم شده و محدود	۶	۲۹۲
مجاوره	مجاوره	۱۲	۲۹۲
۱۸۹۳	۱۹۸۳	پاورقی ۵	۲۹۲

❖ یا ❖

۱۶۶

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۹۳	باورقی ۱۰	بطوریکه تمام قوم که در لشکرگاه بودند بلیزیدند و موسی قوم را برای ملاقات خدا از لشکرگاه بیرون آورد	صواب
۲۹۴	۴	یکی از یزهایکه	یگی از چیزهاییکه
۲۹۴	۷	بادسترس	با دردسترس
۲۹۵	۱۰	تمام درهم	تمام و درهم
۲۹۵	۱۸	میکرد درواقع	میکرد و درواقع
۲۹۵	باورقی ۱	Macédonienne	Macédonienne
۲۹۸	۲	در زیر تنقل	در زیر ثقل
۲۹۹	۱۹	موقع	موقع
۳۰۰	۱۷	تجهیز	تجهیز
۳۰۱	۱	شفارش	سفارش
۳۰۱	۱۸	در آوردند	در آوردند
۳۰۶	۱۵	حساد	حسود
۳۱۱	۱۴	تا نموده	تاه نموده
۳۱۱	۱۵	بزرک	بزرک
۳۲۰	باورقی ۱	Longchame	Longchamp
۳۲۲	۹	بحس	نبحس
۳۲۴	۱۷	جاهستم	جاهم
۳۲۸	۴	سفیر	صفیر
۳۲۸	۱۳	گشوه	گشوده

تایب

صفحه	سطر	خطا	صواب
۳۲۹	۳	حملانی	حملانی
۳۳۶	۸	فقال جاهل	فقال محدود و جاهل
۳۳۸	پاورقی ۱۵	تقد عقید	تقد عقل
۳۴۰	۹	از می	از من
۳۴۱	۳	معدورم	معدوم
۳۴۴	۱۱	برد و بابا	برد بابا
۳۴۵	۱۰	کز چه	کوچه
۳۴۵	پاورقی ۱	مارزان	مازارن
۳۴۶	۱۱	ماشاء الیه	ماشاء الله
۳۴۶	۱۶	شیشه	شبهه
۳۴۹	۲۳	خو	خود
۳۵۳	۹	هم القای	و هم القای
۳۵۷	۲۱	عاصی برای	عاصی و برای
۳۵۸	۱۵	حیز	حیز
۳۵۹	۲	کلورو	کلودومیر
۳۶۱	پاورقی ۱	وروی	وروی آن
۳۶۱	پاورقی ۲	اسکندیه	اسکندریه
۳۶۴	۸	سیراب	سراب
۳۶۶	۸	انرا	آنها را
۳۶۶	۸	و اما	اما
۳۶۸	پاورقی ۱	از میلاد	قبل از میلاد
۳۶۹	۱۴	صد	صد

☆ یج ☆

صواب	خطا	سطر	صفحه
لا ادري	لا اردی	۱۹	۳۷۵
۱۹۲۱	۱۹۳۱	پاورقی ۱۱	۳۷۶
براحتی	براحتی	۱۴	۳۸۰
مغنیہ	معینہ	۱۵	۳۸۰
طولانی او	طولانی و	پاورقی ۷	۳۸۱
شاگردان	شاگران	۱۵	۳۸۳
لا تعد	لا تعدد	۲۱	۳۸۷
۳۰۶	۳۲۰	پاورقی ۲	۲۹۳
مقیدہ	مقیدہ	۶	۲۹۵

